



# گواهی‌ها و اسناد دربارهٔ یک مزدور نفوذی

ایرج مصداقی



سازمان مجاهدین خلق ایران

اسفند ۱۳۹۹





گواهی‌ها و اسناد درباره یک مزدور نفوذی  
سازمان مجاهدین خلق ایران  
تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۹۹



## فهرست

- یک خائن پشت پرده لاجوردی - فریدون ژورک..... ۵
- موضع گیری سخنگوی مجاهدین..... ۷
- مرجان و بازهم معتادان به خیانت..... ۱۱
- اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضد تروریسم- درمورد دژخیم بازداشت شده در سوئد..... ۲۳
- اطلاعیه کمیسیون قضایی شورا درمورد حمید نوری - ۱۳ تیر ۱۳۹۹..... ۳۳
- اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضد تروریسم - نارضایتی اطلاعات از سپاه..... ۴۳
- انزجارنامه ننگین ایرج مصداقی نسبت به مجاهدین..... ۴۹
- بیانیه ۸۲: زندانی سیاسی شاهد قتل عام ۱۳۶۷..... ۵۳
- گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت (شماره ۲)- ۲۵ آذر ۱۳۹۹..... ۶۵
- بیانیه ۱۵۰: زندانی سیاسی - اسفند ۹۹..... ۹۵

## مقالات و گواهی ها

- ماوراء ردیلت مزدور مصداقی در هتاکی به... - منصوره گالستان..... ۱۸۵
- شارلاتانیسم ایرج مصداقی، یک شاگرد دژخیم - اکبر صمدی..... ۱۹۹
- افشاگری درباره ایرج مصداقی - امیر پرویزی..... ۲۱۳
- خشم و جنون یک خودفروخته مفلوک (ایرج مصداقی)- نصرالله مرنندی..... ۲۲۳
- استیصال یک مزدور نفوذی - نصرالله مرنندی..... ۲۴۷
- مصداقی و اپیزود پایانی دانی جان ناپلئون حسین پویا..... ۲۵۵
- فراخوان به دادخواهی یا جبهه گیری سیاسی - زینت میرهاشمی..... ۲۶۱
- کلوخ انداز را، پاداش، سنگ است - عبدالعلی معصومی..... ۲۶۷
- وقتی که وجدان مرده، زنده می شود- رحمان کریمی..... ۲۷۷
- خشم و کین یک مزدور دهن دریده علیه دکتر هزارخانی - پرویز خزایی..... ۲۸۳
- شرحی کوتاه بر یک پیوند ۴۵ ساله و جیع بنفش لشکر زاغ و زغن- حمیدرضا طاهرزاده..... ۲۹۱
- کسب اعتبار نداشتن از خون شهیدان مجاهد- مسعود کلانی..... ۳۰۹



## فریدون ژورک زندانی سیاسی - کارگردان و فیلمساز

یک خائن پشت پردهٔ تنظیم و نگارش کتاب‌های لاجوردی

کتاب کارنامه سیاه مناظره زندانیان اوین

از انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی مرکز - تابستان ۱۳۶۲

- لاجوردی در حسینیهٔ اوین جلسات متعدد (مثلاً مناظره) تشکیل داد تا زندانیان را رودرروی هم قرار دهد. در این جلسات خائنان و بریدگانی مثل قاسم اثنی‌عشری به شرح خاطرات خود می‌پرداختند و زندانیان مقاوم دیگر را به مباحثه و مناظره دعوت می‌کردند. خلاصه پرونده‌های تهیه‌شده توسط قاسم اثنی‌عشری و رضا کیوان‌زاد پس از تایپ توسط محمدرضا یزدی زاده به دفتر شعبه هفت ارسال می‌شد تا در اختیار نویسندگان کتاب‌ها قرار بگیرد.
- چندی بعد برایم چهره پشت پردهٔ تنظیم و نگارش این کتاب‌ها روشن شد. نام این خائن پشت پرده ایرج مصداقی بود. او بر اساس متن‌های ارسالی خارج از مجموعه شروع به تحریر متن کتاب‌ها می‌کرد. اگر هم نیازی به بحث حضوری و یا بررسی مطالبی در خصوص پرونده پیش می‌آمد (که چندین مورد پیش آمد) این ملاقات در دفتر بند ۳۱۱ انجام می‌گرفت. این جلسه با حضور ایرج مصداقی و قاسم اثنی‌عشری و رضا کیوان‌زاد و یکی از مسئولان شعبه، که اکثراً بازجوی سفاکی به نام فاضل، هماهنگ‌کنندهٔ جلسه بود، تشکیل می‌شد.
- تنها جلسه‌ای که در بند ۳۱۱ تشکیل شد و من (فریدون ژورک) حضور داشتم، جلسه‌ای بود با حضور مصداقی و به سرپرستی رحمانی... که بعدها شنیدم که نام اصلی‌اش محمد داوودآبادی است و به محمد مهرآئین هم معروف بود. او یکی از سفاک‌ترین و کثیف‌ترین سربازجوها بود که در زمان شاه به اتهام ارتباط با مجاهدین، دستگیر شده و شخص محمد حنیف‌نژاد با پذیرفتن مسئولیت کارهای او راه آزادشدنش را باز کرده بود. هدف جلسه بررسی فیلم‌نامه (توابان) بود که بر اساس طرح و نوشته‌ای از مصداقی توسط من به صورت فیلم‌نامه تنظیم شده بود. فیلم‌نامه مورد تأیید مسئولان دادستانی قرار نگرفته بود و علت آن، عدم درک واقعی من از قصد ساختن چنین سریالی اعلام شد. به همین جهت طرح نوشتاری مصداقی به سازمان تبلیغات اسلامی که مدیریت آن را حاج آقا زم عهده‌دار بود، ارسال شد که بعداً به صورت یک فیلم سینمایی تولید و در سینماهای سراسر کشور به نمایش درآمد.

فریدون ژورک (۱۸ تیر ۱۳۹۹)



## موضوعگیری سخنگوی مجاهدین

مقاله سرفصلی آقای فریدون ژورک دربارهٔ مزدور نفوذی ایرج مصداقی فصل الخطاب و یک گواهی ماندگار و تاریخی از به اصطلاح «عملیات پیچیدهٔ چندوجهی» دادستانی ارتجاع در زمان لاجوردی، و سپس اطلاعات آخوندها در زمان دژخیم فلاحیان و دژخیم حجاریان (معاون وقت وزیر اطلاعات آخوندها) است که از بردن مزدور به گشت‌های دادستانی و بردن بر سر پیکرهای سردار خیابانی و اشرف رجوی آغاز شده و تاکنون ادامه دارد.

اطلاعات آخوندها به‌گفتهٔ کارشناسانش در سال ۱۳۷۰ به این نتیجه رسید که: «راهکار انحلال سازمان در انجام عملیات و ضربه زدن نظامی نیست هر چه بیشتر به آنها ضربه بزنند، هم منسجم‌تر می‌شوند و هم نیروی بیشتری می‌توانند جذب کنند و فعالیت آنها تشدید می‌شود، مگر این که سراغ عملیات روانی بروید که عمدتاً باید روی جداشده‌ها متمرکز شود... در عملیات روانی هم بسیار کار کردیم که شاید امکان بیان آنها خیلی نباشد». (رضوی-کتاب استراتژی و دیگر هیچ - صفحهٔ ۲۰۷ و ۲۰۹).

از این رو شاگرد جلال اوین سعید شاهشوندی، به‌گفتهٔ خودش توسط حجاریان توجیه و با مأموریت اعلام شدهٔ «محاكمهٔ مسعود رجوی» به اروپا فرستاده شد. هم‌زمان مزدور ایرج مصداقی در خرداد ۱۳۷۰ آزاد و با مأموریت به زیرکشیدن رهبری مقاومت «از عرش به فرش» برای نفوذ در مناسبات مجاهدین به خارج اعزام شد. او هم مانند امیر سعدونی بم‌گذار ویلپنت که ۱۲ سال به‌عنوان سلول خفته به هواداری از مجاهدین تظاهر می‌کرد، به مدت دو دهه به ایفای نقش پرداخت و مراحل دگردیسی خود را طی کرد.

اما اکنون فریدون ژورک با گواهی صادقانهٔ خود، در پیوند و وفای به عهد با مرجان شورشگر، برای هر کس که قصد فهم ترفندهای رژیم را داشته باشد، نقطهٔ پایان گذاشت و «دیگر تمام است ماجرا...».

با درود به بیش از ۱۰۰۰۰ زندانی از بندرسته و بعضاً دربند، که پیشاپیش براساس تجارب عینی خود در شکنجه‌گاه‌های دشمن ضدبشر بر این ماجرا اشراف داشتند و آن را با هم‌وطنان و نسل جوان در میان گذاشتند» (۲۰ تیر ۱۳۹۹).







# مرجان و باز هم معتادان به خیانت

## فریدون ژورک





## مرجان و بازهم معتادان به خیانت

ایرج مصداقی یک خائن پشت پردهٔ تنظیم و نگارش کتاب‌های لاجوردی

کتاب «کارنامه سیاه مناظره زندانیان اوین»

از انتشارات دادستانی انقلاب اسلامی مرکز- تابستان ۱۳۶۲

فریدون ژورک

سخن گفتن از مرجان و خودم، آن‌هم بعد از پرواز مرجان، بسیار سخت و سنگین است. به‌واقع مرجان در تمام سال‌های زندگی مشترکمان برای من نه‌تنها همسری مهربان و یگانه که یار و هم‌سفری مصمم بود که در هر فرازو فرود زندگی به من امید می‌بخشید و درس وفا می‌آموخت. اما آنچه که مرا وادار کرده است تا در این باره دست به قلم ببرم دو علت است:

اول سپاس بی‌دریغم از همهٔ هم‌وطنانم که مرگ مرجان را با اندوه، به من تسلیت گفتند و دوم دینی است که بعد از مرجان برعهدهٔ خود پذیرفته‌ام.

باید اقرار کنم که در این روزهای پردریغ خود را تنها احساس نمی‌کنم. خود را در کنار انبوه یاران و هم‌وطنانی می‌دانم که در یک مقاومت گسترده مردمی، پرچم پرافتخار میهنم را برافراشته نگه‌داشته‌اند و یک مبارزهٔ ملی و انسانی را برای نابودی رژیم می‌که هیچ حدومرزی در هلاک ارزش‌های مادی و معنوی میهنم نمی‌شناسد پیش می‌برند و این احساس به من آرامشی می‌دهد تا بتوانم دشواری فقدان مرجان را تحمل کنم.

اما انعکاس گستردهٔ پرواز مرجان خود مرا نیز متحیر کرده و به یک پیمان عمیق‌تر با مقاومت ایران رسانده است. چنان‌که به‌خوبی می‌دانم، باید بعد از مرجان بار سنگین او را نیز به دوش بکشم و تا پیروزی نهایی با مردم و مقاومت میهنم همراه و همیار باشم.

تردید ندارم که مرجان این‌گونه با لبخند به من و ما می‌نگرد و با آرامش روحی بیشتری در ما حضور دارد. از آنجا که درگیر یک نبرد تاریخی و همه‌جانبه با مرتجعان حاکم بر میهن هستیم، در مورد پرواز مرجان نیز دو جبهه مقابل هم و هر یک به زبان خود، عکس‌العمل نشان دادند.

مقامات حکومتی و مشخصاً دستگاه‌های امنیتی رژیم تحمل این میزان محبوبیت مرجان و اقبال عمومی مردم از هنرمندی که در برابر آنها مقاومت کرده و زندان و شکنجه آنها را تحمل کرده و شاهد بسیاری جنایات ضدبشری آنها بوده را نداشتند. زیرا که به‌خوبی می‌دانند رسم استواری مرجان درس‌آموز بسیاری از هنرمندان دیگر، به‌ویژه هنرمندان جوان میهن‌مان خواهد بود. به همین دلیل بود که دست‌به‌کاری ابلهانه زدند. یک نشریه مجاهدی جعلی چاپ کردند و پیام‌هایی از برخی هنرمندان منتشر کردند تا با زیر فشار قراردادادن، آنها را به عکس‌العملی بیندازند که از این طریق مثلاً خشی به چهرهٔ مقاومت وارد شود. این ترفند ابلهانه البته ناکارآمد بود و به رسوایی بیشتر برایشان منجر شد.

درست همپای این سیاست ابلهانه رژیم در داخل کشور، نوبت به مزدوران خارج کشوری آنها رسید. آنان برحسب مأموریت باید به میدان بیایند و با فحاشی و تهمت به مرجان و من، رابطهٔ ما را با مقاومت به‌اصطلاح، مخدوش نشان دهند. البته این مزدوران که عمدتاً توابان و مزدبگیران و خیانت‌کاران به مجاهدین بوده و هستند، چون حرف تازه‌ای نداشتند که بزنند، بنابراین تنها به‌دروغ و فریب متوسل شدند.

من در سال‌های گذشته تجربه برخورد با این قبیل مزدوران را داشتم. حتی چند سال پیش در مقاله‌ای به نام «معتادان به خیانت و بی‌مرزی وقاحت» که در نشریهٔ مجاهد هم به چاپ رسید دو نمونهٔ بسیار شاخص این قبیل خودفروختگان را برملا کرده بودم. نمونهٔ اول مربوط به برخورد با یکی از خائنان بدنامی است که چه در رژیم شاه و چه در رژیم آخوندی، با تمام قوا خیانت کرد و من او را در زندان دیدم. این خائن هرزه که نامش احمدرضا کریمی است و شنیده‌ام اخیراً در ادامهٔ خیانت‌هایش به مقام «محقق» و «پژوهشگر»ی هم ارتقا یافته و در «شرح تاریخچهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران» کتاب می‌نویسد تا توسط آخوند حسینیان جلاد در مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

و منتشر شود. من موقعی که خودم زندان بودم او را از نزدیک دیده بودم. او برای من بسیار از «دیکتاتوری مسعود رجوی» گفته بود و علت اصلی تغییر جبهه‌اش را تضادی عنوان می‌کرد که با مسعود داشته است و من به یابوهای او فقط پوز خند می‌زدم. او بعد از آزادی از زندان، به دفتر کارم در تهران مراجعه کرد. چهره‌ای درهم‌شکسته داشت که نشان می‌داد معتاد است و از من خواست تا مبلغی کمکش کنم. من در مقاله‌ام توضیح داده‌ام که در آخرین لحظه‌ای که می‌خواست از نزد من برود علت به خدمت لاجوردی درآمدنش را سؤال کردم و او حرفی زد که به نظرم تنها حرف صادقانهٔ عمرش بود. او گفت: «عریان‌شدن جلو نامحرم برای اولین بار سخت است، بعد از آن، می‌شود یک عادت» و من با تمام وجود احساس کردم که انسان موجودی است که می‌تواند «خیانت کردن» را برای خود تبدیل به یک عادت کند.

به هر حال در سال‌های بعد که ما به خارج آمدیم در بحبوحهٔ جنگ مجاهدین با وزارت اطلاعات یک مزدور دیگر به نام کریم حقی به من تلفن کرد. عجیب این بود که حرف‌هایی زد که دیدم حتی اندکی با حرف‌های احمدرضا کریمی فرق ندارد. برایم بسیار تعجب‌آور بود که چرا بریده مزدوران و خائنان، به ویژه آن دسته‌شان که به خیانت معتاد شده‌اند، تنها و تنها روی شخصیت مسعود رجوی متمرکزند و هر یابوهای را به او نسبت می‌دهند.

درک این واقعیت بعد از پرواز مرجان برای من بسیار عمیق‌تر شد. آنگاه که یکی دیگر از خائنان و مزدبگیران بدنام، به نام ایرج مصداقی به میدان آمد و به افترازنی به من و مرجان و همهٔ مقاومت ایران پرداخت. البته او حقیرتر از آن است که به تک‌تک یابوها و «خالی‌بندی‌ها» و دروغ‌هایش پاسخ دهم.

در سال ۲۰۰۵ در تظاهراتی که توسط سازمان مجاهدین خلق ایران علیه حضور رئیس‌جمهور رژیم، در مقابل سازمان ملل متحد برگزار شد و من و مرجان برای اولین بار بعد از هجرت اجباری و پناهندگی در آمریکا در آن شرکت داشتیم، یکی از هواداران شورای ملی مقاومت، ایرج مصداقی و همسرش را نزد من و مرجان آورد تا مصداقی کتاب‌هایش را به من بدهد. همان هوادار یک آلبوم از ترانه‌های قدیمی مرجان را به دست مرجان داد و خواستار آن شد که برای همسر مصداقی امضا کند و گفت ایشان



صدای مرجان را خیلی دوست دارد. با خواندن کتاب‌های مصداقی خاطرهٔ دیدن وی در بند ۳۱۱ زندان اوین را به یاد آوردم، البته نه به‌عنوان یک زندانی بلکه بیشتر به‌عنوان همراه و کمک‌کار و دستیار یکی از بازجوهای شعبهٔ هفت به‌نام فاضل، که بلافاصله مطلب را با دوستان هوادار مطرح کردم که به نیکی باور دارم تمام حقد و کینه مصداقی نسبت به ما، از همین نقطه سرچشمه می‌گیرد.

او به‌عنوان یک خائن و مزدور مخبط دعاوی ابلهانه کرده است که گویا مرجان با خواندن کتاب خاطرات او به مبارزه کشیده شده و با کینه‌جویی به مرجان تهمت‌هایی زده که شایسته خودش و تبار آدمکش و کینه‌جویش است.

او ابلهانه و البته رندانه مدعی شده که مرجان را او به مقاومت ایران معرفی کرده و قبل از او کسی مرجان را نمی‌شناخته است. در برابر این همه دروغ و دغل و این همه توهमत که بسیار هم شیادانه بیان می‌شود، فقط باید پوزخند زد و فکر نمی‌کنم که کسی من و مرجان و رابطه‌مان با مجاهدین را بشناسد و به این مزخرفات پوزخند تمسخرآمیز نزنند. البته محبوبیت مرجان به قدری بود که این مزدور هرزه‌در نمی‌توانست بیش از این بگوید و به چهرهٔ مجاهدین و مقاومت لجن‌پراکنی کند. به همین دلیل بیشتر دق‌دلی خائنه خود را سر من درآورد و درون‌مایهٔ کثیف خود را با نوشتن مقاله‌ها و مصاحبه‌هایی بر سر من بیرون ریخت.

اتهامات این عنصر خودفروخته علیه من بسیار خنده‌دار و مضحک و توخالی است. و من وقتی که آنها را شنیدم دقیقاً شخصیت احمدرضا کریمی و کریم حقی که در گذشته به آنها اشاره کردم در نظرم مجسم شد. (مراجعه شود به همان مقاله معتادان به خیانت که مشروح این گفتگو را نوشته‌ام).

از نظر من احمدرضا کریمی همان کریم حقی است که نسخهٔ بدل و البته کثیف‌تر آن می‌شود ایرج مصداقی. الان هم در مورد مزدور بدنام و رسوایی مثل مصداقی می‌گویم که هرچه از رذالت و دنائت دارد علیه من بگوید و بنویسد اما خودش به خوبی می‌داند که من یکی از کسانی هستم که بیشترین آشنایی را با سوابق ننگین او در همکاری‌های اطلاعاتی‌اش دارم.



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

او دربارهٔ من نوشته است: «ژورک برخلاف مرجان یکی از توابعین فعال زندان اوین بود که دوران زندان خود را در «بخش اوین قدیم» با امکانات فوق‌العاده گذراند. وی به همراه محسن منشی، حمیدمهدی شیرازی، ولی‌الله صفوی، رضا کیوان‌زاد، محمدرضا شریفی‌نیا، احمدرضا کریمی و تعداد دیگری از توابعین فعال زندان هم‌چون حسن گسگری، وحید سریع‌القلم و ... که در شعبه‌های بازجویی اوین و گشت‌های دادستانی کار می‌کردند در بند ۶۷ «زندگی» می‌کرد.»

من از خودم دفاع نمی‌کنم. تردید هم ندارم که زنده ماندنم به بهای خون شهیدان والامقامی است که تمام‌قد در برابر جلادان ایستادند و سرخم نکردند. بعد از زندان و پیوستن به مقاومت هم با صراحت و بدون پرده‌پوشی هر آنچه را دیده یا بر سرم آمده نوشته و گفته‌ام و هیچ نکتهٔ مخفی و پوشیده‌ای ندارم؛ برخلاف توابعین و مزدوران بی‌حیایی که در خلوت آن کار دیگر می‌کردند و می‌کنند و تازه برای ما لغز دادخواهی می‌خوانند.

اجازه دهید اندکی دربارهٔ این فرار به جلو خائن بی‌چشم‌ورو بنویسم و قضاوت را به مردم میهنم و تمام روشنفکران و مبارزان راه آزادی واگذار کنم. او البته نمی‌نویسد و به عمد فراموش کرده که بنویسد در همان زمان که اشاره می‌کند خودش کجا بود و چکار می‌کرد؟ پس من می‌نویسم:

در اوین مرجان در یکی از بندهای انفرادی بندزنان موسوم به ۳۱۱ که متشکل از چندین انفرادی و یک دفتر نگهداری بود زندانی بود و دوران محکومیت خود را می‌گذراند که این بند در اسفندماه ۱۳۶۱ از زندانیان سیاسی زن تخلیه شد.

این بند در ساختمان کوچک قدیمی ساز و روی تعمیرگاه اتومبیل‌های دادستانی، مجزا از زندان‌ها و ساختمان‌های اداری اوین با درب بزرگ آهنی قرار داشت. به‌دستور لاجوردی افرادی از بندهای مختلف، بنابه تخصص موردنیاز، انتخاب و بدین بند منتقل شدند که بسیاری از آنها اعضا یا هواداران مجاهدین بودند که تواب شده و با دژخیمان همکاری می‌کردند. افرادی مانند قاسم اثنی‌عشری و رضا کیوان‌زاد که از افراد دستگیرشده از بخش نظامی سازمان و به مناسبت چندین فعالیت محکوم‌به اعدام شده بودند.

کار این دو نفر مطالعهٔ پرونده‌های عملیاتی افراد دستگیرشدهٔ سازمان در تمام زندان‌های



کشور، و خلاصه‌نویسی از طرح و اجرای عملیات آنان برای نویسنده و تنظیم‌کنندهٔ کتاب‌های کارنامه سیاه بود. در این بند محمدرضا یزدی‌زاده که از مسئولین بخش دانش‌آموزی شرق تهران بود، چون تسلط خوبی به تایپ کردن داشت، مسئول تایپ مطالب و محمدرضا شریفی‌نیا که به اتهام تولید و انتشار مجلهٔ همراه دستگیر شده بود، مسئول صفحه‌بندی کتاب‌ها و چاپخانهٔ اوین بود.

من هم به‌عنوان کارگردان و نویسنده در رژیم گذشته و با اتهام هواداری از سازمان مجاهدین دستگیر و زندانی بودم. من به‌شدت تحت فشار بودم تا فیلم‌نامه‌ای تحت‌عنوان توابع بنویسم و در تهیهٔ سریالی برای نمایش در تلویزیون و ایجاد یک استودیو جهت تولید این سریال کمک کنم. قرار بود این استودیو در محوطهٔ دفتر نگهبانی بند ۳۱۱ که نسبتاً بزرگ و مستقل از زندان‌های انفرادی دیگر بود، ساخته شود. میز مونتاز را هم از استودیوی شخصی من آورده و در قسمت ورودی بند، مقابل درب بزرگ آهنی قرار داده بودند.

در کنار این طرح، لاجوردی در سال ۶۱ طرح مثلاً کارهای فرهنگی در داخل زندان را پیش برد. مثلاً شنیده بودم در قزلحصار نشریه‌ای راه انداختند به نام «رجعت» که فقط ۴ شماره آن انتشار یافت و به علت عدم استقبال زندانیان از آن دیگر منتشر نشد. لاجوردی در حسینیه اوین هم جلسات متعدد مثلاً مناظره تشکیل داد تا زندانیان را رودرروی هم قرار دهد.

در این جلسات خائنان و بریدگانی مثل قاسم اثنی‌عشری به شرح خاطرات خود می‌پرداختند و زندانیان مقاوم دیگر را به مباحثه و مناظره دعوت می‌کردند. خلاصه پرونده‌های تهیه‌شده توسط قاسم اثنی‌عشری و رضا کیوان‌زاد پس از تایپ توسط محمدرضا یزدی‌زاده به دفتر شعبهٔ هفت ارسال می‌شد تا در اختیار نویسنده کتاب‌ها قرار بگیرد.

دو جلد کتاب کارنامه سیاه که شامل مناظرهٔ زندانیان با هم بود در سال‌های بعد توسط انتشارات دادستانی منتشر شد که هم‌اکنون می‌شود آنها را بر روی اینترنت هم دید.





در معرفی این دو کتاب آمده است:

«این مجموعه متن سخنانی است که در جلسات مناظرهٔ زندانیان اوین مطرح شده است، این متن مستقیماً از نوار پیاده شده و با اصلاحات مختصری بدون این که مطالبی به آن افزوده شود تنظیم و به همراه مدارک مورد استناد در این جلسات به چاپ رسیده است.»

قاسم اثنی‌عشری در مقدمهٔ جلد دوم این کتاب نوشت:

«ما خود در این مقدمه اعلام کرده‌ایم که از منافقین بریده‌ایم و به جمهوری اسلامی رو آورده‌ایم و به آن بریدن و این‌رو آوردن افتخار می‌کنیم.»  
اما واقعیت مسأله در دناک‌تر از این بود که تا به حال آمده و گفته شده است.  
بعدها برای من، چهرهٔ پشت‌پردهٔ تنظیم و نگارش این کتاب‌ها روشن شد. نام خائن پشت پرده ایرج مصداقی بود.

او براساس متن‌های ارسالی خارج از مجموعه شروع به تحریر متن کتاب‌ها می‌کرد. اگر

هم نیازی به بحث حضوری یا بررسی مطالبی در خصوص پرونده پیش می‌آمد (که چندین مورد پیش آمد) این ملاقات در دفتر بند ۳۱۱ انجام می‌گرفت. این جلسه با حضور ایرج مصداقی و قاسم اثنی‌عشری و رضا کیوان‌زاد و یکی از مسئولین شعبه، که اکثراً بازجوی کثیف و سفاک به نام فاضل هماهنگ‌کنندهٔ جلسه بود، تشکیل می‌شد.

تنها جلسه‌ای که در بند ۳۱۱ تشکیل شد و من (فریدون ژورک) حضور داشتم، جلسه‌ای بود با حضور مصداقی و به سرپرستی رحمانی... که بعدها شنیدم که نام اصلی‌اش محمد داوودآبادی است و به محمد مهرآئین هم معروف بود. او یکی از سفاک‌ترین و کثیف‌ترین سربازجوها بود که در زمان شاه به اتهام ارتباط با مجاهدین، دستگیر شده و شخص محمد حنیف‌نژاد با پذیرفتن مسئولیت کارهای او، راه آزادشدنش را باز کرده بود.

هدف جلسه بررسی فیلم‌نامهٔ (توابان) بود که براساس طرح و نوشته‌ای از مصداقی توسط من به صورت فیلم‌نامه تنظیم شده بود. فیلم‌نامه، مورد تأیید مسئولین دادستانی قرار نگرفته بود و علت آن، عدم درک واقعی من از قصد ساختن چنین سریالی اعلام شد. به همین جهت طرح نوشتاری مصداقی به سازمان تبلیغات اسلامی که مدیریت آن را حاج‌آقا زم عهده‌دار بود، ارسال شد که بعداً به صورت یک فیلم سینمایی تولید و در سینماهای سراسر کشور به نمایش درآمد.

بعد از چهار ماه با انتشار اولین جلد کتاب کارنامهٔ سیاه و منتفی شدن ساخت استودیو و سریال، این مجموعه منحل شد و افراد یادشده به بندهای قبلی خود منتقل شدند. در سال‌های بعد به جز تعدادی از نفرات این بند، من جمله قاسم اثنی‌عشری و رضا کیوان‌زاد که اعدام شدند، بقیه با تحمل دوران محکومیت و بعضاً مورد عفو قرار گرفتن از زندان آزاد شدند.

بعد از لجن‌پراکنی‌های اخیر مصداقی بود که من بیشتر و بیشتر دریافتم وزارت اطلاعات و مزدوران حلقه‌به‌گوششان، از احمدرضا کریمی تا کریم حقی و تا مصداقی، هیچ حرف واقعی در چنته ندارند که علیه مقاومت بزنند. همگی یک نت را در ارکستری به رهبری حاج‌آقا علوی یا تائب می‌نوازند و همگی سر در یک آخور به نام اصطبل رژیم آخوندی دارند.



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

از همهٔ دوستان هم تمنا می‌کنم بروند و تک‌به‌تک حرف‌ها و ادعاهای این‌ها را باهم مقایسه کنند. مطلقاً با یکدیگر تفاوتی ندارد. من اسم نویسنده احمدرضا کریمی را از روی نوشته‌هایش پاک می‌کنم و یقین دارم که اگر از خواننده بپرسم نویسنده کیست می‌گوید ایرج مصداقی و این داستان همهٔ معتادان به خیانت است. معتادان درهم‌شکسته‌ای که هر بامداد روز خود را با یک خیانت جدید شروع می‌کنند و شب با تهمت و افترا سر بر بالین می‌گذارند و البته که به قول مولوی:

کار مردان روشنی و گرمی است  
کار دونان حيله و بی‌شرمی است







# در مورد دژخیم بازداشت شده در سوئد

## اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضد تروریسم





## ماجرای دژخیم بازداشت‌شده در سوئد

جنگ گرگها و «شو» اطلاعات آخوندها برای سفیدسازی برگ‌های سوخته

علیه جایگزین دمکراتیک

خلع‌بد از ایادی رژیم در پرونده حمید نوری

لازمهٔ هرگونه رسیدگی جدی قضایی و عاری از زد و بند است

- آخوند دژخیم محمد مقیسه‌ای (ناصریان): همین جمعه به او گفتم نرو... گفتم اصلاً این دسیسه است. تو را می‌کشاند آنجا دستگیرت می‌کنند
- یک خلبان ایرانی آنجاست، مشکل خانوادگی با یک زنی داشته، طلاق داده، آنجا توی دادگاه گفته حمید نوری فلان و بهمان ... خودش (حمید نوری) گفت که اون علیه من یک حرف‌هایی زده در دادگاه آنجا و در اطلاعات آنجا حرف‌هایی علیه من زده... این (حمید نوری) با آن خانمه که طلاق گرفته بود فامیل بودند و شوهره به پلیس داده ...
- آخوند سردژخیم علی رازینی، رئیس شعبهٔ ۴۱ دیوان عالی رژیم: دستگاه قضایی ما با خونسردی و خیلی آرام اعلام می‌کند که ایشون در گذشته و در سه دههٔ قبل از این، در فلان ارگان کارمند جزء بوده و بعد هم بازنشست شده و رفته، آنها نمی‌توانند روی این مانور بدهند... چیزی بارش نیست

سپاه پاسداران در ۲۲ مهرماه گذشته اعلام کرد که اطلاعات سپاه در یک «عملیات پیچیده چندوجهی» توانسته است روح‌الله زم را فریب داده و «به داخل کشور هدایت و بازداشت کند».

در کمتر از یک ماه توابع تشنه به خون (ایرج مصداقی) به صحنه آمده و در ۱۹ آبان ادعا می‌کند در یک «عملیات پیچیده چندوجهی» موفق شده است یکی از متهمان تراز اول قتل‌عام ۶۷ را در محدودهٔ قضایی اروپا دستگیر کند لیکن چون «مقید به حکومت قانون» است «تا تفهیم اتهام به شخص متهم و جهت حفاظت از کرامت انسانی او» از دادن اطلاعات بیشتر معذور است!

هم‌زمان توابع خودشیفته در همان روز در فیسبوک خود در یک دروغ ابلهانه و مضحک ادعا می‌کند: «فرقهٔ رجوی به دستور شخص وی پس از مطلع شدن از پیروزی بزرگ عملیات "دادخواهی ۶۷" تلاش‌های زیادی برای مخدوش کردن این عملیات به خرج داده است. در آخرین تلاش، نمایندهٔ پلید این فرقه ضمن تماس با یکی از کلای پرونده تلاش کرده است چهرهٔ من را به‌زعم رهبر این فرقه پلید مخدوش کند که پاسخ مناسب و شایسته را دریافت کرده است». این به‌وضوح استفادهٔ ناشیانه از تاکتیک «آی دزد، آی دزد» برای در امان ماندن از افشای بعدی است.

بلوف و لاف‌زدن مأمور چندوجهی، تا چهارشنبه ۲۲ آبان که دادگستری سوئد طبق قانون برای رسیدگی و تصمیم‌گیری در مورد ادامهٔ بازداشت معین کرده بود، بی‌دریغ از حساب «کرامت انسانی» دژخیم ادامه می‌یابد. سپس ایرج مصداقی به صحنه آمده و در بی‌بی‌سی فارسی کبابه می‌کشد و می‌گوید: «در هر صورت ما هم منابع خاص خودمان را داریم! اگر نظام اسلامی مدعی است که در یک عملیات پیچیده و چندوجهی روح‌الله زم را به عراق کشوند و دستگیر کرد، بایستی بدونه که انگیزهٔ ما برای پیگیری جنایت علیه بشریت به مراتب بیشتر از انگیزهٔ جنایتکاران برای جنایت».

به نظر می‌رسد در مرحله پایانی رژیم، جنگ گرگها بالاگرفته و به چنین «شو»های اطلاعاتی راه می‌برد که با سوءاستفاده از خون شهیدان، قبل از هر چیز در خدمت سفیدسازی برگ‌های سوخته، علیه جایگزین دمکراتیک است. به‌خصوص که در اثر تلاش‌های بی‌وقفهٔ رئیس‌جمهور برگزیدهٔ مقاومت کار جنبش دادخواهی در سال‌های





## گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

اخیر بالاگرفته و رژیم بیش از هر زمان نیازمند مقابله و فروردن آن در آب گل آلود است. اظهارات آخوند دژخیم محمد مقیسه‌ای رئیس حمید نوری در گوهردشت و سر دژخیم آخوند علی رازینی در فردای دستگیری حمید نوری در سوئد زوایا را روشن می‌کند.

۱- مقیسه‌ای می‌گوید که پلیس و اطلاعات و دادگاه در سوئد از قبل، از طریق یک خلبان ایرانی (شوهر دختر خوانده مطلقه حمید نوری) از قضایا مطلع بودند.

۲- مقیسه‌ای به شدت با سفر کارمند خود در زمان قتل‌عام به سوئد مخالف بوده اما بازیگران دیگری در رژیم موضوع را مینیمیزه نموده و به نوری اطمینان خاطر می‌دادند.

### اظهارات مقیسه‌ای و رازینی

در نوار صوتی که کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت ایران در اختیار دارد، مقیسه‌ای (رئیس شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی) می‌گوید:

«بهش گفتم نروها، همین جمعه بهش گفتم نرو، خودش هم دوزارش افتاده بود خوب، آمد و گفت که من احتمالاً دستگیر بشم اینا، گفتم پس برای چی داری میری.

گفتم بهش، چندبار البته رفته بود ولی کاری بهش نداشته بودند، هر سال یک ده روزی می‌رود آنجا، یک اختلافی با کسی داشت، او شکایت کرده بود. گفتم نرو، برای چی داری می‌روی. گفتم اصلاً این دسیسه است. تو را می‌کشاند آنجا دستگیرت می‌کنندها.

آره یک خلبانی از ایرانی‌ها آنجاست، مشکل خانوادگی با یک زنی داشته طلاق داده، آنجا تو دادگاه آنجا گفته که مثلاً حمید نوری فلان توی نظام فلان و بهمان اینها، داشت نقل می‌کرد این حرفها تعجب کردم. گفت دادگاه مطرح شده، بعداً آن یارو توی گزارشش علیه این نوشته که این جزء گروه‌های سرکوب و فلان و اینها سر ایران اینها.

این اختلاف خانوادگی بوده، یک زن وشوهری که طلاق گرفته بود از شوهرش و اینها و بعدش آن زنه تقریباً این آقا واسطه‌ای بوده برای ازدواج آنها قبلاً اینها، یک بچه‌ای هم دارند، قضیه‌شان این طوری بوده، خودش گفت که اون علیه من یک حرف‌هایی



زده مرده در دادگاه آنجا و در اطلاعات آنجا حرف‌هایی علیه من زده، کارمند بود، کارمند، کارمند، و مدیر دفتر من بود، کارمند بود در دادگاه انقلاب قبلاً در سال شصت و بحیوۀ منافقین اینها. تا الان ۱۰ بار رفته بود و هیچ کاری نداشتند. مرتب به کشورهای خارجی می‌رفت و منعی وجود نداشت.

این همسرش که زنی طلاق داده بوده و اختلاف داشتند با همدیگر. این با آن خانمه که طلاق گرفته بود فامیل بودند و اینها شوهره به پلیس داده اینها. این آقا، آره مثلاً پدرخوانده این خانم، مثلاً در نظام فعاله ...»

<https://image.mojahedin.org/VideoAttach/f10ee9a2767a4f7a.a077.b4b168cda229.mp3?c=1>

اما رازینی رئیس شعبه ۴۱ دیوان عالی رژیم که در دوران قتل‌عام مجاهدین ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح رژیم را برعهده داشته است می‌گوید:

«ببینید، مثلاً اهمیت اطلاعاتشان چقدر بوده؟ هر چه فکر می‌کنم، چی گیرشان آمده؟ مثلاً اطلاعات بالایی دارد؟ یا مثلاً یک بازجویی بوده در اوین سال شصت، مثلاً چی ازش در می‌آید؟ چیزی در نمی‌آد که، اطلاعات سوخته.

مدرک می‌خواهد، این مدرک می‌خواد، یعنی اعلام می‌کنند فرض کنید دستگاه قضایی ما با خونسردی و خیلی آرام اعلام می‌کند که ایشون در گذشته و در سه دهه قبل از این در فلان ارگان کارمند جزء بوده و بعد هم بازنشست شده و رفته، آنها نمی‌توانند روی این مانور بدهند، اگر یک سمتی چیزی داشته باشه.

حالا مثلاً یک بازجویی که پرونده‌های محدودی از رده‌های پایین دستش بوده، آن موقع هم یادتان است که چیزها چطور بوده دیگه، داسراها و شعباش اینا، خیلی اینها اختیارات قضایی به آن صورت نداشتند، در واقع ابزار تحقیق بوده، چیزی بارش نیست، نه اطلاعاتی داره که سیستم اطلاعاتی ازش استفاده کنه ...».

<https://image.mojahedin.org/VideoAttach/db031be971554dfa925b43fd1de7f788.mp3?c=1>



### سوابق دژخیم حمید نوری (عباسی)

۲۰ سال پیش در نشریه مجاهد به تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۷۸ در ویژه‌نامه یازدهمین سالگرد قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی حمید عباسی در لیست اسامی دست‌اندرکاران و شکنجه‌گران در جریان قتل عام معرفی شده است.

سازمان مجاهدین خلق ایران هم‌چنین در مرداد ۱۳۷۸ در کتاب «قتل عام زندانیان سیاسی» پاسدار دژخیم حمید عباسی را با جزئیات افشا کرده است (صفحات ۱۹۳-۲۵۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۲-۲۷۸).

در معرفی دژخیم، از جمله آمده است: «وی از پاسداران سالن ۶ اوین بود که نقش اساسی در سرکوب زندانیان داشت. به همین خاطر ارتقا یافته و دادیار اوین شد. وی یکی از عناصر فعال در قتل عام‌ها در گوهردشت بود. از سال ۶۸ نیز دوباره دادیار اوین شده است». او در صبح جمعه ۲۱ مرداد ۶۷ در هنگام به دار کشیدن مجاهدین به آنها می‌گفت: «بروید عاشورای مجاهدین است. زود باشید!». او اسامی مجاهدین را دسته‌دسته می‌خواند و آنها را به خط می‌کرد. سپس آنها را «ابتدا به راهرو مرگ و پس از یک مهلت چند دقیقه‌ای برای نوشتن وصیت‌نامه به سالن حسینیه» می‌بردند. ده‌ها مجاهد خلق در اشرف ۳ برای شهادت درباره این صحنه‌ها آماده‌اند. اما هم‌چنان که با سازمان‌های معتبر بین‌المللی در میان گذاشته شده است، خلع‌ید از ایادی رژیم در پروندهٔ حمید نوری لازمهٔ هرگونه رسیدگی جدی قضایی و عاری از معامله و زدوبند است. نباید اجازه داد رژیم و ایادی آن برای مطامع خود قتل عام زندانیان را مورد سوءاستفاده قرار دهند.

### منابع خاص و خط دهنده

دربارهٔ «منابع خاص» ایرج مصداقی که به بی‌بی‌سی گفت، این منابع خاص و خط‌دهنده، بنابر تجربه و نمونه‌های متعدد، سر در وزارت اطلاعات رژیم دارند. وزارت در پوشش‌های گوناگون، به سربازان گمنام یا بدنام که از زمان گشت‌های دادستانی اوین ابواب جمعی آن هستند، آن‌طور که می‌خواهد اطلاع‌رسانی می‌کند. از جمله در نوشتن «گزارش ۹۲»، در سناریوی «قتل‌های مشکوک در درون مجاهدین»، در سناریوی «درگیری درونی



بین مجاهدین» برای سرپوش گذاشتن بر قتل عام مجاهدین در حملهٔ ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ به اشرف، در نسبت دادن قتل و سوزاندن صورت راهنمای مزدور این حمله به خود مجاهدین، در جعل و ساختن حساب‌های مجعول اینترنتی برای اعضای شورای ملی مقاومت، در انتشار سند مجعول و نفرت‌انگیز اطلاعات آخوندها به امضای ارتشبد نصیری رئیس ساواک شاه علیه مسئول شورا، در انتشار «فرم تقاضای انتقال اعضای فرقهٔ رجوی به اشرف ۳ جهت ایزوله هر چه بیشتر» هم‌زمان با انجمن اطلاعات آخوندها در مازندران، و در انتشار عکس‌های ارتباطات اینترنتی مجاهدین در اشرف ۳ هم‌زمان با انجمن اطلاعات آخوندها با ادعای این که «در این ۴۰ سال گذشته سابقه نداشته است یک عکس از درون مجاهدین بیرون بیاید» (۳ مرداد ۹۸).

### حکم قتل عام و دم خروس

دجال ضدبشر در حکم قتل عام مجاهدین می‌گوید: «کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند ... رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است ... امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید».

در حکم مکمل هم می‌افزاید: «هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید ... روح الله الموسوی الخمینی».

اکنون دم خروس اینجاست که تواب تشنه به خون طابق النعل بالنعل با فتوای قتل عام خمینی دربارهٔ کسانی که بر موضع مجاهدی خود استوار ایستاده‌اند، کماکان بر طبل‌های انزجار از آنها و رهبری‌شان می‌کوبد. هم‌چون لاجوردی و مقیسه‌ای و حمید نوری به خون مسعود رجوی که شهیدان با درود به او سر به دار می‌شدند، تشنه است و سال‌هاست مأموریت ردیابی او را در ادامه نشستن در گشت‌های دادستانی برای شکار مجاهدین برعهده دارد. چند روز پیش در ۱۵ آبان در یک تلویزیون اینترنتی وزارت اطلاعات، با تحریف یک شعر، خواهان «دو گلوله» برای راهبر مقاومت شد. اطلاعات بدکار آخوندی اکنون از طریق این تواب تمهکار خون شهیدان را بر سر نیزه کرده تا با آن خون بیشتری بریزد و در ادامه شیطان‌سازی، شجرهٔ خبیثهٔ تروریسم



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

آخوندی هر چه بیشتر آبیاری شود.

## یک یادآوری

مسئول شورای ملی مقاومت در ۱۹ مرداد ۱۳۸۹ در نشست مجاهدین در اشرف تحت‌عنوان «رمضان در مرزبندی با شرک ولایت فقیه مبارک می‌شود» گفت: «وقتی زمین سخت می‌شود، مثل همیشه چارپایان به هم شاخ می‌زنند، به‌خصوص از وقتی که رئیس‌جمهور برگزیدهٔ مقاومت خواستار این شد که شورای امنیت دادگاه رسیدگی به جنایت بزرگ علیه بشریت، قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و محاکمه و مجازات سردمداران رژیم را در این رابطه ترتیب بدهد. البته که ما برای این پافشاری خواهیم کرد. البته که این موضوع چیزی نیست که از یاد کسی برود، مگر اصلاً کسی می‌تواند این موضوع را در تاریخ ایران به فراموشی بسپارد؟ دیر یا زود خودتان، باندها و سردمدارهای رژیم را می‌گوییم، به افشای آن می‌رسید و از این ناگزیر می‌شوید. قدم‌به‌قدم... این چنین ناگزیر در دوران پایانی، یکی پس از دیگری، دست همدیگر را رومی‌کنند».

شورای ملی مقاومت

کمیسیون امنیت و ضدتروریسم

۲۴ آبان ۹۸ (۱۵ نوامبر ۲۰۱۹)







# گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت

پیرامون شهادت دادن و ارائه اسناد در مورد

دژخیم حمید نوری (عباسی)









National Council of Resistance of Iran  
Committee on the Judiciary

شورای ملی مقاومت ایران  
کمیسیون قضایی

## گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت پیرامون شهادت دادن و ارائه اسناد در مورد دژخیم حمید نوری (عباسی)

اطلاعیهٔ کمیسیون امنیت شورای ملی مقاومت در ۲۴ آبان ۱۳۹۸ دربارهٔ «ماجرای دژخیم بازداشت‌شده در سوئد» با افشای مکالمات آخوندهای جنایتکار محمد مقیسه‌ای (ناصریان) و علی رازینی، تشبثات اطلاعات رژیم برای سفیدسازی مزدور مصداقی را برملا کرد. در این اطلاعیه خاطر نشان شده بود «در مرحلهٔ پایانی رژیم، جنگ گرگ‌ها بالاگرفته و به چنین «شو»های اطلاعاتی راه می‌برد که با سوءاستفاده از خون شهیدان، قبل از هر چیز در خدمت سفیدسازی برگ‌های سوخته، علیه جایگزین دمکراتیک است. به خصوص که در اثر تلاش‌های بی‌وقفهٔ رئیس‌جمهور برگزیدهٔ مقاومت کار جنبش دادخواهی در سال‌های اخیر بالاگرفته و رژیم بیش از هر زمان نیازمند مقابله و فروبردن آن در آب گل‌آلود است».

هم‌چنین تصریح‌شده بود که مجاهدین در اشرف ۳ برای شهادت دادن دربارهٔ قتل عام و نقش دژخیم حمید نوری آماده‌اند «اما هم‌چنان که با سازمان‌های معتبر بین‌المللی در میان گذاشته شده است، خلع‌ید از ایادی رژیم در پروندهٔ حمید نوری لازمهٔ هر گونه رسیدگی جدی قضایی و عاری از معامله و زد و بند است. نباید اجازه داد رژیم و ایادی آن برای مطامع خود قتل عام زندانیان را مورد سوءاستفاده قرار دهند».

مقاومت ایران در همین چارچوب از همان ابتدا به تمام و کمال به وظایف خود در

## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

پهنه‌های مختلف به‌ویژه برای ممانعت از هرگونه زد و بند و دربردن دژخیم و جلوگیری از توطئه‌های رژیم و مزدورانش قیام کرده است. در این خصوص بسیاری از جزئیات در زمان مناسب پس از حصول اطمینان از اینکه در محاکمه و مجازات دژخیم تأثیر کاهنده نخواهد داشت، به اطلاع عموم خواهد رسید. در حال حاضر سر تیترا اقدامات شایان گزارش توسط کمیسیون قضایی به‌قرار زیر است:

۱- چندین لیست از زندانیانی که شاهد جنایت‌های این دژخیم در زندان‌ها بوده و آمادهٔ شهادت‌دادن در این‌باره بودند و اکنون در اروپا و آمریکا و کانادا اقامت دارند یا در صفوف مجاهدین در اشرف ۳ در آلبانی به سر می‌برند، در اختیار مراجع قضایی مسئول پرونده قرار گرفته است. هم‌چنین اعلام گردید که حدود ۹۰۰ زندانی سیاسی آزادشده در اشرف ۳ آماده شهادت‌دادن دربارهٔ جنایات رژیم در زندان‌هایش هستند.

۲- شماری از شاهدان گواهی‌های دقیق و مکتوب با ذکر تاریخ و اسامی در مورد دژخیم حمید عباسی و نقش او در شکنجه و اعدام و سرکوب زندانیان به مراجع ذی‌ربط ارسال کردند.

۳- به‌رغم محدودیت‌های ناشی از اپیدمی کرونا که سفر را بسیار سخت یا ناممکن می‌کرد، شماری از زندانیان به‌صورت حضوری یا از طریق ویدئو کنفرانس توسط مقامات قضایی مسئول پرونده در سوئد استماع شده و برخی در نوبت هستند.

۴- آقای ابوالقاسم رضایی، معاون دبیرخانهٔ شورای ملی مقاومت در سخنرانی خود در ۱۹ بهمن سال گذشته در استکهلم گفت: «همین روزها در همین سوئد تلاش مزورانه و رذیلانه برای منحرف کردن پروندهٔ دژخیم حمید نوری از طریق مأموران وزارت اطلاعات و توابعان تشنه به‌خون را می‌بینیم، دژخیمی که مجاهدین و هوادارانش و زندانیان آزادشده از ۲۴ سال پیش او را افشا کردند. امروز نیز تا آنجا که به سازمان مجاهدین و مقاومت ایران برمی‌گردد ما در این پرونده هم‌چنان که در اطلاعیهٔ



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورا آمده است از طریق سازمان‌های بین‌المللی آنچه را می‌توانستیم و می‌توانیم انجام داده بازهم می‌دهیم تا این دژخیم آزاد نشود و به خاطر جنایات ضدبشری‌اش محاکمه شود. حدود ۹۰۰ زندانی آزادشده از زندان‌های خمینی در اشرف ۳ حضور دارند که بیشترین اطلاعات را در مورد این دژخیم دارند. بسیاری از آنها توسط او شکنجه شدند. این زندانیان در دسترس دادگاه هستند و مراجع قضایی و ارگان‌های ذی‌ربط سوئد از موضوع به‌خوبی مطلع هستند. کما این‌که شمار زیادی از زندانیان سیاسی آزادشده هوادار سازمان مجاهدین در کشورهای مختلف اروپایی و آمریکا نیز برای مقامات سوئدی به‌خوبی شناخته‌شده‌اند.

اما در این میان نقش مأموران وزارت اطلاعات و عواملش و توابعان تشنه به خون مجاهدین چیزی جز پیش‌بردن خطوط رژیم یا این باند و آن باند رژیم نیست... این مزدوران نمی‌گویند و به روی خود نمی‌آورند که چرا و چگونه باندهای مختلف رژیم از قبل در جریان سفر این مزدور بودند؛ یعنی در جریان همان خبری بودند که این مزدوران و توابعان می‌خواستند آن را تروتازه و به‌عنوان یک سورپریز به خورد مردم بدهند. آنها در مورد اظهارات سردژخیم مقیسه‌ای که به دژخیم نوری توصیه کرد به خارج نرود چه می‌گویند، دست کدام باند رژیم در کار است، کدام باند به او اطمینان خاطر داده که برو. موضوع خلبانی که شوهر دخترخوانده حمید نوری بوده چیست و چگونه موضوع حمید نوری را از قبل با سرویس‌ها و با دادگاه‌ها و مراجع سوئد درمیان گذاشته این خلبان کیست؟ چه شد؟ کجاست؟ دخترخوانده چه شد؟»

۵- آقای نصرالله مرندی که به مدت ۱۰ سال (از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰) زندانی بوده است در مقالهٔ خود در سایت همبستگی ملی در ۲ اردیبهشت ۹۹ اعلام کرد: «در این فاصله برای بستن گریزگاه‌های دژخیم، سازمان و هواداران هر کاری توانستند کردند و باز هم خواهند کرد. شماری شهادت دادند و شمار بیشتری آماده شهادت دادن هستند تا رژیم نتواند دژخیمش را فراری بدهد. بالاترین و مهم‌ترین سؤال و ابهام در این کیس صدای ضبط‌شده و منتشرشده رؤسای دژخیم در تهران است و این‌که سابقهٔ امر در سوئد برملا و به ثبت داده‌شده است. مخصوصاً آنجا که مقیسه‌ای موضوع خلبان ایرانی و زن مطلقه



## گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

و اطلاع کامل دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد را از رفت‌وآمدهای قبلی حمید نوری به این کشور می‌گوید. همان چیزهایی که ایرج مصداقی مطلقاً نمی‌خواهد واردش بشود و به‌عکس می‌خواهد موضوع را یک چیز تروتازه‌ای جلوه بدهد که گویا مصداقی آن هم از موضع اپوزیسیون رژیم کاشف آن بوده و برای رژیم و هم‌چنین برای دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد نامکشوف بوده است!»

۶- هم‌چنین نصرالله مرنندی، در برنامه ارتباط مستقیم سیمای آزادی در ۲۵ خرداد ۹۹ گفت: «زمانی که حمید نوری دستگیر شد همان ساعات اول نامه‌ای توسط وکیل خودم برای مقامات قضایی مسئول پرونده فرستادم. بعد از انتشار اطلاعیه کمیسیون امنیت و انتشار نوار رازینی و ناصریان و دیگر مسائل مربوط به این پرونده، از جمله روابط پنهانی یک خلبان ایرانی در سوئد و همسر دخترخوانده حمید نوری، ما به‌طور جدی‌تر درصدد شرکت فعال برآمدیم و از همان اواخر ۲۰۱۹ و ژانویه ۲۰۲۰ چندین جلسه، هر کدام به مدت چندین ساعت به‌عنوان یک زندانی آزادشده هوادار سازمان مجاهدین خلق با مقامات مربوطه مصاحبه کردیم و مدارک مختلف از جمله لیست شهدای قتل‌عام را برای ثبت در پرونده ارائه کردیم و تا جایی که می‌دانم بسیاری از زندانیان هوادار مصاحبه کرده و تعدادی هم منتظر هستند... چیزی که برای ما مهم است محاکمه عادلانه حمید نوری است که مستقیماً در قتل‌عام ۶۷ نقش بسیار فعالی داشت و این زمینه‌ای است برای دادخواهی از سران رژیم و مسئولان قتل‌عام ۶۷.»

ما به‌هیچ‌وجه اجازه نمی‌دهیم که مزدوران رژیم با پروژه‌های «چندوجهی» در این پرونده کارشکنی کنند. من با تمام انرژی در این پرونده شرکت کردم و در ادامه هم هم‌چنان فعالانه شرکت خواهم کرد تا به نتیجه برسد.»

۷- آقای علی ذوالفقاری که به مدت ۱۲ سال (از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۲) زندانی بوده است، شاهد دیگری است که از سوی مقامات ذی‌ربط مورد مصاحبه قرار گرفته است. وی در همان برنامه ارتباط مستقیم ۲۵ خرداد ۹۹ گفت: «... رژیم می‌خواست از دستگیری حمید نوری فقط در جهت سفیدسازی توابع تشنه به‌خون استفاده کند. حرف اول مقاومت



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

خلع‌ید از این مزدور در پرونده است برای اینکه دادخواهی از خون شهیدان در سمت درستی حرکت کند. در همین جهت از همان اول من به‌عنوان زندانی سیاسی که در دوران قتل‌عام در گوهردشت زندانی بودم و به‌عنوان هوادار سازمان پرافتخار مجاهدین اعلام کردم آماده شهادت دادن علیه حمید نوری هستم. من به مدت ۱۴ ساعت در این پرونده شهادت دادم و تمام جزئیات ضرب و شتم و شکنجه‌ها و اعدام‌هایی که در سال ۶۷ حمید نوری در آن نقش داشت و من خودم شاهدش بودم را به‌طور مفصل تشریح کرده و اسناد و مدارکش را ارائه دادم. همهٔ مزخرفات و چرندیاتی که این مزدور توابع علیه برادر مسعود و سازمان مجاهدین در جریان این پرونده نشخوار می‌کند اراجیفی بیش نیست. چیزی که برای مجاهدین اهمیت داشته و دارد خلع‌ید از این مزدور است برای این که دادگاه بتواند بدون هیچ بندوبستی، حمید نوری را به‌خاطر جنایت علیه بشریت محاکمه کرده و به سزای اعمالش برساند. از نظر من به‌عنوان یک زندانی و یک هوادار سازمان مجاهدین، حمید نوری و مصداقی دوروی یک سکه هستند و یک هدف را پیش می‌برند. اگر حمید نوری و ناصرین آن روز بیکر پاک آن شهدا را سربردار کرده و به آنها آویزان می‌شدند تا شقاوت را در تاریخ به ثبت برسانند، امروز، مزدور ایرج مصداقی در پوش دادخواهی شهدا هرروز و هرلحظه آرمان‌های آن سربرداران که چیزی جز سرنگونی رژیم و برپایی یک جمهوری دموکراتیک نیست را سربردار و حلق‌آویز می‌کند و مقاومت ایران را با سر بریدن در مقابل شاه و شیخ هدف قرار داده است.»

۸ - آقای غلامرضا شمیرانی یکی دیگر از زندانیان هوادار مجاهدین که از سال ۶۰ تا ۷۰ در زندان بوده از دیگر کسانی است که مورد مصاحبه قرار گرفته است. وی در همان برنامه ارتباط مستقیم اعلام کرد: «من از همان آبان‌ماه، به‌عنوان یکی از شاهدان قتل‌عام و به‌عنوان یک هوادار سازمان مجاهدین خلق اعلام کردم قطعاً از این قضیه کوتاه نخواهم آمد و در کادر قانون و با نام سازمان مجاهدین آنچه که در توانم هست را در راستای محاکمه و مجازات این مزدور انجام خواهم داد. من در همین رابطه در سوئد و کیل داشتم و وکیل من پیگیری‌های لازم را انجام داد. من در اینجا یک گزارش مختصری به شهدا و خانواده‌های زندانیان سیاسی می‌دهم که بدانند ما ساکت ننشستیم و درصدد



دادخواهی خون شهیدان هستیم. من از طرف مرجع قضایی سوئیس دعوت شدم و بعد از جلسات مقدماتی از طریق ویدئو کنفرانس نزد مقامات قضایی سوئد و مسئولین رسیدگی به این پرونده، طی ساعات‌های متمادی به‌عنوان هوادار شناخته‌شده سازمان مجاهدین شهادت دادم و توضیحات و مدارک لازم را ارائه کردم که البته جزئیات گسترده‌ای دارد که به امید خدا در آینده نزدیک امیدوارم بتوانم ریز این صحبت‌ها و این گفتگوها را توضیح بدهم. نکته دیگر اینکه ما به درجاتی موفق شدیم، طبق همان اطلاعیهٔ کمیسیون امنیت شورای ملی مقاومت این را به رسمیت بشناسانیم که حضور این توابع تشنه به‌خون در این پرونده، در راستای جنگ گرگ‌ها در درون رژیم و در راستای سفیدسازی این مزدور است».

۹- مصدافی در ۱۴ خرداد در یک کانال تلویزیونی کاربر اطلاعات رژیم گفت: «اونایی که الان توی آلبانی هستند چه اون چهار نفرشون رو که به صحنه آوردند، حسین فارسی، محمود رویایی و اکبر صمدی و رضا زند، اینها خائینی هستند که خوب دست در خون خون عزیزانتان دارند. اینا تلاش دارن برای اینکه پروژه نوری شکست بخوره... ولی اونهایی که تو خارج کشورن موقعیتشون فرق می‌کنه. ببینید نصرالله مرندی اینها خائنن، نصرالله مرندی، غلامرضا شمیرانی، محمد خدابنده لویی... ببینید رضا فلاحی، مهرداد کاووسی، محسن زادشیر، رسول تبریزی، رمضان فتحی، اکبر بندعلی، اکبر لطفی، اکبر صفری، ببینید مهری عمرانی، زهره رستگار، راضیه طلوع شریفی، محمود مسگری، فاضل کوزانی، سهیلا والی‌نژاد، سیفالله منیعه، سیدعبدالله ناصری، مصطفی احمدی، جمال خشنود، امیر برج‌خانی، کیومرث نوری، علی ذوالفقاری، احمد ابراهیمی، محمد سیدی، بتول ماجانی، حمید خلاق دوست، معصومه شاه محمدی اسمش سارا است. ببینید اینها کسانی هستند که می‌توانستند بیایند بروند شهادت بدهند... ولی این فرقه همه این نیروها را حبس کرده است».

تحولات ۷ ماه گذشته پس از قیام آبان، از جمله اظهارات صریح خامنه‌ای و روحانی و سرجلاد ابراهیم رئیسی و سلسله‌مراتب مزدوران رژیم به‌روشنی از طرح‌ها و توطئه‌های حاکمیت آخوندی علیه مقاومت ایران و تنها جایگزین دمکراتیک و مستقل خبر



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

می‌دهد. رژیم بر آن است تا با ذبح کلمات و ارزش‌ها و سفیدسازی مزدوران از خون شهیدان قتل‌عام علیه مجاهدین «سرموضع» و سازمان و رهبری آنها بهره‌برداری کند. رژیم توطئه‌گر آخوندی که در واپسین مرحله حیات خود از هیچ جنایتی حتی در مورد نفرات ریزشی خود نیز رویگردان نیست، تا زمان سرنگونی قطعی دست‌بردار نیست. از این رو باید با تمام قوا مقابله و توطئه‌های دشمن را بر سر خودش خراب کرد. به گفتهٔ مسئول شورا: «درجایی که هنوز یک قطره قانون و یک‌ذره آزادی و وجدان وجود دارد، تردید نکنید که ما پیروز می‌شویم».

**شورای ملی مقاومت ایران**

**کمیسیون قضایی**

**۱۳ تیر ۱۳۹۹**









# نارضايتی اطلاعات سپاه از «مجموعه آقاي علوی» کمیسیون امنیت و ضد تروریسم







National Council of Resistance of Iran  
Security and Anti-terrorism Committee

شورای ملی مقاومت ایران  
کمیسیون امنیت و ضدتروریسم

## نارضایتی اطلاعات سپاه از «مجموعه آقای علوی» در مورد «بزرگترین تهدید» و «کاریزما»ی مجاهدین

کناررفتن پرده در جنگ گرگها در پی تمام‌سوز شدن شماری از مزدوران رسوا

قضایهٔ جلادان در ۱۶ اردیبهشت دستگیری دانشجویان نخبه‌ای را اعلام کرد که «گروه‌های ضدانقلاب و به‌ویژه گروهک تروریستی منافقین ارتباطاتی با این مجموعه برقرار کرده بودند و تحت تعلیمات این گروهک به‌دنبال انجام اقدامات خرابکارانه‌ای در کشور بودند... در بازرسی از منازل آنها اقلام انفجاری کشف شد».

آنها «می‌خواستند در این شرایط یک بلوایی در کشور درست کنند که خوشبختانه با هوشیاری سربازان گمنام امام زمان و اقدام به‌موقع آنها این توطئه خنثی شد».

از سوی دیگر جنگ گرگها در مرحلهٔ پایانی رژیم ولایت‌فقیه بالاگرفته و نفس سردمداران نظام در وحشت از قیام و نیروهای محرکه آن بریده است. خامنه‌ای در ۲۸ اردیبهشت به پاسداران و بسیجیان دانشجویان نسبت به جذب جوانان توسط مجاهدین هشدار داد و این‌که نگذارند اعتراض‌ها به «اعتراض به نظام» بیانجامد. او تأکید کرد:

«یارگیری کنید، حذف نکنید... جذب کنید، البته منظورم جذب منافق نیست».

ولی فقیه ارتجاع «علاج مشکلات کشور [را] دولت جوان حزب‌اللهی» قماش قاسم سلیمانی دانست که «می‌تواند کشور را از راه‌های دشوار عبور بدهد».

متعاقباً روحانی در روزهای ۳۰ و ۳۱ اردیبهشت به او پاسخ داد برای حفظ نظام و کشور

باید دو یا سه حزب سیاسی تشکیل داد که به نوبت قدرت را در دست بگیرند و ملاک تنظیم رابطه بین باندهای مختلف قدرت را انتخابات رژیم دانست. در چارچوب جنگ گرگها «عملیات پیچیده چندوجهی» سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات علیه یکدیگر از قبیل بازگرداندن روح‌الله زم به ایران و اعزام دژخیم حمید نوری به خارج از ایران ادامه دارد. فصل مشترک باندهای غالب و مغلوب حاکمیت همچون همیشه خصومت خونین و دیوانه‌وار با مجاهدین و مقاومت ایران است. در ۹ خرداد سایت حوزوی «رهیافته» نارضایتی اطلاعات سپاه را از «مجموعه آقای علوی» (وزیر اطلاعات) در مورد «بزرگترین تهدید» و «کاریزمای شوم التقاط» منعکس کرد و نوشت:

«مقام معظم رهبری با ژرفاندیشی خاصی که دارند، پیاپی خطر نفاق و گروهک منافقین را گوشزد می‌کنند. ایشان پس از غائله بهمن ۹۶ به روشنی گفتند که «پیاده‌نظام این غائله منافقین بودند». پس از غائله آبان ۹۸ تأکید کردند: «در یک کشور خبیث (آلبانی) عده‌ای ایرانی وطن فروش جمع شدند و نقشه فتنه بنزین را ریختند» و اکنون نیز رهبری با صراحتی بیش از همیشه نسبت به سربازگیری گسترده این دشمن خطرناک از «جامعه جوان» کشور هشدار می‌دهند».

سایت مزبور با امضای دکتر ح. تابش که به اغلب احتمال دکترای خود را در رشته شکنجه و تروریسم از سپاه پاسداران گرفته است، خاطر نشان کرده است:

«آخر مگر نمی‌بینیم که چگونه مسعود رجوی پیاپی خطاب به جوانان پیام می‌دهد، از قرآن و نهج‌البلاغه گزیده می‌آورد و به قول خودش آموزش‌های ایدئولوژیک به «نسل جوان» می‌دهد. اما به آموزش‌های نگاه کنید! از تمامی آنها بوی باروت به مشام می‌رسد. از لابه‌لای سطور فریبنده تفسیر قرآنش، قبضه‌های کلاشینکف دیده می‌شود». سپس می‌پرسد:

«هرچند نیروهای جان‌برکف نظام باهمت و تلاش به مقابله با این سرانگشتان نفاق، از جان خود مایه می‌گذارند، اما آیا این کافیست؟

این که مجموعه آقای علوی (وزیر محترم اطلاعات) با کارهای شبانه‌روزی خود برخی توابین منافقین مانند سلطانی، خدابنده، عزتی، حسینی، یغمایی، کریمدادی، مصداقی،



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

پورحسین و... را استخدام کرده، با انرژی‌گذاری کلان و البته تأمین مالی، توابع را به رویارویی روانی با خود منافقین می‌کشاند، بسیار عالیست؛ اما آیا کافیست؟ این که آقای اسماعیلی خبر دستگیری دو دانشجوی نخبه منافق صنعتی شریف را اعلام می‌کند بسیار قابل قدردانی است، اما کافیست؟ کافی نیست به همان علت که در نهایت خود مقام معظم رهبری زنگ‌های خطر اندیشه التقاطی را به صدا درآوردند. کافی نیست، چون در کف جامعه می‌بینیم که چطور جوانان ما در ابعاد هزارهزار در تور شوم کاریزما رجوی گرفتار شده، از یک دانشجوی درسخوان تبدیل به یک تخریبگر با مالیخولیای سلاح و بمب می‌شوند».

این به روشنی زمینه‌سازی برای اعدام‌ها و دست‌به‌کار شدن دیپلمات تروریست‌ها در عملیات تروریستی بعدی، مشابه ویلپنت و آلبانی است. اسم بردن از برخی مزدوران (شامل خدابنده و مصداقی و یغمایی) نیز حاکی از تمام‌سوز شدن آنان در برنامه‌های ارتباط مستقیم در سیمای آزادی و بیانیهٔ زندانیان سیاسی از بندرسته در مورد ایرج مصداقی است که مزدوران را به سکه یک پول و برگ سوخته تبدیل کرده است. از این رو از خشم و کین به خود می‌پیچند و به نحو احمقانه‌ای با مطرح کردن این که رژیم به کمک مجاهدین آمده و برای آنها دسته گل فرستاده است یا این که کار، کار خودشان است، بیهوده می‌کوشند آب‌رفته را به جوی برگردانند.

لجن‌پراکنی مصداقی علیه آقای مهدی سامع نیز دردی را دوا نمی‌کند و تازگی ندارد و از خرداد ۱۳۹۵ با شرکت یک شکنجه‌گر ساواک به نام پرویز معتمد جریان داشته است. هم‌چنان که در بیانیهٔ ۴۰۷ زندانی سیاسی آمده است:

«توهین به کلیه ارزش‌های مقاومت مردم ایران از شهیدان و زندگان، فقط برازنده اعوان و انصار رژیم آخوندی» و «در راستای اهداف وزارت اطلاعات رژیم آخوندی و مزدوری برای آن» است.

### شورای ملی مقاومت

#### کمیسیون امنیت و ضد تروریسم

۱۳ خرداد ۹۹ (۲ ژوئن ۲۰۲۰)





www.pezhvakeiran.com

شماره ۳۰ / مه ۲۰۲۰ | شماره ۱۰ خرداد ۱۳۹۹ | تماس | هنر و ادبیات و هنر | گزارش و گفتگو | ادبیات و هنر

### دسته گل وزیر اطلاعات دولت روحانی به مسعود رجوی

ایرج مصدقی

بیشتر بارها نوشتیم و گفتیم که ارتجاع غالب و ارتجاع مغلوب لازم و ملزوم یکدیگر هستند. ولی فقیه غالب و ولی فقیه مغلوب هر دو نه تنها از یک آسبخور ارتزاق می‌کنند بلکه برای قطع یک ریشه می‌روند. در پروژه‌های مربوط به دستگیری حمید نوری نیز تأکید کردم که مسعود رجوی با ردالت و بی‌شرمی مثال زدنی ضمن آن که مانع شهادت و شکایت اعضا و هواداران این سازمان علیه نوری می‌شود از همه امکانات خود برای رهایی او از چنگال عدالت استفاده می‌کند.

رجوی قبلاً نیز بارها اعضای مجاهدین را روی مرز و با روی میدان‌های مین رها کرده بود تا به چنگال دستگاه امنیتی رژیم بیافتند. این بار در بحبوحه حملات انجام گسیخته‌ی فرقه بلید رجوی علیه اسماعیل وفا یغمایی و ایرج مصدقی، دستگاه امنیتی رژیم نیز با یک دسته‌گل به استقبال رجوی آمده است تا آبی روی سوز درون خود بریزد.

وزارت اطلاعات در یکی از سایت‌های تابعه خود به نام «ره‌بانگان» روز گذشته مقاله‌ای انتشار داد به نام «دین مبین اسلام و کاربرمای شیوم التقاط» و لینک آن را برای فرقه رجوی فرستاد تا بقیه کار را آنها در دست بگیرند. فرقه رجوی از روز گذشته تا کنون



Iraj Mesdaghi

1 hr · 🌐

...

یونجی‌های مهدی سامح «چریک فدایی» مسعود و مریم رجوی و حقوق‌بگیر «ارتجاع مغلوب»، همگام با ارباب به سوراخ‌خیزه و «خایب» جان مشغول است به نست کردن نست‌مگل پیشکش شده از سوی وزیر اطلاعات دولت روحانی به رجوی هستند. در ردالت و پستی مهدی سامح و دیگر ندانگان «ولی فقیه مغلوب» هر چه بگیریم کم است.

👍❤️ 25

1 comment 4 shares

👍 Like

💬 Comment

➦ Share

Most relevant ▾



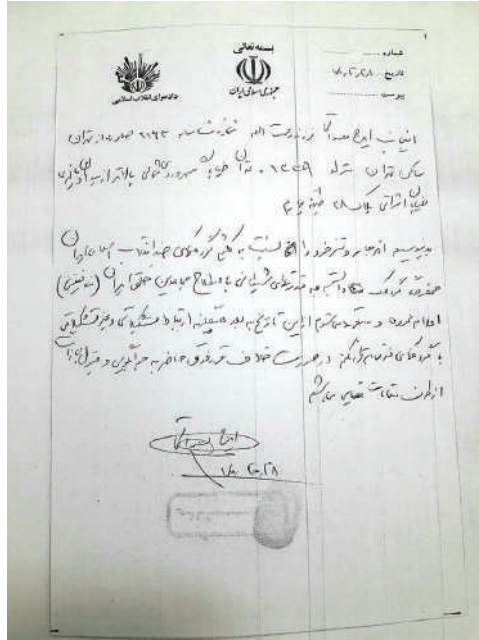
**انزجار نامه ننگین ایرج مصداقی**  
**نسبت به مجاهدین**







## انزجارنامهٔ ننگین ایرج مصداقی نسبت به مجاهدین



### دادسرای انقلاب اسلامی

اینجانب ایرج مصداقی فرزند رحمت الله شماره شناسنامه ۲۱۶۳ صادره از تهران ساکن تهران متولد ۱۳۳۹ = تهران خیابان سهروردی شمالی بالاتر از میدان پالیزی خیابان اشراقی پلاک ۲۸ طبقه چهارم بدینوسیله انزجار و تنفر خود را نسبت به کلیه گروهکهای ضد انقلاب اسلامی ایران مخصوصاً گروهک وابسته به قدرتهای شیطانی باصطلاح مجاهدین خلق ایران (منافقین) اعلام نموده و متعهد می‌شوم از این تاریخ به بعد هیچگونه ارتباط تشکیلاتی و غیرتشکیلاتی با گروهکهای فوق برقرار نکنم در صورت خلاف تعهد فوق حاضر به جوابگویی و قبول مجازات از طرف مقامات قضایی می‌باشم.

ایرج مصداقی

۷۰/۲/۲۸





# بیانیهٔ ۸۲ زندانی سیاسی شاهد قتل عام ۱۳۶۷





## بیانیهٔ زندانیان سیاسی شاهد قتل عام ۱۳۶۷

حمله به عفو بین‌الملل حمله به جنبش دادخواهی و در خدمت مسئولان قتل عام است

سه‌دهه پس از قتل عام زندانیان سیاسی، شاهد تلاش عفو بین‌الملل در راستای افشای جزئیات این جنایت بزرگ هستیم. جنایتی که جانشین وقت خمینی، آن را بزرگ‌ترین جنایت تاریخ رژیم آخوندی و عاملان آن را جزء جنایتکاران تاریخ توصیف نمود.

متأسفانه جامعهٔ جهانی، به‌ویژه کشورهای مدعی دفاع از حقوق بشر، به دلیل سیاست مماشات و به‌خاطر منافع اقتصادی و ملاحظات سیاسی تاکنون در مقابل این جنایت بزرگ سکوت و بی‌عملی پیشه کرده‌اند. اگر تلاش‌های خانواده‌های جان‌باختگان و فعالیت‌های ۳۲سالهٔ مقاومت ایران به‌ویژه فراخوان دادخواهی خانم مریم رجوی رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت و هواداران این سازمان نبود، دستاوردهای کنونی در افشای این قتل عام و جنایت بزرگ محقق نمی‌شد.

گزارش سازمان عفو بین‌الملل تحت‌عنوان «جنایت ادامه‌دار علیه بشریت، اسرار به خون آغشته» در سی‌امین سالگرد قتل عام، یک گام مهم برای شتاب بخشیدن به جنبش دادخواهی و مؤاخذه سردمداران رژیم به‌عنوان مسئولان این جنایت بزرگ است. در مقابله با این افشاگری‌ها است که سلول‌های خفته و پاسداران سیاسی رژیم ولایت‌فقیه و دنبالچه‌های آن از جمله مزدور نفوذی ایرج مصداقی برای تخطئه گزارش سازمان عفو بین‌الملل در همراهی با باندهای مافیایی وابسته به رژیم آخوندها و پاره‌ای از اصلاحات‌چی‌های آن به این کارزار کثیف سوخت می‌رسانند.

از نظر این مزدوران، جرم نابخشودنی عفو بین‌الملل در دو نکته نهفته است. اول آنکه چرا در این گزارش از شهیدان قتل عام فوق که ۹۰ درصد آنان از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین بوده‌اند، هویت‌زدایی نشده است. همان شهیدایی که جان

خود را در راه آزادی خلق و میهن نثار کرده و با شعار مرگ بر خمینی درود بر رجوی بر چوبه‌های دار بوسه زده‌اند.

دوم این که چرا بر مسئولیت میرحسین موسوی نخست‌وزیر خمینی در شمار مسئولان وقت نظام، انگشت گذاشته است.

ما زندانیان سیاسی که خود از شاهدان قتل عام ۶۷ می‌باشیم، به‌عنوان بخشی از خانواده بزرگ مجاهدین، با ۳۰ هزار شهید سرافراز سربدار عهد بسته‌ایم تا روشن شدن ابعاد آن جنایت هولناک ضدبشری و قرار دادن آمران و عاملان آن در برابر عدالت از هیچ کوششی دریغ نوزیم.

عفو بین‌الملل در بیان حقیقت و افشای جنایت بزرگ علیه بشریت، از حمایت زندانیان سیاسی، خانواده شهیدان و مردم ایران برخوردار است.

سردمداران رژیم باید دریابند که چهاردهه جنایت و خونریزی آنان که تا قیام آبان و اعدام مصطفی صالحی و نوید افکاری ادامه یافته، بی‌پاسخ نمی‌ماند.

در این راستا تأکید می‌کنیم که توهین و تعرض به عفو بین‌الملل و محققان و گزارشگران آن، تفرانگیز و همسویی و همدستی با حاکمان خون‌ریز است.

ما همان‌گونه که در بیانیه ۱۴۰۴ زندانی سیاسی آمده است: «افشای هرکسی، اعم از زندانی یا غیرزندان، با هر ادعایی که دارد ولی اکنون در راستای منافع رژیم قدم برمی‌دارد را، وظیفه مبرم هر زندانی سیاسی و هر انسان باشرفی می‌دانیم و سکوت در مقابل این وادادگی را محکوم می‌کنیم».

## زندانیان سیاسی - شاهدان قتل عام ۱۳۶۷

### مهرماه ۱۳۹۹

- ۱- احمد ابراهیمی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - قم ۱۳۷۰ - ۱۳۶۰)
- ۲- عبدالرسول ابراهیمیان دهکردی (زندان‌های ارومیه - خوی - تبریز - اصفهان ۱۳۷۸ - ۱۳۶۱)
- ۳- مسعود ابویی‌راد (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - بابل - ساری ۱۳۶۸ - ۱۳۶۰)
- ۴- مصطفی احمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت ۱۳۶۷ - ۱۳۶۰)
- ۵- مجتبی اخگر (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت ۱۳۷۰ - ۱۳۶۱)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۶- حسن اشرفیان (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت - اوین ۱۳۷۱- ۱۳۶۱)
- ۷- یزدان افشارپور (زندان‌های کمیته مرکزی - کمیته مشترک اوین - قزلحصار ۱۳۶۹- ۱۳۶۰)
- ۸- امیر برج خانی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۲)
- ۹- سعید بنازاده امیرخیزی (زندان اوین ۱۳۷۰- ۱۳۶۵)
- ۱۰- علی اکبر بندعلی (زندان‌های جمشیدیه - قزلحصار- اوین - گوهردشت ۱۳۷۳- ۱۳۶۰)
- ۱۱- اسدالله بهرامی (زندان‌های اوین ۱۳۶۹- ۱۳۶۲)
- ۱۲- پروین پوراقبال (زندان اوین ۱۳۷۰- ۱۳۶۵)
- ۱۳- رسول تبریزی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۱۴- عباسعلی ترابی (زندان‌های سپاه زاهدان - زندان قزلحصار- اوین ۱۳۶۸- ۱۳۶۰)
- ۱۵- اسماعیل تقی‌پور (زندان‌های عشرت آباد- اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۲)
- ۱۶- محمدرحیم تقی‌پور (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۱۷- محمدمین توحیدی (زندان‌های دستگرد اصفهان - زاهدان - اوین ۱۳۶۷- ۱۳۶۳)
- ۱۸- آزادعلی حاجیلویی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۶۷- ۱۳۶۳)
- ۱۹- ملیحه حسن شیشه‌بر (زندان اوین ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۲۰- منیژه حکیم‌زاده (زندان‌های تبریز- اوین - اردبیل ۱۳۶۸- ۱۳۶۰)
- ۲۱- محمد خدابنده لویی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۳- ۱۳۶۱)
- ۲۲- حمید خلاق‌دوست (زندان‌های اوین- قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۱)
- ۲۳- علی (بیژن) ذوالفقاری (زندان‌های گوهردشت - اوین ۱۳۷۲- ۱۳۶۰)
- ۲۴- محمد راپوتام (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۰)
- ۲۵- زهره رستگار مطلق (زندان‌های اوین - قزلحصار- وکیل آباد مشهد ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۲۶- فرامرز رمضان‌نیا (زندان‌های بابل - ساری - گوهردشت ۱۳۶۷- ۱۳۶۴)
- ۲۷- محمود رویایی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۲۸- محسن زادشیر (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۲- ۱۳۶۱)
- ۲۹- محمد زند (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۳۰- محمد سرخیلی (زندان‌های اوین - گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۲)
- ۳۱- صفیه سعیدا (زندان‌های اوین - قزلحصار ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)



- ۳۲- سیدمحمد سیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱- ۱۳۶۱)
- ۳۳- علی محمد سینکی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۳۴- پروین حیدری (زندان‌های زنجان - عادل آباد شیراز ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۳۵- سارا شاه محمدی (زندان‌های قزلحصار- اوین - گوهردشت ۱۳۶۹- ۱۳۶۰)
- ۳۶- اکبر شفقت (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۷۳- ۱۳۶۰)
- ۳۷- غلامرضا شمیرانی (زندان‌های سپاه و کمیته مشترک - اوین - قزلحصار ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۳۸- مجید صاحب جمع (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت - کمیته مشترک ۱۳۷۷- ۱۳۶۱)
- ۳۹- علیرضا صدیقی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت - ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۴۰- علی صفری (زندان‌های جمشیدیه و اوین - دستگرد اصفهان ۱۳۷۲- ۱۳۶۲)
- ۴۱- اکبر صمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۴۲- حجت ضابطی (زندان‌های وکیل آباد مشهد ۱۳۷۱- ۱۳۶۴)
- ۴۳- حمید طاهری خسروشاهی (زندان تبریز ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۴۴- راضیه طلوع شریفی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۶۸- ۱۳۶۰)
- ۴۵- حسن ظریف ناظریان (زندان‌های جمشیدیه - قزلحصار- اوین ۱۳۷۲- ۱۳۶۰)
- ۴۶- مهدی عبدالرحیمی (زندان‌های تبریز- اردبیل ۱۳۶۷- ۱۳۶۰)
- ۴۷- جواد عبداللهی نیک (زندان‌های تبریز- مشهد- زاهدان ۱۳۷۲- ۱۳۶۰)
- ۴۸- فرزانه عدالتیان (زندان اوین ۱۳۶۷- ۱۳۶۳)
- ۴۹- مهری عمرانی (زندان‌های اوین - وکیل آباد مشهد ۱۳۷۰- ۱۳۶۲)
- ۵۰- حسین فارسی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۲- ۱۳۶۰)
- ۵۱- رمضان فتحی (زندان‌های اوین - گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۲)
- ۵۲- سعادت‌الله فلاحتی (زندان‌های اوین - قزلحصار ۱۳۷۲- ۱۳۶۰)
- ۵۳- رضا فلاحتی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰- ۱۳۶۰)
- ۵۴- زهرا فیروزان (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۶۹- ۱۳۶۰)
- ۵۵- نسرین فیض (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۶۹- ۱۳۶۰)
- ۵۶- غلامرضا قادری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۶۸- ۱۳۶۰)
- ۵۷- مهرداد کاووسی (زندان‌های اوین - قزلحصار ۱۳۷۱- ۱۳۶۱)





گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۵۸- محمد کریمی راهجردی (زندان اوین ۱۳۷۱-۱۳۶۴)
- ۵۹- منصور کنگره (زندان‌های اهواز- اوین ۱۳۸۲-۱۳۶۷)
- ۶۰- سیدفاضل کوزانی (زندان‌های جمشیدیه - قزلحصار- گوهردشت - اوین ۱۳۷۰-۱۳۶۳)
- ۶۱- سیداکبر کاظمی (زندان‌های سپاه لاهیجان - اوین - قزلحصار ۱۳۶۷-۱۳۶۲)
- ۶۲- پروین کوهی (زندان‌های اوین - گوهردشت - دستگرد اصفهان ۱۳۶۷-۱۳۶۱)
- ۶۳- غلامحسین گودرزی (زندان‌های بروجرد- خرم آباد ۱۳۶۷-۱۳۶۰)
- ۶۴- فریده گودرزی (زندان همدان ۱۳۶۷-۱۳۶۲)
- ۶۵- بتول ماجانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - کمیته مشترک ۱۳۷۱-۱۳۶۱)
- ۶۶- ابوالفضل محزون (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت - قزوین ۱۳۶۷-۱۳۶۰)
- ۶۷- نصرالله مرندی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰ - ۱۳۶۰)
- ۶۸- محمود مسگری (زندان اوین ۱۳۶۷-۱۳۶۰)
- ۶۹- اصغر معینی کربکندی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۷۱-۱۳۶۶)
- ۷۰- سیفالله منیعه (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۶۸-۱۳۶۱)
- ۷۱- سیدرمضان موسوی (زندان‌های اوین - قزلحصار- ساری ۱۳۶۸-۱۳۶۱)
- ۷۲- اصغر مهدیزاده (زندان‌های صومعه سرا- رشت - اوین - گوهردشت ۱۳۷۴-۱۳۶۱)
- ۷۳- مصطفی نادری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۱-۱۳۶۰)
- ۷۴- سیدعبدالله ناصری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۶۷-۱۳۶۱)
- ۷۵- اسدالله نبوی چاشمی (زندان‌های سمنان - اوین ۱۳۷۷-۱۳۶۴ و ۱۳۸۵-۱۳۸۴)
- ۷۶- دکتر مسعود نعمتی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰-۱۳۶۲)
- ۷۷- کیومرث نوری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار ۱۳۷۱-۱۳۶۰)
- ۷۸- حسین نیاکان (زندان‌های دژیانی مرکز- اوین- قزلحصار- سمنان ۱۳۷۱-۱۳۶۲ و ۱۳۸۹-۱۳۸۸)
- ۷۹- شیلا نینوایی (زندان‌های اوین - قزلحصار- چابهار- کمیته مشترک ۱۳۶۸-۱۳۶۰)
- ۸۰- سهیلا والی نژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت ۱۳۷۰-۱۳۶۰)
- ۸۱- کبری یزدیان آزاد (زندان اوین ۱۳۶۷-۱۳۶۱)
- ۸۲- حیدر یوسفلی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت - کمیته مشترک ۱۳۷۳-۱۳۶۵)



## **Statement of support for Amnesty International by former political prisoners who witnessed the 1988 massacre in Iran**

### **An attack on Amnesty International is an assault on the Justice Movement and can only serve the interests of those who ordered the massacre**

Three decades after the 1988 massacre of political prisoners in Iran, we are witnessing Amnesty International's efforts to expose the details of this great crime. This is a crime that the former designated heir to Khomeini described at the time as the greatest crime committed by the clerical regime in its history and called its perpetrators criminals.

Unfortunately, to date, the world community, especially countries that claim to defend human rights, has exercised silence and inaction with respect to this great crime due to the policy of appeasement and their economic interests and political considerations. Were it not for the efforts of families of victims and 32-year-long activities of the Iranian Resistance, and particularly the call for justice by Mrs. Maryam Rajavi, the President-elect of the National Council of Resistance of Iran (NCRI), as well as for the contributions of supporters of this organization, the current accomplishments with respect to revealing this massacre and great crime would not have been realized.

The Amnesty International report, "BLOOD-SOAKED SECRETS: WHY IRAN'S 1988 PRISON MASSACRES ARE ONGOING CRIMES AGAINST HUMANITY," on the 30th anniversary of the massacre was an important step in accelerating the justice movement and holding the regime's officials to account as those responsible for committing this great crime. In the face of these revelations, the clerical regime's sleeper cells and political allies and agents, including the infiltrator and intelligence agent Iraj Mesdaghi, are attacking the AI report in lockstep with mafia-style factions tied to the regime and so-called "reformists" who are fueling this dirty campaign.

In the eyes of these agents, Amnesty International's unforgivable sin lies in two questions. First, why has the political identity of the martyrs of the 1988 massacre, more than 90% of whom were members and supporters of the Mujahedin-e Khalq (MEK), been revealed? But these are the same martyrs who made the ultimate sacrifice for the Iranian people's freedom with the slogans of Death to Khomeini, Hail Rajavi, and embraced the gallows. Secondly, these agents complain, why has Mir Hossein Mossouavi, Khomeini's prime minister at the time, been

unmasked as one of the responsible officials serving the regime at the time?

We, political prisoners who personally witnessed the 1988 massacre, as part of the large family of the MEK, have made a solemn promise to the 30,000 proud martyrs of this massacre that we will spare no effort to shed light on the scope of the

horrific and inhumane 1988 massacre and to ensure its perpetrators face justice.

Amnesty International can rely on the support of political prisoners, families of the martyrs and the Iranian people as it continues to speak the truth and expose this great crime against humanity. The regime's leaders must face the fact that four

decades of crime and murder, which continued into the November 2019 massacre and the executions of Mostafa Salehi and Nabid Afkari will not go unanswered.

We stress in this regard that insulting and attacking Amnesty International and its researchers and reporters is deplorable and amounts to aligning with and accompanying the murderous rulers of Iran. As stated in the statement issued by 1,404 political prisoners, "We consider it to be the urgent obligation of all

political prisoners and any dignified human being to expose anyone, whether a former prisoner or otherwise, with any political claim, who serves the interests of the clerical regime, and we condemn any silence with respect to such abhorrent actions."

Political prisoners, witnesses to the 1988 massacre  
October 2020

## Signatories

1. Ahmad Ebrahimi (Evin - Gohardasht - Qom's Saheli prisons 1981-1991)
2. Mohammad Khodabandeh Loui (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht - Joint Committee prisons - 1982 - 1004)
3. Hamid Khalaghdoost (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht prisons 9.5 years)
4. Seyed Mohammad Seyedi (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht prisons 1982 -1992)
5. Mehrdad Kavousi (Evin - Ghezel Hesar prisons 1982 -1992)
6. Ramazan Mousavi (Evin - Ghezel Hesar - Sari prisons 1982 -1989)
7. Sheila Neinavaei (Evin - Ghezel Hesar - Joint Committee - Chabahar prisons 1981-1989)
8. Ali Bijan Zolfaghari (Evin - Gohardasht - Rasht prisons 1981-1993)
9. Kiomars Nouri (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht - Joint Committee prisons 1981-1992)
10. Ali Safari (Evin - Dastgerd, Isfahan prisons 1983 -1993)
11. Hossein Niakan (Evin - Ghezel Hesar - Semnan prisons 1983 -1992 and 2009 -2010)

12. Amir Borjkhani (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht prisons 1983-1992)
13. Batool Majani (Evin - Gohardasht - Ghezel Hesar prisons 1982-1992)
14. Mostafa Ahmadi (Evin-Gohardasht prisons 1981-1988)
15. Abdullah Naseri (Evin - Gohardasht - Ghezel Hesar Prisons 1982-1988)
16. Saifullah Manieh (Evin-Ghezel Hesar -Gohardasht prisons for 12 years)
17. Soheila Valinejad (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht Prisons 1981-1991)
18. Fazel Kouzani (Jamshidieh-Ghezelhesar - Gohardasht prisons 1984-1991)
19. Mahmoud Mesgari (Evin - Ghezel Hesar Prisons 1981-1988)
20. Razieh Toloo Sharifi (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht Prisons 1981-1989), Author of Tolo Javid - Memoirs of Prison
21. Zohreh Rastegar Motlagh (Evin - Ghezel Hesar - Vakilabad, Mashhad Prisons 1981-1991)
22. Mehri Omrani (Evin - Vakilabad, Mashhad Prisons 1991-1991)
23. Nasrollah Marandi (Evin - Gohardasht - Ghezel Hesar Prisons 1981-1991)
24. Gholamreza Shemirani (Evin - Ghezel Hesar Prisons), Author of the book «The Honorable Ones,» Report on the massacre in Evin Prison - Prison Memoirs
25. Ali Akbar Bandali (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht Prisons 1981-1994)
26. Mohsen Zadshir (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht Prisons 1982-1993)
27. Reza Fallahi (Evin - Gohardasht - Ghezel Hesar - Jamshidia Prisons 1981-1991)
28. Ramadan Fathi (Evin-Gohardasht prisons for 12 years)
29. Yazdan Afsharpour (Evin Prison 1981-1990)
30. Farzaneh Adalatian (Evin Prison 1984-1988)
31. Javad Abdollahi Nik (Tabriz-Zahedan-Mashhad prisons 1981-1993)
32. Rasoul Tabrizi (Ghezelhesar - Gohardasht Prisons 1981-1989)
33. Sadollah Falahati Roshanat (Evin - Ghezel Hesar Prisons)
34. Massoud Nemati (Jamshidieh 366, Evin, Ghezelhesar, Gohardasht prisons 1983-1991)
35. Alireza Sadeghi (Tabriz Prison 1981-1988)
36. Safia Saeida (Evin and Ghezel Hesar prisons 1981-1991)
37. Zahra Firoozan (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prisons 1981-1990)
38. Nasrin Feyz (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prisons 1981-1990)
39. Abdolrassoul Ebrahimian Dehkordi (prisons of Oroumieh and Khoy 1982-1999)
40. Majid Saheb Jame (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prisons 1988-1998)
41. Asghar Mehdizadeh (Tehran, Karaj, Soomehsara, Fooman and Rasht prisons 1982-1995)
42. Assadollah Nabavi Chashmi (Semnan and Evin prisons 1985-1998 and 2005-2006)
43. Akbar Shafaqat (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prison 1981-1994)
44. Hassan Zarif Nazarian (Jamshidieh, Ghezel Hesar, Evin prisons 1981-1993)
45. Heidar Yousefli (Evin, Ghezel Hesar, Comiteh - Gohardasht prisons 1986-1994)

46. Mohammad Raputam (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prison 1981-1992)
47. Mohammad Zand (Evin, Ghezel Hesar and Gohardasht prisons 1981-1991)
48. Akbar Samadi (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1991-1991)
49. Hassan Ashrafiyan (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1982 -1992)
50. Mohammad Rahim Taghipour (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1981-1991)
51. Asghar Moeini Karbakandi (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1987-1992)
52. Mojtaba Akhgar (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1982 -1991)
53. Mohammad Sarkhili (Evin, Gohardasht prisons 1983 -1992)
54. Maliheh Hassan Shishebor (Evin prison 1981-1988)
55. Masoud Aboui Rad (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar and Babol prisons 1981-1999)
56. Saeed Banazadeh Amirkhizi (Evin prison 1986 -1991)
57. Abbas-Ali Torabi (Zahedan, Evin and Ghezel Hesar prisons 1981-1989)
58. Faramarz Ramazannia (Gohardasht, Babol, Sari prisons 1985 -1988)
59. Gholam Hossein Goodarzi (Boroujerd and Khorramabad prisons 1981-1988)
60. Azad Ali Hajiloui (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1984 -1988)
61. Hojjat Zabeti (Vakilabad prison of Mashhad 1985 -1989)
62. Hossein Farsi (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1980 -1991), Author of the book A Star Galaxy - prison Memoirs
63. Mahmoud Royaei (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1981-1991), Author of 5 volumes of the book Sunflowers - prison Memoirs
64. Parvin Poureghbal (Evin prison 1986-1991)
65. Assadollah Bahrami (Ishratabad and Evin prisons 1983 -1990)
66. Hamid Taheri (Tabriz prison 1981-1988)
67. Farideh Goodarzi (Hamedan and Nahavand prisons 1983 -1988)
68. Abolfazl Mahzoon (Ghezelhesar, Gohardasht and Qazvin prisons 1981-1988m)
69. Akbar Kazemi (Evin, Ghezel Hesar and Lahijan prisons 1983 -1988)
70. Mehdi Abdolrahimi (Tabriz prison 1981-1988)
71. Ismail Taghipour (Evin, Gohardasht, Ghezel Hesar prisons 1983 -1991)
72. Kobra Yazdian Azad (Evin prison 1982-1988)
73. Mostafa Naderi, a survivor of the 1988 massacre who spent 10 years in Evin - Gohardasht-Ghezel Hesar prisons (7 years in solitary confinement)- Author of the book Projects to Destroy a Movement and the Red Line of Resistance
74. Manijeh Hakimzadeh (Evin - Tabriz - Ardabil Prisons 1981-1989)
75. Parvin Koochi (Evin - Gohardasht - Isfahan Prison 1982 -1988)
76. Mohammad Amin Tohidi (Isfahan -Zahedan -Evin prisons 1984 -1988)
77. Ali Mohammad Sinaki (Evin - Ghezel Hesar - Gohardasht)

prisons1981-1988)

78. Parvin Heidari (Zanjan, Shiraz Adel Abad prisons, 1981-1988)

79. Sara Shah Mohammadi (Ghezel Hesar, Evin, Gohardasht, 1981-1990)

80. Gholamreza Ghaderi (Evin, Ghezel Hesar, Gohardasht Prisons, 1981-1989)

81. Mohammad Karimi Rahjerdi (Evin Prison 1985-1992 )

82. Mansureh Congereh (Evin, Ahvaz Prisons 1988-2003)



# گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت (شماره ۲)

شهادت دادن مجاهدین اشرف ۳ در مورد دژ خیم حمید نوری









## گزارش کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت (شماره ۲) شهادت دادن مجاهدین اشرف ۳ در مورد دژخیم حمید نوری

شاهدان قتل عام ۶۷ و خانواده شهیدان به مدت ۱۰ روز توسط دادستانی سوئد  
با نظارت دادستانی آلبانی مصاحبه شدند

هشدار نسبت به شانناژ و هرگونه فشار و بازی‌های سیاسی رژیم علیه سوئد

پیرو اطلاعیهٔ کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت (۲۴ آبان ۱۳۹۸ دربارهٔ  
ماجرای دژخیم بازداشت‌شده در سوئد) و گزارش کمیسیون قضایی (۱۳ تیر ۱۳۹۹ پیرامون  
ادای شهادت و ارائه اسناد در مورد دژخیم حمید نوری) و اقدامات کشوری و بین‌المللی  
اشاره‌شده در آن گزارش، دادستانی سوئد با نظارت دادستانی آلبانی از ۱۷ آبان ۹۹  
به مدت ۱۰ روز با شاهدان قتل عام و خانوادهٔ قربانیان در اشرف ۳ مصاحبه و آنها را استماع  
و سؤال و جواب کرد. شاهدان، صحنه‌ها و مشاهدات و تجارب تکان‌دهندهٔ شخصی خود  
در رابطه با این دژخیم و جنایات فاشیسم دینی حاکم بر ایران را بازگو کردند که تماماً  
ثبت و ضبط شد. خلاصه‌ای از گزارش کار به اطلاع هم‌وطنان می‌رسد.

۱- در ۲۲ نوامبر و ۲۵ نوامبر و اول دسامبر ۲۰۱۹ در سه نوبت چندین لیست از زندانیانی  
که شاهد جنایت‌های دژخیم حمید نوری (عباسی) بودند و هم‌چنین خانواده‌هایی که  
عزیزانشان در قتل عام زندانیان مجاهد در سال ۱۳۶۷ به شهادت رسیده‌اند و اکنون در



اروپا و آمریکا و کانادا اقامت دارند یا در صفوف مجاهدین در اشرف ۳ در آلبانی به سر می‌برند، در اختیار مقامات قضایی ذی‌ربط قرار گرفت. هم‌چنین اعلام گردید که حدود ۹۰۰ زندانی سیاسی آزادشده در اشرف ۳ آمادهٔ شهادت دادن دربارهٔ جنایات رژیم در زندان‌هایش هستند. هم‌زمان شماری از شاهدان، گواهی‌های مکتوب و دقیق با ذکر تاریخ و اسامی در مورد دژخیم حمید عباسی و نقش او در شکنجه و اعدام و سرکوب زندانیان برای طرف‌های ذی‌ربط ارسال و کتاب‌ها و مقالات و گزارش‌هایی را هم که در ۳۰ سال گذشته در این باره نوشته بودند، ضمیمه کردند. شاهدانی که در قتل‌عام حضور داشتند، شاکی هم هستند.

۲- به‌رغم محدودیت‌های ناشی از اپیدمی کرونا که سفر را بسیار سخت یا ناممکن می‌کرد، شمار قابل توجهی از زندانیان آزادشده مقیم کشورهای اروپایی در فاصلهٔ ماه‌های ژانویه تا دسامبر ۲۰۲۰ به‌صورت حضوری یا از طریق ویدئو کنفرانس توسط مقامات قضایی مسئول پرونده در سوئد استماع شدند که به برخی از آنها در اطلاعیهٔ ۱۳ تیر ۹۹ کمیسیون قضایی اشاره شده است. هواداران از بندرستهٔ مجاهدین، نصرالله مرندی، رضا شمیرانی، علی ذوالفقاری، مهرداد کاووسی، اکبر بندعلی، رمضان فتیحی، احمد ابراهیمی، محسن زادشیر، رضا فلاح، محمد خدابنده لویی و حمید خلاق دوست در این شمارند.

۳- در مرداد ۹۹ دادستانی آلبانی به مشاوران حقوقی در اشرف ۳ اطلاع داد که دادستانی سوئد قصد دارد با شاهدان قتل‌عام یا کسانی که عزیزانشان به شهادت رسیده‌اند، مصاحبه کند و مجدداً خواستار لیست قربانیان است. متعاقباً مصاحبه‌ها از ۱۷ آبان شروع شد و به مدت ۱۰ روز ادامه یافت. برخی شاهدان و شاکیان مجاهد خلق که اسامی آنها در زیر آمده است به خاطر اهمیت اطلاعاتشان دو نوبت استماع شدند. شمار دیگری از شاهدان که در زمان قتل‌عام در زندان گوهردشت بوده و جنایات دژخیم حمید نوری را از نزدیک دیده بودند، از جمله مجتبی اخگر، آزادعلی حاجیلویی، حیدر یوسفلی و محمد سرخیلی شهادت‌های خود را به‌صورت کتبی ارسال کردند.

۴- اصغر مهدیزاده زندانی سیاسی در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۳ گواهی داد برای اولین بار حمید نوری را در سال ۶۵ در زندان گوهردشت دیده است. او گفت:



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- «در آن زمان من درخواست داده بودم که به زندان رشت منتقل شوم، حمید نوری به من گفت تا زمانی که همکاری نکنی انتقال خبری نیست چون شما اتهامتان را هواداری از سازمان ذکر می‌کنید و سرموضع هستید».

- «دوبار به خاطر ورزش جمعی ما را به اتاق موسوم به گاز بردند که هیچ روزنه‌ای نداشت که بعد از یکی دو ساعت به خاطر عرق زیاد زیر پای ما خیس شده و آب جمع می‌شد که با اعتراض و فریاد و در زدن مستمر در را باز کردند. در این هنگام تونلی از دژخیمان درست می‌کردند که ناصریان و عباسی و لشکری در ابتدایش بودند و اتهام ما را می‌پرسیدند. همین که می‌گفتیم هوادار مجاهدین، با مشت و کابل و چوب ما را می‌زدند و به پاسداران و دژخیمان بعدی پاس می‌دادند. هم‌چنین به خاطر ورزش جمعی در فروردین ۶۶ دوازده نفر از مجاهدین را برای تجدید محاکمه به اوین بردند و به ما حکم شلاق و کابل دادند که در گوهردشت توسط ناصریان و لشکری و عباسی و شکنجه‌گران دیگر اجرا شد».

- «در بهار ۶۷ ناصریان و عباسی نزد ما آمدند و گفتند کسی که اتهامش را مجاهد می‌گوید باید منتظر باشد تا تعیین تکلیفش کنیم».

روز ۸ مرداد ساعت ۱۲۲۰ از دریچه کوچکی دیدم پاسدار لشکری و عباسی زندانیان را چشم‌بسته به سمت در خروجی هواخوری برده و بعد وارد سوله کردند که بعداً فهمیدم آنها را برای اعدام برده‌اند».

- «صبح ۱۰ مرداد عباسی آمد در سلول‌ها را باز کرد و گفت همه چشم‌بند بزنند بیایند وسط راهرو، بعد ما را به‌صاف کرد و آورد توی راهرو اصلی که ابتدای آن داوود لشکری پشت یک میز کوچک نشسته بود و از تک‌تک افراد سؤال و جواب می‌کرد که اصلی‌ترین سؤال اتهام بود. هرکس می‌گفت هواداری یا هواداری از سازمان مجاهدین اینها را تحویل حمید عباسی می‌داد و حمید عباسی می‌برد راهرو مرگ. در این روز در راهرو غوغایی بود. هر ساعت تعداد نفرات زیاد می‌شد. در این روز ۱۵ سری اعدام کردند. سری‌های ۱۰ نفره و ۱۵ نفره. روز دوشنبه ۱۷ مرداد مرا فرستادند به بند فرعی ۷ که از یک طرف به سلول‌های انفرادی اشراف داشت. با سلول اولی تماس گرفتم دیدم مجاهد شهید هادی محمدنژاد است. گفت که مرا امروز بردند به سالن مرگ از من همکاری



اطلاعاتی می‌خواستند چون قبول نکردم فردا مرا برای اعدام می‌برند. او پنجمین نفر خانواده‌اش بود که اعدام می‌شد. روز سه‌شنبه مرا بردند به راهرو مرگ پر از زندانی بود که با چشم‌بند نشسته بودند. بعد از چند دقیقه پاسداری گفت شیرعسلی‌ها بلند شوند. که بعداً فهمیدم مقصودش اعدامی‌هاست. وقتی ۱۲ نفر انتخاب شدند و رفتند جلوی در، تعداد دیگری هم رفتند که از آنها سبقت بگیرند و شعار یا حسین، زنده‌باد آزادی، درودبر رجوی و مرگ‌بر خمینی می‌دادند. پاسداری گفت این دیگه چیه که در اعدام هم سبقت می‌گیرید؟ یکی از زندانی‌ها از عقب با صدای بلند گفت تا زمانی که در موقعیت ما قرار نگیری نمی‌فهمی و قرار هم نخواهی گرفت. بعد دو سه سری دیگر را برای اعدام بردند. سری چهارم بود که یک پاسدار آمد مرا بلند کرد برد داخل سالن مرگ. از زیر چشم‌بند مشاهده کردم نزدیک سن پر از اجساد است. سری چهارم را که آوردند، شعار می‌دادند مرگ‌بر خمینی درود بر رجوی زنده‌باد آزادی. پاسدار چشم‌بند مرا باز کرد. پاسدارها تحت تأثیر فضا و شعارهای بچه‌ها هیچ حرکتی نمی‌کردند. در اینجا ناصرین خطاب به دیگران می‌گفت چرا ساکت نشسته‌اید اینها خبیثند. ناصرین و عباسی و لشکری به سمت بچه‌ها رفتند و زیر پایشان را خالی کردند. از نفر چهارم بچه‌ها خودشان را با شعار درود بر مجاهد و درود بر رجوی و مرگ بر خمینی، پرتاب می‌کردند و زیر پایشان را خودشان خالی می‌کردند. من طاقت نیاوردم و بی‌هوش شدم. بعد از مدتی پاسداری آب روی صورتم ریخت و به‌هوش آمدم و مرا به محل قبلی برد.»

– «بعد از اعدام‌ها هم ناصرین با عباسی آمدند به بند ۱۳ همهٔ نفرات را بردند داخل «حسینیه» که آنجا ما را تهدید کردند که مبادا فکر کنید اعدام تمام شده. هرکسی تشکیلات راه بیندازد دوباره طناب دار برقرار است. ما اخبار شما را داریم. بین شما نفر داریم...»

۵- محمود رویایی که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ در زندان‌های اوین، قزلحصار و گوهردشت بوده در گواهی خود گفت:

– «دادگاه من کمتر از ده دقیقه بدون وکیل و تشریفات قانونی توسط یک آخوند عصبانی بر گزار شد. او کیفرخواست را خواند اما همین که خواستم دفاع کنم گفت حرف نزن، آیا حاضر به مصاحبه تلویزیونی هستی یا نه؟ گفتم من کاری نکردم و چیزی هم



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

برای گفتن ندارم. وقتی دید مصاحبه نمی‌کنم من را از اتاق بیرون انداخت و گفت حکمت اعدام است. بعد از دوندگی‌ها و هزینه‌های کلانی که پدرم کرد، سه ماه بعد به من ده سال زندان ابلاغ کردند».

- «مرا در آذر ۱۳۶۰ از اوین به قزلحصار منتقل کردند. در بدو ورود موی سر و ابرویم را تراشیدند و با زدن و تهدید وادارم کردند آنها را بخورم. بعد همراه با ۴۵ نفر دیگر در یک سلول یک و نیم متر در دو و نیم متر جا دادند».

- «۱۷ فروردین ۶۵ ما را از قزلحصار به بند ۲ گوهردشت منتقل کردند. از همان ابتدا اذیت و آزار ما شروع شد. ما هم با نگرفتن غذا یا تحریم هواخوری اعتراض می‌کردیم. اولین بار حمید عباسی را همراه ناصریان در بند ۲ گوهردشت دیدم».

- «روز ۱۲ تیر ۶۶ داود لشکری وارد بند شد و گفت هواخوری را باز می‌کنم هر کس برود ورزش دست و پا و دنده‌اش را می‌شکنم. هواخوری را باز کردند و ما ورزش را شروع کردیم. در پایان ورزش پاسداران اسامی ما را نوشتند و یک‌به‌یک صدا کردند. در بیرون بند پاسداران تونلی تشکیل داده بودند و با وسایل مختلف مثل چوب و آهن و کابل، ما را می‌زدند و از این تونل رد می‌کردند. صدای حمید عباسی هم در میان پاسداران به‌خوبی شنیده می‌شد. پس از عبور از این تونل ما را که بدنمان بعد از ورزش داغ بود از جلو کولر خیلی بزرگی عبور دادند و وارد اتاقی کردند که هیچ منفذی برای تبادل هوا نداشت. خودمان اسم این محل را اتاق گاز گذاشتیم. چون هوا نداشت».

- «روز چهارشنبه ۱۲ مرداد ۶۷ حمید عباسی را چند نوبت در راهرو مرگ دیدم. در محل راهرو حدود ۴۰ نفر از بندهای مختلف آورده بودند. نیم ساعت بعد از ورود به راهرو مرگ دیدم حمید عباسی یک لیست حدود ۱۵ نفره را خواند و آنها را از در چوبی وسط راهرو عبور دادند. بعد از آن دو نوبت دیگر هم حمید عباسی اسم زندانیان را خواند و به همان سمت هدایت کرد. در آن زمان نمی‌دانستم که آنها را برای اعدام می‌برند».

- «در همان روز من و یک نفر دیگر به اتاق شماره ۴ بند ۲ منتقل شدیم. در اینجا مجاهد شهید سیامک طوبایی را دیدم و او گفت همه بچه‌ها را کشتند. در روز هشتم مرداد خواهری در سلول انفرادی مجاور بند به سیامک با مورش اطلاع داده بود که زندانیان را نزد هیأتی می‌برند و بعد اعدام می‌کنند. روز نهم مرداد در یک بند دیگر صحنهٔ رفت‌وآمد



آمیولانس‌ها و جابه‌جایی اجساد را شنیده بودند.»  
- «در روزهای آخر شهریور، ناصریان و حمید عباسی به بند آمدند و ناصریان تهدید کرد و گفت فکر نکنید اعدام‌ها تمام‌شده...».

محمود رویایی به نماینده دادستانی سوئد گفت انتشار فایل صوتی ناصریان و رازینی که در ۲۴ آبان ۹۸ از سوی شورای ملی مقاومت صورت گرفت جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که فردی که در سوئد بازداشت‌شده است، همان حمید عباسی (نوری) است که از عاملان قتل عام است. رویایی در رابطه با تشریح جزئیات شکنجه‌ها و اعدام و قتل عام نسخه‌ای از ۵ جلد کتاب خود تحت‌عنوان آفتابکاران را برای ثبت در پرونده ارائه کرد. وی در مورد وضعیت خانواده شهیدان قتل عام و حالات برخی از آنان گفت: وقتی آزاد شدم با مجاهد خلق آزادعلی حاجیلویی به خانه مجاهد شهید حمید لاجوردی رفتیم. مادر حمید، بچه‌های حمید را صدا کرد و گفت بیایید عموها آمده‌اند. بچه‌ها من و آزادعلی را به اتاق پدربزرگشان بردند. همین‌که سلام کردم پدر نگاهی به من کرد و گفت حمید چرا کشتنت؟ مادر گفت این حمید نیست. این محمود دوست حمید است. اما پدر دست بردار نبود یک ریز می‌گفت چرا کشتنت؟ مگر از دیوار مردم بالا رفته بودی؟ مگر دزدی کرده بودی؟ مگر همه اهل محل تو را دوست نداشتند؟ چرا کشتنت؟...

۶- **حسین فارسی** که از سال ۶۰ تا ۷۲ در زندان بوده است به تفصیل ماجرای ضرب‌وشتم و زخمی شدن خودش توسط حمید نوری و هم‌چنین وقایع راهرو مرگ را توضیح داد. او گفت:

- «من در بهمن ۱۳۶۶ به همراه ۱۸۰ تا ۱۹۰ زندانی دیگر از اوین به گوهردشت منتقل شدم. به محض ورود پاسدارها یک تونل درست کرده بودند و وقتی ما وارد تونل می‌شدیم با کابل و چوب و میله آهنی شروع به زدن ما می‌کردند تا وقتی از تونل خارج بشویم. وقتی ما را به بند بردند خیلی سرد بود، ما را مجبور کردند لباس‌هایمان را دربیابوریم و بعد با کابل و شلاق و چوب و مشت و لگد دوباره شروع به زدن ما کردند و همه را زخمی کردند. حمید عباسی هم حضور داشت و همه را با کابل می‌زد. چند روز بعد ما را به اتاق داوود لشکری معاون زندان بردند. او اتهام ما را می‌پرسید و وقتی می‌گفتم



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

هوادار مجاهدین آنقدر می‌زدند که حرفمان را پس بگیریم و بگوییم منافقین. ما را به خاطر خواندن نماز جماعت مورد ضرب و شتم قرار دادند و تعدادی را به انفرادی بردند. ناصریان رئیس و لشکری معاون زندان و یک پاسدار به نام بیات رئیس بهداری و حمید عباسی مدیر دفتر ناصریان در آنجا بود. پاسدارانی به اسامی فرج، تبریزی، شیرازی از نگهبانان بند بودند».

- «روز ۸ مرداد ۱۳۶۷ ساعت ۷ صبح ما را به محل دایاری بردند. آنجا روی زمین نشسته بودم. چشم‌بندم را از داخل مقداری ساییده بودم و نازک شده بود و از زیر آن محیط و افراد را می‌دیدم. آنجا دیدم دو پاسدار با اسلحه یوزی پشت در اتاق دایاری نشسته‌اند. فهمیدم که اوضاع غیرعادی است چون وارد کردن سلاح به زندان ممنوع بود».

- «روز جمعه ۲۱ مرداد حمید عباسی اسم حدود ۲۰ نفر را خواند و برای اعدام بردند. حمید عباسی با خنده می‌گفت بیاید عاشورای مجاهدین است، عاشورای مکرر مجاهدین...».

- «روز ۲۲ مرداد ساعت ۹ شب ناصریان اسامی یک گروه دیگر از زندانیان را خواند و عباسی آنها را برای اعدام برد».

حسین فارسی در توضیحات خود یادآوری کرد: «برادرم حسن فارسی را روز ۷ مرداد در اوین اعدام کردند، خودم در انفجار تروریستی رژیم در آبان ۱۳۷۸ قرارگاه حبیب در عراق، مجروح شدم و یک چشمم را از دست دادم. در مرداد ۱۳۸۸ در اشرف مورد تهاجم مزدوران نیروی قدس قرار گرفتیم و با ۳۵ نفر دیگر به گروگان گرفته شدم و ۷۲ روز اعتصاب غذا کردیم و در یک قدمی مرگ بودیم. اما هیچ‌کدام از اینها سخت‌تر از لحظه‌ای نبود که فهمیدم بسیاری از دوستانم اعدام شده‌اند و من زنده مانده‌ام...».

۷- محمد زند که از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۱ در زندان بوده و در موشک‌باران لیبرتی در ۷ آبان ۹۴ که به شهادت ۲۴ تن مجاهد خلق منجر شد به شدت زخمی شده است، ابتدا توضیح داد که ناگزیر است در فواصل کوتاه مصاحبه را برای چند دقیقه ترک کند و نمی‌خواهد این اسباب سوءتفاهم شود. او در گواهی خود به تفصیل به زمینه‌سازی‌ها برای قتل عام اشاره کرد و توضیح داد زندانیان را از مدت‌ها قبل به سه دسته سفید و زرد و قرمز تقسیم کرده بودند. در اواخر ۱۳۶۶ زندانیان ابدی را به اوین منتقل کردند و به انحاء مختلف



گفته بودند به‌زودی همه را تعیین تکلیف می‌کنیم. محمد زند گفت:  
- «من ابتدا در اوین مورد بازجویی قرار گرفتم و بعد به قزلحصار منتقل شدم پس از  
دوسال برای بازجویی مجدد و شکنجه به اوین منتقل شدم از آبان ۶۲ تا خرداد ۶۴ در  
اوین بودم و سپس به گوهردشت منتقل شدم...».

- «پنجشنبه ۶ مرداد ۱۳۶۷ به‌خاطر این که ورود روزنامه را قطع کردند، دست‌به‌اعتصاب  
غذا زدیم و در جلوی در بند اعتراض کردیم که منجر به بیرون کشیدن من و ۱۰ زندانی  
دیگر شد و به‌شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم. یکی از دنده‌ها و انگشت پایم  
شکست. سپس ما را به داخل بند فرستادند».

- «صبح روز شنبه ۸ مرداد یک پاسدار در بند را باز کرد و گفت این اسامی که می‌خوانم  
سریع بیرون بیایند. اسامی اون ۱۱ نفر رو خواند ولی به جای من اسم برادرم (مجاهد  
شهید رضا زند) را خواند که فکر می‌کنم تنها به‌خاطر تشابه اسمی بود و من همیشه  
افسوس می‌خورم، کاش اسم من را خوانده بودند. رضا به من گفت فکر نمی‌کنم همدیگر  
را دوباره ببینیم!».

- «روز ۱۲ یا ۱۳ مرداد از طریق مورس از داریوش حنیفه پورزیبا مطلع شدیم که قتل‌عام  
زندانیان راه افتاده است. داریوش در همان ایام سربدار شد. بعدها فهمیدم رضا و بقیه  
همان روز اعدام شده بودند. همهٔ آنها اتهام خود را مجاهد اعلام کرده بودند. تمام موضوع  
به هویت افراد یعنی کلمه مجاهد برمی‌گشت. آقای منتظری جانشین وقت خمینی  
گفته است که احمد خمینی گفته که روزنامه‌خوان آنها هم باید اعدام شوند. هر کسی  
سر هویت خود باشد باید اعدام شود».

- «روز ۱۵ مرداد در راهرو مرگ داوود لشکری اسامی چند نفر را خواند و به سمت  
حسینی که محل اعدام‌ها بود بردند. سپس لشکری با حمید عباسی برگشت درحالی که  
حمید عباسی یک دسته چشم‌بند دستش بود که احتمالاً مربوط به زندانیانی بود که  
اعدام‌شده بودند. پس از مدتی حمید عباسی لیست جدیدی را خواند که ناصر منصوری  
که کمرش شکسته بود و روی برانکار بود نیز جزء همین دسته بود که به سمت محل  
اعدام‌ها بردند».

- «در روزهای ۱۸ مرداد و ۲۲ مرداد در راهروی مرگ من صدای حمید عباسی را





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

می‌شنیدم که لیست اعدامی‌ها را می‌خواند. روز ۲۳ یا ۲۴ مرداد ناصریان و حمید عباسی به یک‌باره در سلول مرا باز کرده و گفتند اگر اسم دوستانت در تشکیلات زندان را بدهی زنده می‌مانی و اگر نه اعدامت می‌کنیم؛ من گفتم کسی را نمی‌شناسم. در این موقع یک پاسدار یا خود ناصریان، چند برگ کاغذ سفید و یک‌قلم به من داد و رفت. از آن روز ۴ یا ۵ پاسدار در هر سه وعده غذایی وارد سلولم می‌شدند و مرا مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و می‌رفتند. این کار نزدیک به ۲ هفته ادامه داشت و بعد دست برداشتند و البته من هم چیزی نوشتم».

- «در آبان ۶۷ پدرم را به زندان اوین خواستند و به وی گفتند که شناسامهٔ رضا را بده تا شماره قبر پست را بدهیم. پدرم گفت شناسنامه را دارم ولی نمی‌دهم. او را تهدید کردند که نباید مراسم بگیرد که پدرم قبول نمی‌کند. پدرم را ۲-۳ روز در زندان نگه‌داشته و برایش اعدام مصنوعی ترتیب دادند که او را بترسانند. پدرم در جواب آنها می‌گوید اگر اعدام کنی پیش پسر من می‌روم و ترسی از اعدام ندارم. پدر را بعد از اعدام مصنوعی آزاد کردند و او هم رفت و برای رضا مراسم برگزار کرد...».

- «اواخر ۶۸ یا اوایل ۶۹ برادر و زن برادرم یک ملاقات حضوری گرفتند که در دفتر ناصریان در زندان اوین انجام شد. در آنجا ناصریان در حالی که عباسی در کنارش نشسته بود خطاب به برادرم گفت که اگر قبول نکند تشکیلات زندان را بگوید او را اعدام خواهیم کرد. منظورشان این بود که از برادرم و همسرش به‌عنوان عامل فشار روی من استفاده کنند».

- «یک مجاهد به نام مجتبی اخگر به من گفت که ناصریان و حمید عباسی بعد از پایان اعدام‌ها او و مجاهد شهید جواد تقوی را شکنجه کردند. ناصریان به آنها گفته بود چون به هیأت مرگ دروغ گفته‌اند به شلاق محکوم شده‌اند. اولین نفر جواد تقوی بود که به ۱۶۰ ضربه محکوم شده بود. ناصریان ۵۰-۶۰ ضربه سنگین به جواد وارد کرد که در این هنگام او را صدا زدند. ناصریان کابل را به دست حمید عباسی داد و عباسی ضربات شلاق را ادامه داد. خون همه‌جا را پوشانده بود تا این که ۱۶۰ ضربه تمام شد. هفته بعد نوبت مجتبی اخگر رسید که ناصریان در حضور حمید عباسی ۱۰۰ ضربه کابل را که محکومیت مجتبی اخگر بود وارد کرد».



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

جواد تقوی مدتی بعد از قتل‌عام یک مرخصی گرفت و در مرخصی برای پیوستن به سازمان اقدام کرد اما کانالش نفوذی از آب در آمد و او را دستگیر و سربه نیست کردند و ما نتوانستیم هیچ خبری از او پیدا کنیم.

۸- **مجید صاحب جمع** که از سال ۶۱ تا سال ۱۳۷۸ هفده سال در زندان‌های خمینی و خامنه‌ای به‌سر برده در گواهی خود نحوهٔ محاکمهٔ چنددقیقه‌ای خود و محکوم‌شدن اولیه به ۱۲ سال زندان را توضیح داد و آن‌گاه به زمینه‌سازی‌های رژیم دربارهٔ اعدام‌های ۶۷ پرداخت. او در گواهی خود گفت:

- «از روز ۸ تا ۱۵ مرداد ۶۷ اندک اندک متوجه شدیم که شرایط ملتهبی در زندان حاکم است. به یاد می‌آوریم زمانی در سال‌های اول زندان، لاجوردی به ما می‌گفت اگر روزی نظام در حال سقوط هم باشد، ما در هر بندی یک نارنجک می‌اندازیم یا یک تیربار کار می‌گذاریم و شما را به رگبار می‌بندیم. فکر نکنید که شما زنده از زندان بیرون می‌روید...»

- «روز ۱۵ مرداد پاسداری به بند ما آمد و نام من و چند نفر دیگر را صدا کرد و به راهرو دادیاری سابق که بعداً فهمیدم راهرو مرگ است برد. در آنجا دیدم که هرچند وقت یک‌بار تعدادی از زندانیان که بعضی را می‌شناختم و بعضی را نمی‌شناختم، در یک صف به‌طرف حسینیه می‌بردند. حمید عباسی اسامی آنها را می‌خواند و آنها وسط راهرو پشت سر هم می‌ایستادند. دست‌هایشان روی شانه همدیگر بود و به‌طرف انتهای راهرو حرکت می‌کردند. حدود یک ساعت بعد حمید عباسی به‌تنهایی یا با پاسدار دیگری برمی‌گشت. یک‌بار او یک جعبه شیرینی در دست داشت و به دیگران تعارف می‌کرد. به یکی از زندانیانی که کنار راهرو نشسته بود نیز تعارف کرد. البته او نگرفت. آن روز یکی از بدترین صحنه‌های زندگی خود را دیدم. بر روی یک برانکاردر آن‌طرف راهرو، یک زندانی را آوردند به‌نام ناصر منصوری که قطع نخاع شده بود. با همین وضعیت نزد هیأت مرگ رفت. مدت کوتاهی بعد خارج شد و او را با سری بعدی به انتهای راهرو بردند، جایی که بعداً فهمیدم همه را اعدام می‌کنند. صحنه دردناکتری هم بود. یکی از دوستانم به‌نام محسن محمدباقر که فلج مادرزاد بود با همین وضعیت اعدام شد. او در کودکی، در یک فیلم سینمایی هم بازی کرده بود. با این‌که هنوز نمی‌دانستم دقیقاً چه



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

می‌گذرد، اما بوی مرگ در تمام فضا پیچیده بود. حمید عباسی یک‌بار که از محل اعدام برمی‌گشت، به نزدیک ما که در راهروی مرگ نشسته بودیم با تمسخر گفت عاشورای مکرر مجاهدین...».

- «من روز ۲۲ مرداد نیز در راهروی مرگ بودم، مشخص بود که هر چه زمان می‌گذرد عجله رژیم برای اعدام‌ها زیاد و زیادتر می‌شود. گویی با کمبود وقت مواجه بود. ناصریان مرتب در راهروها و بندها می‌دوید. در مدتی که در روز ۲۲ مرداد در راهرو مرگ بودم، اسامی زندانیان را حمید عباسی گروه‌گروه می‌خواند و آنها را به سمت محل اعدام می‌برد.».

- «من همهٔ این اتفاقات را از زیر چشم‌بند می‌دیدم. چشم‌بند روز اول برای زندانی یک مانع برای دیدن است اما روزها و سال‌های بعد بخشی از یونیفرم زندانی است که با او همیشه همراه است و می‌توان از زیر آن هم دید. دیگر مانع عمده‌ای برای دیدن او نیست. من ۱۷ سال با چشم‌بند زندگی کردم و به آن عادت کرده بودم.».

- «غلامرضا کیاکجوری یکی از دوستانم بود که قبلاً در هیأت مرگ از مواضعش دفاع نکرده بود، اما وقتی متوجه شد پای هویت سیاسی زندانی و نام مجاهدین مطرح است و بهای آن نیز اعدام است به هیأت مرگ گفت من اشتباه کردم، من هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران هستم. نیری به او گفت تو که قبلاً چیز دیگری می‌گفتی. غلامرضا گفته بود که قبلاً اشتباه کردم و برگه انزجار را پاره کرده بود. در دقایقی که غلامرضا منتظر تشکیل صف جدید اعدام بود، باب شوخی را با اطرافیان باز کرد و با صدای بلند می‌خندیدند. حمید عباسی سر رسید و چند ضربهٔ لگد به غلامرضا زد. غلامرضا اعتراض کرد و گفت برای چی می‌زنی دلم می‌خواهد بخندم... بعد از اعدام وقتی عفو بین‌الملل از رژیم وضعیت غلامرضا را سؤال کرده بود، وزارت خارجه رژیم به کلی منکر حضور او در زندان شده بود. من سه سال پیش در مصاحبه با عفو بین‌الملل روز و جزئیات اعدام غلامرضا را تشریح کردم.».

- «بعد از اعدام‌ها درحالی‌که من ۱۲ سال محکوم‌شده بودم، پروندهٔ جدیدی برایم تشکیل دادند. اتهام این بود که در تماس با یکی از اقوامم درصدد عضوگیری برای سازمان برآمده‌ام. در سال ۱۳۷۲ به این اتهام به من حکم اعدام دادند و سه سال منتظر



اجرای حکم اعدام بودم. این حکم در سال ۷۵ به ابد تبدیل شد. در سال ۷۷ بعد از ۱۶ سال حبس مجدداً مرا به دادگاه بردند و با یک حکم جدید سرانجام در فروردین ۱۳۷۸ آزاد شدم».

۹- **اکبر صمدی** که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ در زندان‌های مختلف به‌سر برده و در سال ۱۳۶۵ در پی یک درگیری با پاسداران در زندان قزلحصار به‌صورت تنبیهی به گوهردشت منتقل شده بود در گواهی خود گفت:

«روز ۸ مرداد ۶۷ درحالی که در سلول‌های انفرادی بودیم من را همراه تعداد دیگری به راهرو مرگ بردند. داوود لشکری وقتی ما را دید شروع به فحاشی به پاسدارها کرد که چرا ما را بدون اطلاع او اینجا آورده‌اند. پاسدارها ما را به بند ۳ که قبلاً در آنجا بودیم برگرداندند. در آنجا حسن اشرفیان من را به اتاق تلویزیون بند برد و گفت داوود لشکری با چند پاسدار یک فرقون طناب به سوله بردند و بعد از مدتی هم بچه‌های مشهد را به آنجا بردند. بعد هم یک آمبولانس از آنجا خارج شد. گویا بچه‌های مشهد را اعدام کرده باشند. گروهی از زندانیان مجاهد را از مدت‌ها قبل از مشهد به اوین و در آذر ۱۳۶۶ به گوهردشت منتقل کرده بودند و همهٔ آنها را روز ۸ مرداد سربدار کردند».

«روز ۱۰ مرداد داوود لشکری به بندمان آمد. گفت محکومیت ۱۰ ساله و بالای ۱۰ سال بیرون بیایند. من اعتراض کردم؛ ۲ روز پیش از انفرادی آمدیم چه خبره؟ داوود لشکری گفت: دست من نیست همه باید بیایند. من و ایرج مصداقی که سمت راست من نشسته بود، نیم‌خیز شدیم. اما داوود لشکری به ایرج مصداقی گفت: تو نمی‌خواهد بیایی، بنشین. پیش از این هم داوود لشکری به نحوی هوای ایرج مصداقی را داشت. بعد ما را که ۶۰ نفر بودیم به دو گروه ۳۰ نفره تقسیم کردند و به فرعی یک پائین فرستادند...».

«روز ۱۲ مرداد ما را به راهرو مرگ بردند. ساعت سه و نیم بود. یکی از بچه‌های هم بند قبلی، کنارم نشسته بود. او در جریان همهٔ خبرها بود. او به من گفت این هیأت مرگ است و به دروغ می‌گویند، هیأت عفو. همهٔ بچه‌ها را دارند اعدام می‌کنند. از پنجم اعدام در اوین و از هشتم اینجا شروع کردند. به بچه‌ها سه برگه می‌دهند که شامل وکالت‌نامه، وصیت‌نامه و نامه به خانواده است.

مجاهد شهید محمدرضا شهیرافتخاری که روبه‌روی من نشسته بود گفت: انقلاب خون



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

می‌خواهد و خونس را ما باید بدهیم. مجاهد شهید بهزاد فتح زنجانی که همان‌جا نشسته بود گفت: بار انقلاب هر بار به‌دوش یکی بوده. این بار بار به‌دوش ماست. این دو قهرمان همان روز به دست دژخیمان حلق‌آویز شدند...

همین برخوردها ناصریان و پاسداران و حاکم شرع را دیوانه می‌کرد. آنها از این‌که با چنین افرادی سروکار داشتند، عقده‌ای و غرق حقارت شده بودند. آن روز آن قدر عجله داشتند که حمید عباسی، یک نفر را که در لیستشان نبود اشتباهی اعدام کرد».

- «روز پانزدهم مرداد ۶۷ ناصریان همهٔ کارکنان گوهردشت را به سالن مرگ آورد و گفت کسی از تأسیسات، بهداری و آشپزخانه جا نماند. در واقع همه را برای مشارکت در قتل‌عام مجاهدین به راهروی مرگ آورد. آنها می‌خواستند همه را در جنایت سهیم کنند که در رازداری سهیم باشند. کاری که در سال ۶۰ هم برای اثبات وفاداری به خمینی انجام می‌دادند».

- «من در سال ۶۰ بهزاد نبوی وزیر صنایع، سرحدی‌زاده وزیر کار و احمد توکلی را در اوین دیدم که برای شرکت در جوخهٔ تیرباران زندانیان سیاسی آورده بودند. وزرای رژیم هم در اعدام دست داشتند».

- «در ۱۵ مرداد عبدالرضا اکبری منفرد را هم اعدام کردند. او هم‌کلاسی من و نوجوان بود. و قبل از ۳۰ خرداد دستگیر شده بود. یک سال حکم داشت ولی او را تا سال ۶۷ نگه‌داشتند و در ۱۵ مرداد اعدام کردند».

- «چند بار که ما ورزش جمعی می‌کردیم، حدود ۵۰ پاسدار با کابل برق در دو طرف می‌ایستادند و یک تونل تشکیل می‌دادند. ما که از بین آنها رد می‌شدیم، ما را با کابل می‌زدند و ما را به اتاقی منتقل کردند که هیچ منفذی نداشت و ما آن را اتاق گاز می‌نامیدیم، در اتاق گاز احساس خفگی می‌کردیم و روی زمین می‌افتادیم. به قدری عرق می‌کردیم که کف اتاق آب جمع می‌شد. عباسی از همین دژخیمان بود که سرکوب و شکنجه زندانیان را کنترل و هدایت می‌کرد».

۱۰- **حسن اشرفیان** ابتدا در مورد نحوه دستگیریش در سال ۱۳۶۱ و محکوم شدنش به ۱۲ سال زندان توضیح داد و این‌که در فروردین ۱۳۶۵ از قزلحصار به گوهردشت منتقل شده است. او در گواهی خود گفت:



- «اولین بار حمید عباسی را در سالن ۱۸ بند ۲ در زندان گوهردشت به همراه ناصریان دیدم. از اوایل سال ۶۶ زندانیان را طبقه‌بندی و جابه‌جا کردند و مقدمات قتل عام را فراهم می‌کردند. در طی این مدت هر چند روز یک‌بار بر گه‌های مختلف را به داخل هر بند می‌دادند و از زندانیان می‌خواستند که فرم‌ها را حتماً پر کنند و تحویل زندانبان بدهند (این فرم برای شناسایی زندانیان بود) از اواخر اردیبهشت ۶۷ روزنامه‌ها و ملاقات‌ها را قطع کردند و تنها تلویزیونی هم که در بند بود را بردند».

- «روز ۸ مرداد از یک پنجره‌ای که در اتاق بزرگی که محل نگهداری ساک و وسایل زندانیان در آن بند بود که ما به آن اتاق ساک‌ها می‌گفتیم و رژیم به آن اتاق حسینیّه بند می‌گفت و در انتهای بند ۳ (سالن ۱۹) بود، ۶-۵ نفر از زندانبانان را دیدیم که به اتفاق داود لشکری به همراه دو زندانی افغانی که با لباس زندان بودند، در حال حمل دو فرقون طناب‌های ضخیم به سمت سوله‌ای بودند که بعداً فهمیدیم اعدام‌های روزهای ۸ و ۹ مرداد در آن انجام شد. دو روز بعد هم ما از همین پنجره دو کامیون دیدیم که یکی از آنها حامل اجساد افراد اعدام‌شده بود. من از بالا و در فاصله حداکثر ۱۵ متری این صحنه را می‌دیدم. بعد از چند دقیقه این کامیون به سمت درب خروجی زندان حرکت کرد. کامیون دیگر به سمت محل اعدام‌ها برای انتقال پیکر بقیه شهیدان حرکت کرد».

- «در دی‌ماه سال ۶۷ که ما تعدادی از زندانیان در بند یک پائین زندان گوهردشت بودیم، حمید عباسی به همراه چند پاسدار به بند ما آمد، جمع زندانیان برای اعتراض نسبت به کمبود امکانات زندان سراغ حمید عباسی رفتیم و به او نسبت به مشکلاتی که داشتیم اعتراض کردیم، او بعد از این اعتراض و وقتی دید ما زندگی تمیز و مرتبی داریم، گفت بروید خدا را شکر کنید که اگر ما می‌خواستیم فتوای امام را به‌طور کامل اجرا نکنیم می‌بایست نصف مردم ایران را اعدام می‌کردیم. باید هر کس نشریه مجاهد خوانده بود را اعدام می‌کردیم ...».

۱۱- **بهمن جنت صادقی** که در ۱۰ آبان ۱۳۵۹ حین فروش نشریه مجاهد در تهران دستگیر و به اوین برده شده بود در گواهی خود گفت:

- «من در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۰ به ۶ ماه حبس محکوم شدم. دادستان، لاجوردی و حاکم شرع رازینی بود. در این زمان ۶ ماه زندان من تمام شده بود و باید آزاد می‌شدم.



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

توجه کنید که در اردیبهشت ۱۳۶۰ مجاهدین مبارزه قهرآمیز نداشتند و جرم من هم فقط فروش نشریه مجاهد بود. روزی که باید آزاد می‌شدم لاجوردی گفت تعهد بده فعالیت سیاسی نکنی آزادت می‌کنیم. اما من تعهد ندادم و ۶ سال دیگر من را در زندان تا شب عید ۱۳۶۶ نگه‌داشتند. لاجوردی در آذر ۶۳ قبل از ترک دادستانی به گوهردشت آمد. از من سؤال کرد مصاحبه می‌کنی؟ گفتم اول جواب بده چرا ۳۰ ماه مرا در انفرادی نگه داشتی؟ او شروع به فحاشی کرد گفت که اگر ۵۰۰ سال هم باشد ولت نمی‌کنم تا ساخت را بشکنم و زانو بزنی...».

- «من اسم عباسی را اولین بار در زندان گوهردشت در حمله به بند خواهران در اوایل آبان ۶۲ شنیدم. در آن شب یک گروه از خواهران مجاهد که عموماً قبل از ۳۰ خرداد دستگیر شده بودند، مورد حمله و تعرض قرار گرفتند. ما که در نزدیکی بند آنها قرار داشتیم، تا ۳ ساعت فریاد و شیون آنها را می‌شنیدیم. بعد از سه روز توانستم از طریق مورش با یکی از خواهران زندانی بنام مهتاب صحبت کنم. او گفت کارهایی کردند که دو نفر از خواهران با چادر در سلول خودشان را حلق‌آویز کردند. او گفت تا جایی که ما فهمیدیم مرتضی صالحی معروف به صبحی رئیس زندان، مجید حلوی، مصطفی کاشانی، مجید قدوسی و حمید عباسی و زن شکنجه‌گری بنام فاطمه جباری جزء مهاجمان بودند».

- «در اواخر اسفند ۶۳ من را با تعداد دیگری از مجاهدین از انفرادی به بند عمومی منتقل کردند. ما را کنار در اصلی بند جمع کردند. فکور رئیس شعبهٔ ۷ اوین معروف به اکبر جوجه‌کبابی با اسم اصلی علی اکبر ارانی که یکی از بی‌رحم‌ترین شکنجه‌گران بود، جلوی در ایستاده بود. او عباسی را که همراهش بود معرفی کرد و گفت اگر روی مواضع خودتان باشید عباسی از من هم فکورتر است. عباسی در بسیاری از ملاقات‌ها حضور داشت و خانواده‌ها را اذیت و آزار می‌کرد. یک‌بار که مادرم برای ملاقات آمده بود من با زبان محلی صحبت کردم. عباسی گفت فارسی صحبت کنید. گفتم مادرم فارسی خوب بلد نیست. ضمن فحاشی، با مشت به صورتم کوبید به طوری که مادرم در کنار کابین غش کرد و افتاد. بسیاری از زندانیان، عباسی را در بازجویی‌ها در کنار بازجو برای به ندامت کشاندن زندانی دیده‌اند».



«من در اواخر ۶۴ در بهداری اوین بستری بودم. در کنار اتاق من ۴ زندانی شکنجه‌شده را آورده بودند که از حرف‌های افراد بهداری فهمیدم وضعیت وخیمی دارند. عباسی هم آنجا بود و در همان وضعیت از شکنجه و آزار آن ۴ زندانی دست برنمی‌داشت. بعد از آن‌ها سراغ من آمد و گفت تو را هم به این روز می‌کشانم...».

«ما در اوایل مهر ۶۵ در بند ۳ آموزشگاه اوین دست به اعتصاب غذا زدیم. شب چهارم گروه ضربت به ریاست مجید حلوی و قدیریان و میثم، رئیس آنجا، و حمید عباسی و تعداد دیگری با کابل و چماق‌های سنگین به ما حمله کردند. می‌گفتند یا اعتصاب را می‌شکنید یا همهٔ شماها را زیر کابل می‌کشیم. من به دلیل ضعف جسمی با اولین ضربه چماق، یک دنده‌ام شکست و بی‌هوش شدم. قبل از آن من ضربات کابل و چماق عباسی را که بر سر و تن زندانیان می‌خورد می‌دیدم.»

«بار آخر عباسی را روز ۲۳ اسفند ۶۵ یک هفته قبل از آزادی خودم در اوین قسمت داسرا بخش انگشت‌نگاری دیدم که برای گرفتن عکس و انگشت‌نگاری به شعبهٔ ۱۳ رفته بودم. عباسی گفت فکر نکن که از دستم در رفتی فعلاً کس دیگر دستور آزادی تو را داده است، هیچ‌کس از شما سر موضع‌ها را زنده نمی‌گذاریم.»

۱۲- **غلامرضا جلال** که از آذر ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۵ در زندان‌های مختلف بوده است در گواهی‌های خود از جمله توضیح داد که چگونه ده‌ها تن از هم‌بندانش که در سال ۱۳۵۹ و فقط به خاطر فروش یا توزیع نشریات سازمان دستگیر شده بودند و هیچ حکمی نداشتند یا زندان‌های یکی دوساله داشتند را آزاد نکردند و هم‌چنان در حبس نگاه‌داشتند و سرانجام در جریان قتل عام ۱۳۶۷ اعدام کردند. او لیستی از این شهیدان را به نمایندگی دادستانی ارائه داد. او با جزئیات شرح داد که قتل عام تابستان ۶۷ از مدت‌ها پیش برنامه‌ریزی شده و نفرات در طول زمان غربال و فیلتر شده بودند.

غلامرضا جلال هم‌چنین به تفصیل در مورد سرنوشت زندانیانی که در سال ۵۹ دستگیر شده بودند گواهی داد و لیست اسامی آنها را ارائه کرد.

در پاسخ به سؤال غلامرضا جلال که چرا علی‌رغم اعلام آمادگی از یک سال پیش در این مصاحبه‌ها با طرف حساب‌های اصلی قتل عام تأخیر شده است، گفته شد موضوع کرونا همه برنامه‌ریزی‌ها را مختل و کند کرده و تأخیر فقط به این علت بوده است. در





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مورد ابراز نگرانی راجع به درز اطلاعات نیز به او گفته شد، ما نگرانی‌های شما را درک می‌کنیم و جدی می‌گیریم و تا پایان تحقیقات در این پرونده اطلاعات شاکیان و شهود و هر کس که به هر دلیل در این پرونده وارد شده، محرمانه می‌ماند.

۱۳- **حسین سید احمدی** که ۴تن از اعضای خانواده آنها در رژیم آخوندها به شهادت رسیده‌اند در گواهی خود گفت:

- «برادرم محسن سیداحمدی ۳۰ساله در ۸آذر ۱۳۵۹ به همراه هفت مجاهد دیگر به خاطر فروش نشریه مجاهد در تهران دستگیر و به یک سال حبس محکوم شد. اما هیچ‌گاه آزاد نشد و ۸سال بعد در ۸مرداد ۱۳۶۷ جزء اولین گروه از زندانیان گوهردشت اعدام شد. به زندانیانی که مانند محسن در سال ۵۹ دستگیر شده بودند، می‌گفتند پنج‌اونهی. آنها حداقل ۱۰۰ نفر بودند که غیر از یکی دو نفر بقیه را اعدام کردند».

- «برادر دیگرم، محمد سیداحمدی ۲۵ساله در بهمن ۱۳۶۴ دستگیر و هیچ‌گاه برای او حکمی صادر نشد و در مرداد ۱۳۶۷ جزء اولین گروه‌هایی بود که در اوین اعدام شد».

- «در آبان ۱۳۶۷ به مادرم اطلاع دادند به اوین برود و به او دو ساک تحت عنوان وسایل محسن و محمد داده بودند که حاوی چند قطعه پوشاک بود که البته متعلق به برادرانم نبود. اعدام‌ها آنقدر زیاد بود که امکان جدا کردن وسایل را نداشتند. قاطی شدن وسایل فقط مربوط به خانواده ما نبود در مورد بسیاری از زندانیان اتفاق افتاده بود».

- حسین سیداحمدی افزود: «بزرگترین برادرم علی سیداحمدی که سه سال در زندان‌های شاه بود نیز در ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ در قتل‌عام اشرف به همراه ۵۱مجاهد دیگر قتل‌عام شد. مزدوران رژیم به علی که مجروح شده بود در درمانگاه اشرف تیر خلاص زدند. مجاهد شهید فاطمه ابوالحسنی، همسر علی نیز در سال ۱۳۶۱ در حمله پاسداران به محل اقامت آنها در تهران به شهادت رسید. فرزند کوچک او را بعد از شهادت مادرش به زندان اوین بردند و چهار سال آنجا بود و به راشیتیسیم مبتلا شد و بعد او را تحویل پرورشگاه دادند».

۱۴- **سیدجعفر میرمحمدی** که برادر و ۵تن دیگر از اقوام او توسط رژیم آخوندها به شهادت رسیده‌اند در گواهی خود گفت:

- «برادرم عقیل میرمحمدی در ۱۰ اسفند سال ۱۳۶۰ به خاطر هواداری از مجاهدین



دستگیر شد. وی در قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ اعدام شد. در آبان همان سال، چند قطعه وسایل شخصی او از جمله یک ساعت مچی شکسته را به پدر و مادرم تحویل دادند و گفتند پسران را با حکم خمینی اعدام کرده‌ایم. او به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود که ۷ سال آن را سپری کرده بود. در بهمن ۶۶ بعد از تفکیک و دسته‌بندی زندانیان با عده‌ای از دوستانش به زندان گوهردشت کرج منتقل شد و در بدو ورود در همان‌جا در سالن ۱۹ به همراه عده زیادی از مجاهدین در حالی که هوا به شدت سرد بود لباس آنها را از تن‌شان درآوردند و با کابل و چوب به شدت مورد ضرب و شتم شدید قرار دادند. بعد از چند روز آنها را به ساختمان فرعی ۱۳ و ۱۶ فرستادند.

- «طبق شهادت زندانیان آزاد شده که با عقیل هم‌بند بودند در فاصله ۱۵ تا ۱۸ مرداد ۱۳۶۷ او را با عده‌ای از مجاهدین توسط ناصرین و معاون وی حمید عباسی به نزد هیأت مرگ و سپس به سالن مرگ برای اعدام بردند. کسی که اسامی زندانیان را در راهرو مرگ می‌خواند و برای اعدام می‌فرستاد حمید عباسی بود. به گفته شاهدان آنها یک گروه حداقل ۲۵ نفره بودند که با هم اعدام شدند».

- «مجاهد شهید کریم‌الله مقیمی و برادرش کیا مقیمی که در قتل عام ۶۷ به شهادت رسیدند از اقوام پدری من بودند. مجاهدان شهید رویا رحیمی ۱۶ ساله که در اردیبهشت ۱۳۶۰ در قائم‌شهر در حین توزیع نشریه مجاهد به همراه دوستش فاطمه نقره‌خواجا با شلیک پاسداران در خیابان شهید شد، حسینعلی حاجیان که در آبان ۶۱ در تهران دستگیر و زیر شکنجه شهید شد و یارعلی حاجیان که در اردیبهشت ۶۱ با شلیک مستقیم گشت‌های کمیته در تهران به شهادت رسید. هردو برادر از اقوام مادری من بودند».

۱۵- **خواهر مجاهد مهناز میمنت** که مادر و همسر و دو برادرش به شهادت رسیده‌اند و سومین برادرش هم پس از ۴ سال زندان ناپدید شده است، در مورد اعدام برادرش محمود میمنت در قتل عام گواهی داد. او گفت:

- «قبل از محمود، برادر کوچکترم مسعود میمنت که دانش‌آموز بود، در ۱۷ سالگی دستگیر و در سال ۱۳۶۱ پس از شکنجه‌های زیاد اعدام شد. محمود دانشجوی معماری دانشگاه ملی و چهره شناخته شده و محبوبی در بین دانشجویان بود. او در سال ۶۱



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

دستگیر و در سال ۶۵ که محکومیتش تمام شد آزاد شد. اما به فاصلهٔ کوتاهی شاید یک یا دو ماه، مجدداً دستگیر و در قتل‌عام ۱۳۶۷ اعدام شد. من ماجراهای او را از زبان پدر و برادر کوچکترم و از هم‌بندان او شنیده‌ام. پدرم قاضی دادگستری بود که در این رژیم استعفا داد و به وکالت پرداخت.»

– «پدرم گفت تا شهریور ۱۳۶۷ خبری از اعدام برادرم محمود در جریان قتل‌عام نداشت. من با او تلفنی تماس گرفتم تا خبر بگیرم. او گفت اوضاع زندان به‌هم‌ریخته است و خانواده‌ها می‌گویند دارند فرزندان آنها را می‌کشند. بعد از این تماس پدرم به پیگیری پرداخت و از اشراقی که او هم قبلاً وکیل بود و پدرم را می‌شناخت وضعیت محمود را دنبال کرد. هم‌چنین از نیری و سرانجام از پاسداری به نام حمید عباسی اسم برد که در جریان اعدام‌ها بوده است. بالاخره در مهر ۶۷ بعد از دوندگی‌های زیاد به پدرم اطلاع دادند پسرش اعدام‌شده اما هیچ‌گاه از محل دفن او خبردار نشدیم. فقط یک ساک کوچک و چند لباس تحت‌عنوان وسایل محمود به پدرم دادند.»

– «در سال ۱۳۸۸ پدرم و برادر کوچکترم منوچهر با زحمت زیاد به فرانسه آمدند و یک دیدار خانوادگی خصوصی با من داشتند. مدتی بعد از بازگشت آنها به ایران، برادرم دستگیر شد و چند ماه در بند ۲۰۹ اوین در انفرادی بود و بعد به بند ۳۵۰ منتقل شد. سپس قاضی مقیسه‌ای او را به‌خاطر رابطهٔ با من به ۴ سال زندان، تبعید به برازجان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم کرد. من همان‌زمان شنیدم که برادرم به شرایط وخیم زندان اعتراض داشته. در مهر ۱۳۹۲ به ما گفتند او آزاد شده اما من تا همین امروز از او هیچ خبری ندارم. پدرم هم تا زمان فوتش به من اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد. به‌واقع من نمی‌دانم آیا او را سربه‌نیست کرده‌اند یا بلایی به سرش آورده‌اند که مطلقاً با من تماسی نگیرد...»

۱۶- **خواهر مجاهد مهری حاجی‌نژاد** زندانی سیاسی از سال ۶۰ تا ۶۵ یکی دیگر از شاهدان بود که ۳ برادر و همسرش به شهادت رسیدند و چهارمین برادرش اسد حاجی‌نژاد به دلیل هواداری از مجاهدین در سال ۱۳۶۲ از سفر به خارج برای درمان سرطان ممنوع شد به همین خاطر در سال ۶۵ درگذشت. او در گواهی خود گفت:

– «من در مرداد ۱۳۶۰ دستگیر شدم و تا خرداد ۱۳۶۴ در اوین بودم و سپس به



گوهردشت منتقل شدم و حدود یک ماه آنجا بودم. تیر ۱۳۶۴ به قزلحصار منتقل شدم. در فروردین ۱۳۶۵ مجدداً به اوین منتقل و در اردیبهشت سال ۱۳۶۵ آزاد شدم. برادرم احد در بهمن ۱۳۶۰ در تجریش در رویارویی با پاسداران کشته شد. برادر دیگرم صمد در مرداد ۱۳۶۱ دستگیر و زیر شکنجه به شهادت رسید. سومین برادرم علی، در مرداد ۱۳۶۷ در جریان قتل‌عام در گوهردشت سربدار شد.»

– «علی در آبان ۱۳۶۰ دستگیر شد. ابتدا در اوین بود و سپس به قزلحصار منتقل شد. از اواخر ۱۳۶۲ ناپدید شد تا این که آذر ۱۳۶۳ که مادرم رد او را در زندان گوهردشت پیدا کرد. در این فاصله، مادرم به هر کجا می‌رفت، می‌گفتند اصلاً چنین زندانی وجود ندارد. وقتی مادرم او را در گوهردشت پیدا کرد معلوم شد در خانه‌های امن سپاه در کرج زیر شکنجه بوده است. علی در آخرین ملاقات در اوایل بهار ۶۷ به مادرم گفت اوضاع در زندان مبهم و مشکوک است، زندانی‌ها را دارند جابه‌جا می‌کنند، یکسری بندها را دارند تفکیک می‌کنند معلوم نیست می‌خواهند چکار کنند، ممکن است که دیگر ملاقات نداشته باشیم...»

– «من بعد از آزادی از زندان، دو بار با استفاده از شناسنامه خواهرم به ملاقات علی رفتم چون به خود من ملاقات نمی‌دادند. در ملاقات با علی از یک فرصت کوتاه استفاده کردم و با اصرار از او خواستم پایش را به من نشان بدهد و به چشم دیدم که بعد از مدت‌ها هنوز آثار شلاق و شکنجه شدید را با خود داشت. هم‌چنین به‌خاطر ضربات شدیدی که به سر او وارد کرده بودند، همواره سردردهای بسیار سختی داشت. ملاقات با برادرم از بهار ۶۷ قطع شد. تا این که در تابستان مادرم از طریق بقیه خبردار شد که بچه‌ها را دارند اعدام می‌کنند. هر روز جلوی اوین یا گوهردشت می‌رفت تا ردی از برادرم علی پیدا کند. اواخر شهریور یا اوایل مهر به مادرم گفتند برو ۴۰ روز دیگر به تو خبر می‌دهیم...»

– «۴۰ روز گذشت و قبل از این که مادرم برود یک پاسدار به خانه مادرم آمد و گفت خودت فردا به گوهردشت نیا، یک مرد از خانواده‌تان بیاید. مادرم گفت بچه‌هایم را کشته‌اید کسی را ندارم خودم می‌آیم. مادرم با همسایه‌مان به گوهردشت رفتند. آنجا سه پاسدار نشسته بودند گفتند پسر دشمن جمهوری اسلامی بود او را کشتیم. مادرم گفت از دست شکنجه‌های شما راحت شد و به آنها گفت آیا از خدا نمی‌ترسید که



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

بچه‌های ما را می‌کشید مگر چه کرده بودند؟ پاسداران پرسیدند که آیا پسر دیگری هم داری که مادرم گفت نه ندارم ولی ای کاش داشتم که با شما می‌جنگید. سپس پاسداران یک گونی کهنه برنج که داخل آن وسایل برادرم بود به مادرم تحویل دادند. یک دست لباس با ساعت مچی و عینک و یک طناب دار که مادرم با دیدن آن از حال رفت و همسایه‌مان گونی را از او گرفت. اما پاسداران دست برنداشتند و در همان وضعیت وقتی مادرم چشم باز کرد به او اخطار دادند حق مراسم عزاداری نداری! مادرم آن قدر برانگیخته بود که گفت برایش عزا نمی‌گیرم، برایش عروسی می‌گیرم. پاسداران گفتند خودت هم منافق هستی، اگر خطا کنی خانها را با لودر روی سرت خراب می‌کنیم.»

- «زندانیان آزادشده به مادرم گفته بودند علی را روز ۸ یا ۹ مرداد در گوهردشت اعدام کرده‌اند. آنها به مادرم گفته بودند که ناصرین و عباسی و لشکری زندانی‌ها را به سالن مرگ می‌برند.»

- «مادرم سه بار مخفیانه به عراق آمد و تعدادی عکس و وسائل مثل عینک و ساعت و اسم شهدای قتل‌عام را آورد که در موزه شهداست. او همواره از ناصرین و داوود لشکری و بیات و جواد شش‌انگشتی و حمید عباسی به‌عنوان قاتل پسرش اسم می‌برد. او می‌گفت بسیاری از زندانیان که بعد از قتل‌عام آزادشده بودند، مانند سیامک طوبایی و حمید موسوی و همسرش سیما و جواد تقوی و طیبه حیاتی سر به‌نیست شدند.»

خواهر مجاهد مه‌ری حاجی‌نژاد یک مجموعه از اسناد مربوط به جنایات رژیم در زندان‌ها و نقش حمید نوری را از طریق دادستانی آلبانی مضافاً بر یک نسخه از کتابش «آخرین خنده لیلا» (خاطرات زندان‌های رژیم آخوندی) را در اختیار دادستانی سوئد قرارداد.

۱۷- **خواهر مجاهد خدیجه برهانی** که ۶ برادر مجاهد و همسر یکی از برادرانش در رژیم آخوندی به‌شهادت رسیده‌اند و سرنوشت خانواده آنها آئینهٔ تمام‌نمایی از جنایت‌های این رژیم است گواهی داد:

- «بزرگترین برادر خانواده، محمدمهدی برهانی زندانی سیاسی زمان شاه بود. وی در مرداد ۶۱ دستگیر و در زندان اوین زیر شکنجه به‌شهادت رسید. وی به‌هنگام شهادت ۲۷ساله بود. محمدهلی برهانی ۲۴ساله، در شهریور ۱۳۶۰ در قزوین اعدام شد. پیکر او را به‌شرط نگرفتن مراسم، تحویل پدر برهانی دادند اما مردم به‌طور گسترده در



## گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

تشییع جنازه او شرکت کردند. دو برادر دیگر، احمد برهانی ۲۷ ساله در قتل عام زندانیان در اوین در مرداد ۶۷ و محمدحسین برهانی ۲۵ ساله در مرداد ۶۷ در گوهردشت اعدام شدند.

مجاهد شهید مینو محمدی همسر محمدمهدی برهانی در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در قزوین به شهادت رسید.

هم‌چنین محمدمفید برهانی در عملیات فروغ جاویدان و محمدحسن برهانی در عملیات چلچراغ به شهادت رسیدند.

خواهر مجاهد خدیجه برهانی، تنها بازمانده این خانواده، در سال ۶۰ در حالی که ۱۲ سال بیشتر نداشت دستگیر شد و بعد از ۸ ماه با وثیقه سنگین توسط پدرش آزاد شد. پدر این خانواده آقای سید ابوالقاسم برهانی یک روحانی سرشناس و مبارز بود که از همان ابتدا به مخالفت با خمینی و سیاست‌های ارتجاعی‌اش پرداخت و به همین خاطر خمینی دستور داد خلع لباس شود.

خدیجه برهانی نحوه شهادت محمدحسین در زندان گوهردشت و نقش دژخیم حمید نوری را هم‌چنان که در سال ۱۳۷۸ در کتاب قتل عام زندانیان سیاسی هم منتشر شده است، توضیح داد. وی افزود: «بعد از دوندگی‌های زیاد فقط ساعت مچی محمدحسین را که در زمان اعدام به دست داشته به پدرمادم دادند».

۱۸- **خواهر مجاهد پروین پوراقبال** در گواهی خود از جمله گفت:

« سال ۶۰ در حالی که ۱۵ ساله بودم دستگیر شدم. مادرم را با من دستگیر کردند. شکنجه شدم و برایم اعدام مصنوعی ترتیب دادند... مجدداً در سال ۶۵ وقتی قصد پیوستن به ارتش آزادیبخش را داشتم دستگیر شدم. مبشری در یک دادگاه ۵ دقیقه‌ای مرا به ۵ سال زندان محکوم کرد. در اینجا حمید عباسی و حداد (زارع دهنوی) و مقیسه و سرلک بعضاً به بند می‌آمدند و سؤال می‌کردند که آیا سازمان را قبول دارید و به ما فشار می‌آوردند که به‌جای مجاهدین بگوییم منافقین. عباسی مجاهدین شهید اشرف فدایی و منیره عابدینی را شکنجه کرده بود».

خواهر مجاهد پروین پوراقبال اعتراض کرد «چگونه است که مزدوری به نام ایرج مصداقی ادعا کرده است که دادستانی سوئد به درخواست او با مجاهدین در آلبانی



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مصاحبه می‌کند. نمایندهٔ دادستان توضیح داد که این پرونده توسط دادستانی و پلیس سوئد پیش برده می‌شود و هرکس مدعی شود که در پیش‌بردن آن نقش دارد، دروغ می‌گوید».

۱۹- **خواهرمجاهد دکتر خدیجه آشتیانی** که از اردیبهشت ۱۳۶۱ تا اواخر سال ۱۳۶۴ در زندان بوده است در گواهی خود گفت:

- «من چندین بار هنگام ملاقات خانواده‌ام در قزلحصار، حمید عباسی را بدون چشم‌بند دیده‌ام. در واقع او همیشه همراه مقیسه‌ای و سایهٔ او بود. یک‌بار در ملاقات مادرم داشت با اشاره به من چیزی می‌گفت، مقیسه‌ای او را کشید و به دیوار کوبید که چرا داری با اشاره با دخترت صحبت می‌کنی؟».

- «برادرم مجاهد شهید مهدی آشتیانی، ۱۹ سالش بود که در سال ۱۳۶۳ دستگیر شد و ۸ سال حکم گرفت. فقط یک‌بار در عید ۶۴ از پشت شیشه و با گوشی با او ملاقات کردم. مهدی را سال ۶۵ به گوهردشت بردند. مقیسه‌ای با نوری و بقیهٔ پاسداران با زندانیان در گوهردشت برخورد کرده بودند و خرداد ۶۷ بیش از ۲۰ نفر را جدا کردند و به اوین بردند. ما همان موقع شنیدیم که این عده را برای اعدام به اوین بردند، اما نمی‌خواستیم این حرف را باور کنیم».

- «مهدی در آخرین ملاقاتش قبل از اعدام به مادرم گفت که دو روز است که تلویزیون را از اتاق ما برده و روزنامه هم ندادند و وضع غذا هم نامرتب است. به برخی زندانیان گفته‌اند می‌خواهیم همهٔ شمارا اعدام کنیم، نیازی به غذا ندارید. البته اگر ما را اعدام کنند از سرنوشتمان با آغوش باز استقبال می‌کنیم و به همه بگویید مرا حلال کنند و بیخشند...».

- «بعداً ملاقات‌های زندانیان سیاسی در کل ایران قطع شد. اما ما مستمر به جلوی اوین می‌رفتیم. وقتی ما جلوی زندان اوین بودیم برخی اوقات پاسداری می‌آمد و اسامی چند نفر را می‌خواند و می‌گفت اینها اعدام‌شده‌اند بروید و ساکشان را بگیرید. یکی از آنها مجاهد شهید مسعود مقبلی بود که پدرش هنرمند معروف عزت‌الله مقبلی بود که به خاطر تأثر ناشی از اعدام پسرش سگته و فوت کرد».

- «روز ۲۶ آبان ۶۷ پاسداری به خانهٔ ما آمد و به مادرم گفت که مهدی را اعدام کردیم



و فردا بیاید کمیته تهران پارس ساکش را بگیرید. فردا به کمیته تهران پارس رفتیم. برادرم به داخل رفت و ساک مهدی را گرفت».

- «در سال ۱۳۶۹ من و خواهرم مریم تصمیم گرفتیم به سازمان بپیوندیم اما دستگیر شدیم و من یک سال در زندان و تحت فشار و شکنجه بودم. خواهرم مریم بعد از آزادی با سازمان ارتباط برقرار کرد و مجدداً می‌خواست از کشور خارج شود. او روز ۱۰ مهر ۷۱ از خانه خارج شد و دیگر برنگشت و ما مطمئن بودیم دستگیر شده است. ما به دنبال او به زندان‌ها رفتیم. در مقابل زندان اوین به مادرم گفتند مریم دستگیر شده اما مادرم هرچقدر پیگیری کرد ملاقات ندادند و نهایتاً گفتند به پزشکی قانونی بروید. ولی در پزشکی قانونی هم او را پیدا نکردیم. مادرم دوباره رفتن و پرس‌وجو در زندان‌ها را شروع کرد. اما همگی منکر شدند و می‌گفتند ما او را دستگیر نکردیم. از آن‌پس مادرم هر هفته از شنبه تا چهارشنبه هرروز برای پیدا کردن مریم به یک محل می‌رفت و همه اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. نهایتاً در شهریور ۷۲ پاسدار عباسی به مادرم گفت، می‌خواست نزد مجاهدین برود او را کشتیم!».

۲۰- بازی «چندوجهی» اطلاعات آخوندها در پرونده دژخیم حمید نوری از طریق مزدور ایرج مصداقی توسط شماری از شاکیان و شاهدان مورد اشاره قرار گرفت.

- اصغر مهدیزاده در گواهی خود گفت: «من در سال ۱۳۶۲ در بند ۱۹ گوهردشت با ایرج مصداقی بودم. وقتی شرایط سخت و سرکوب زیاد شد، یک روز او را بیرون بردند و بعد از سه چهار ساعت به بند برگشت. وسط سالن صبحی رئیس زندان و چند پاسدار میز گذاشته بودند. مصداقی پشت میز رفت و سازمان و تشکیلات بند را محکوم کرد و تعهد داد که به قوانین زندان پایبند باشد... او را هر از گاهی بیرون می‌بردند و برمی‌گرداندند».

- اکبر صمدی در گواهی خود گفت: «روز ۱۰ مرداد ۱۳۶۷ داوود لشکری به بندها آمد. گفت محکومیت ۱۰ ساله و بالای ۱۰ سال بیرون بیایند. سمت راست من ایرج مصداقی نشسته بود، نیم‌خیز شد، لشگری به او گفت تو نمی‌خواهد بیایی، بشین. پیش از این هم داوود لشکری هوای او را داشت».

- محمود رویایی خاطرنشان کرد حتی یک‌بار هم ندیده است که مصداقی مانند سایر هواداران مجاهدین مورد ضرب و شتم پاسداران قرار گرفته باشد.





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- حسین فارسی با نشان دادن توثیق ایرج مصداقی به تاریخ ۴مهر ۹۹ بخش دیگری از بازی اطلاعات آخوندها برای لوث کردن جنبش دادخواهی را مورد تأکید قرار داد. مزدور مزبور در توثیق خود به نحوی ابلهانه نوشته بود: «بنابه درخواست مکرر ما شاکیان اصلی پرونده، پلیس سوئد برای تحقیق به آلبانی می‌رود». نمایندهٔ دادستان گفت این پرونده و مراحلی که طی می‌کند دست هیچ‌کس جز قضائیه سوئد نیست.

- محمد زند و مجید صاحب‌جمع با ذکر سوابق و استناد به اطلاعیهٔ ۲۴آبان ۹۸ کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت و نوارهای صوتی مقیسه‌ای و رازینی یادآوری و خاطرنشان کردند «درحالی‌که مأمور رژیم می‌خواست دستگیری حمید نوری را سورپریزی تروتازه جلوه دهد، معلوم شد که مقیسه‌ای از قبل خبر داشته که قرار است نوری در این سفر دستگیر شود. او به صدای خودش می‌گوید خلبان ایرانی و زن مطلقه، دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد را از رفت و آمدهای حمید نوری به این کشور مطلع کرده بودند. اما در سناریوی وزارت اطلاعات، مصداقی می‌خواست چنین جلوه بدهد که گویا موضوع برای دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد ناشناخته و نامعلوم بوده است».

۲۱- گواهی‌های مجاهدین در اشرف ۳ دربارهٔ قتل‌عام زندانیان سیاسی و نقش دژخیم حمید نوری (عباسی) که استماع آن ۱۰ روز به درازا طول کشید، گوشه‌هایی از مشاهدات شماری از مجاهدانی است که یا خودشان یا اعضای خانوادهٔ آنها شاهد یا قربانی قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ بوده‌اند. حوزهٔ گواهی‌ها هم اساساً محدود به زندان گوهردشت و سوژهٔ آن حمید نوری فقط یکی از هزاران جانی و قاتل و شکنجه‌گر دست‌پروردهٔ این رژیم در ۴۲ سال گذشته است.

این گواهی‌ها مربوط به زندان گوهردشت و اندکی از اوین است از سوی کسانی است که از قتل‌عام در این دو شکنجه‌گاه جان به‌در برده‌اند. اما بسیار است زندان‌هایی در سراسر ایران که همهٔ زندانیان آنها را قتل‌عام کردند و حتی یک نفر هم زنده نمانده تا روایتگر واقعه باشد. اگر ابعاد آنچه در آن ماه‌ها در تمامی زندان‌ها چه در تهران و چه در سراسر ایران گذشته را در نظر بیاوریم جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد که قتل‌عام ۱۳۶۷ بزرگترین جنایت سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم است. جنایتی که



مسئولانش هم‌چنان در رأس هرم قدرت در میهن اشغال‌شده ما هستند. ۲۲- تردیدی نیست که دژخیم حمید نوری (عباسی) با هر معیاری مرتکب جنایت علیه بشریت شده و باید مجازات شود. درعین‌حال ابهامی وجود ندارد که در رده‌های بسیار بالاتر از او، جانیانی مانند حسینعلی نیری، مصطفی پورمحمدی، علی مبشری، غلامحسین اژه‌ای، اسماعیل شوشتری، مرتضی اشراقی و... انبوهی آخوند و پاسدار جنایتکار هستند که در قتل‌عام زندانیان سیاسی مرتکب جنایات بسیار شده و سزاوار کیفر هستند. واضح است که سردمداران و سرکردگان گذشته و حال رژیم، مشخصاً خامنه‌ای، رئیسی، روحانی و سایرین، بالاترین مسئولیت را در قتل‌عام ۶۷ و اعدام‌های بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ تا کشتار جوانان شورشگر در قیام آبان ۹۸ به دوش می‌کشند. به‌واقع هیچ‌یک از سردمداران رژیم نیست که دستش به خون فرزندان این میهن آلوده نباشد و مرتکب جنایت علیه بشریت نشده باشد.

۲۳- تردیدی نیست که رژیم با گروگان‌گیری و شانتاژ و ارائه مشوق‌های تجاری و سیاسی تلاش می‌کند دژخیمانش را از عدالت برهاند. آخوندها ۴۰ سال است که از یک‌سو به جنایات تروریستی در کشورهای مختلف مبادرت می‌کنند و از سوی دیگر شهروندان اروپایی و آمریکایی یا افراد دو تابعیتی را به گروگان می‌گیرند تا با تروریست‌ها و دژخیمان دستگیرشده خود مبادله کنند. سیاست مماشات باعث شده است رژیم هم‌چنان به تجارت جنایتکارانه و ننگین با جان انسان‌های بیگناه ادامه دهد. هم‌زمان با تشکیل دادگاه اسدالله اسدی دیپلمات تروریست رژیم آخوندها در بلژیک، به ناگهان اعلام شد که حکم جنایتکارانه اعدام دکتر احمدرضا جلالی که سه سال پیش توسط دیوان عالی آخوندها تأیید شده بود، به‌زودی اجرا می‌شود. این در حالی است که ظریف وزیر خارجه آخوندها وقتی در مورد گروگان‌های خارجی در ایران مورد سؤال قرار می‌گیرد، به نحو مسخره‌ای پاسخ می‌دهد قضائیه ما مستقل است، اما روز ۱۳ آذر وقیحانه گفت «ایران چندین پیشنهاد را درباره تبادل زندانیان روی میز گذاشته است. هر زمان که احتمال تبادل وجود داشته باشد، این کار انجام خواهد شد. ما در این فرایند مشارکت می‌کنیم. این به نفع همه خواهد بود».

۲۴- کمیسیون قضایی، با یادآوری این‌که دربردن دژخیم نوری از عدالت به هر بهانه‌ای،



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

اقدامی بر ضد عدالت و در جهت تشویق رژیم به خونریزی و تروریسم بیشتر است، تأکید می‌کند اجرای عدالت در مورد دژخیمان و تروریست‌های رژیم آزمایش بزرگ اتحادیهٔ اروپا و کشورهای عضو در پایبندی به ارزش‌های دموکراتیک و اصول جهان‌شمول حقوق بشر است. تنها با یک سیاست قاطع در مقابل دیکتاتوری مذهبی، می‌توان به تجارت در مورد جان و خون انسان‌های بی‌گناه پایان داد. هرگونه نرمش و امتیاز در برابر این رژیم مشوق جنایت است. کمیسیون نسبت به شانتاژ و هرگونه فشار و بازی‌های سیاسی رژیم علیه سوئد هشدار می‌دهد.

۲۵- مقاومت ایران هم‌چون پروندهٔ دیپلمات تروریست و مزدوران در بلژیک، تمام تلاش خود را برای قرارداد جنایتکاران در برابر عدالت در سطح جهانی و در کشورهای اروپایی به عمل می‌آورد. اما ابهامی نداریم که دادگاه بزرگ خلق قهرمان ایران که بر خرابهٔ نظام جنایت ولایت‌فقیه با رعایت کلیهٔ موازین حقوقی و استانداردهای به رسمیت شناخته‌شده بین‌المللی بر پا خواهد شد، تنها پاسخ واقعی و تاریخی این جنایت‌های وصف‌ناپذیر است. آن روز ابعاد جنایت آخوندها و مظلومیت خلق محروم ایران و فرزندان مجاهدش برای همهٔ جهان و تاریخ عیان خواهد گردید.

شورای ملی مقاومت ایران  
کمیسیون قضایی  
۱۳۹۹ آذر ۲۵







# بیانیهٔ ۱۵۰۰ زندانی سیاسی - اسفند ۱۳۹۹





# بیانیه ۱۵۰۰ زندانی سیاسی

## در مورد

### مزدور نفوذی ایرج مصداقی

- نویسندگان ۲۰ کتاب خاطرات زندان
- ۸۲ زندانی شاهد قتل عام ۱۳۶۷
- ۶۴۰ زندانی از اوین
- ۲۰۲ زندانی از گوهردشت ۳۷۷ زندانی از قزلحصار
- و زندانیان از بند رسته در شهرستانها

### با پیام‌های قابل انتشار زندانیان در داخل و خارج کشور

### اسناد تکان‌دهنده عضوین‌الملل در مورد قتل‌عام زندانیان سیاسی در ایران

نمونه سؤالاتی که «هیأت‌های مرگ» برای تعیین سرنوشت زندانیان می‌پرسیدند:

- آیا حاضرید «متفقین» و رهبران آن را محکوم کنید؟
- آیا آماده‌اید برای جنگیدن یا «متفقین» به نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ملحق شوید؟
- آیا حاضرید در مورد رفقای سابق‌تان جاسوسی کنید و با مأموران اطلاعاتی همکاری کنید؟
- آیا حاضرید عضو جوخه‌های اعدام شوید؟
- آیا حاضرید یک «متعلق» را دار بزنید؟

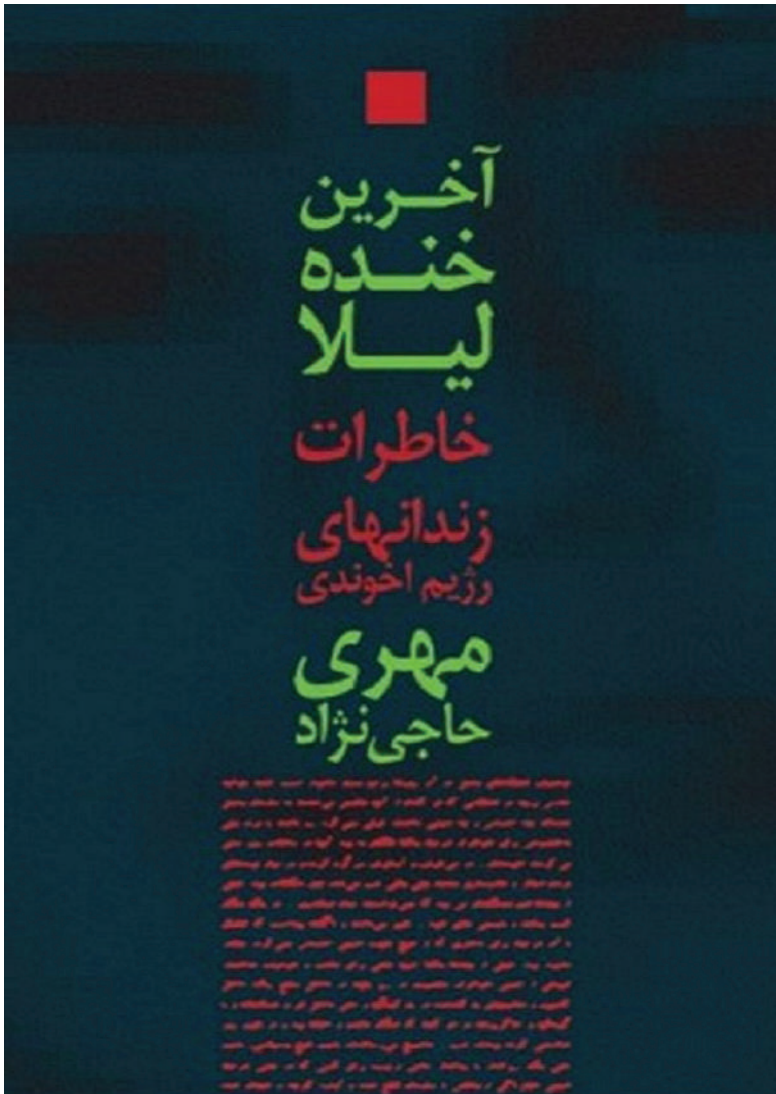


اسناد تکان‌دهنده عضوین‌الملل در مورد قتل‌عام زندانیان سیاسی در ایران

- آیا حاضرید «متفقین» و رهبران آن را محکوم کنید؟
- آیا آماده‌اید برای جنگیدن یا «متفقین» به نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ملحق شوید؟
- آیا حاضرید در مورد رفقای سابق‌تان جاسوسی کنید و با مأموران اطلاعاتی همکاری کنید؟
- آیا حاضرید عضو جوخه‌های اعدام شوید؟
- آیا حاضرید یک «متعلق» را دار بزنید؟

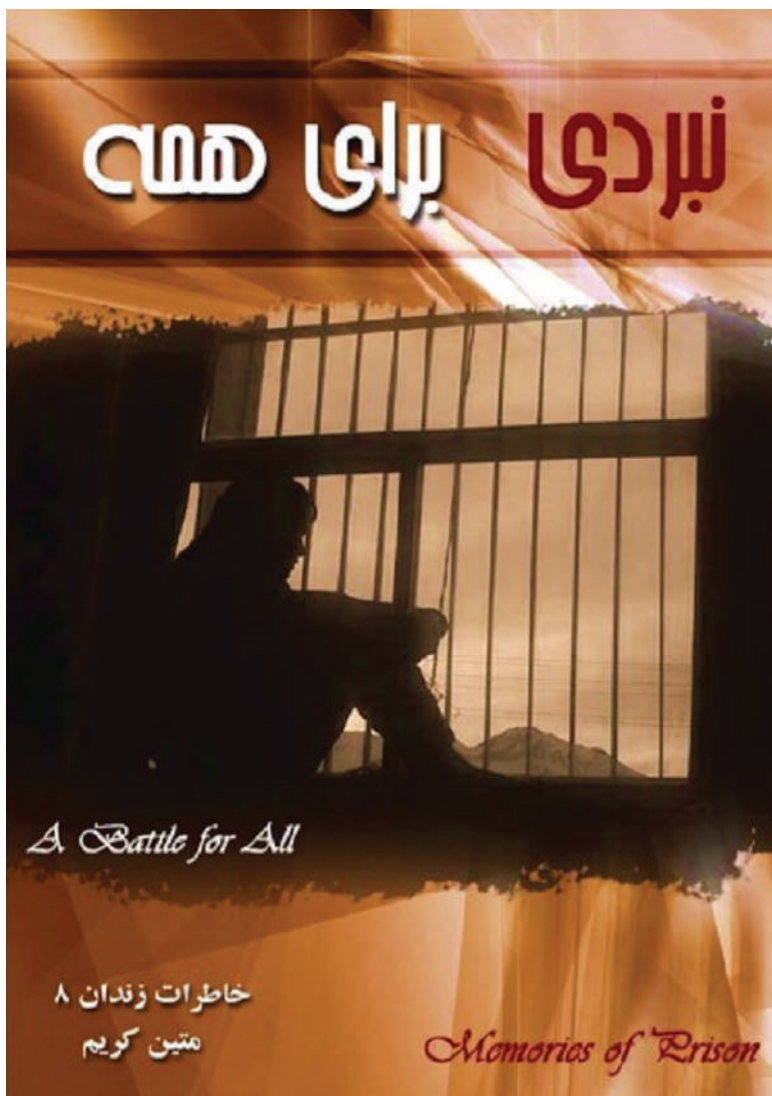
# آخرین خنده لایلا

نویسنده: مه‌ری حاجی نژاد





**نبردی برای همه**  
نویسنده: کریم متین

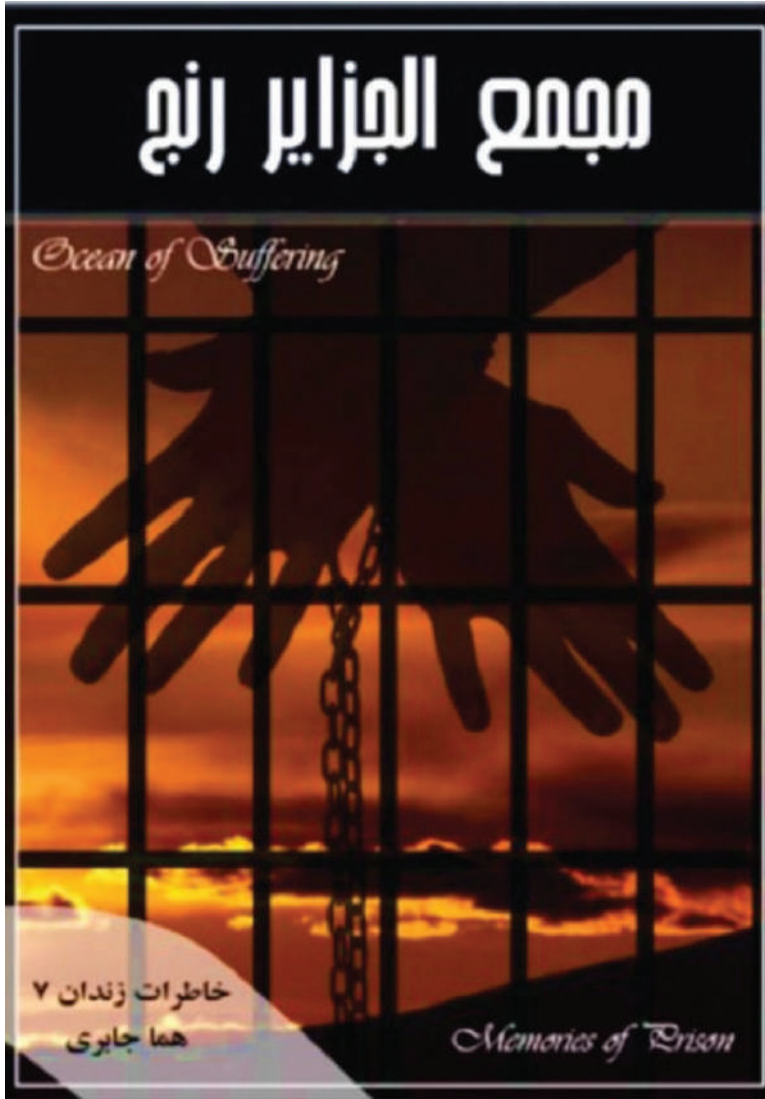


## اگر دیوارها لب می‌گشوند نویسنده: مهین لطیف



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مجمع الجزائر رنج  
نویسنده: هما جابری



## کرانه حقیقی یک رویا

نویسنده: ملیحه مقدم



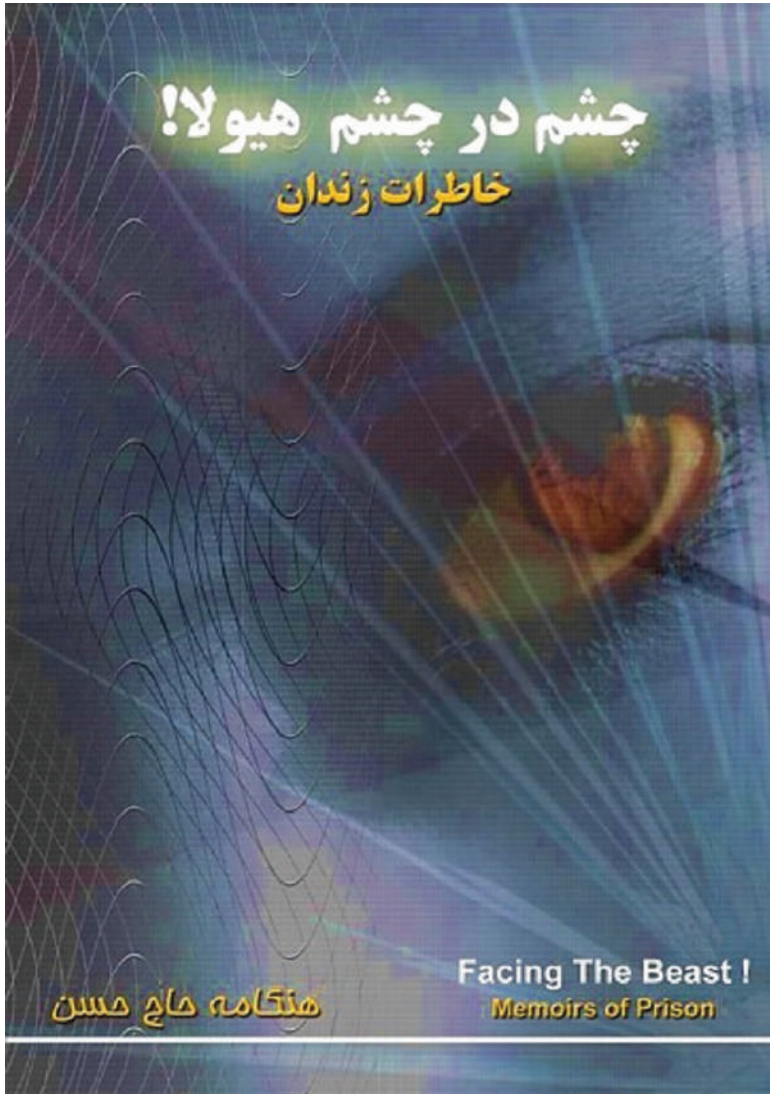


گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

## راز شب نویسنده: فروغ گلستان



چشم در چشم هیولا  
نویسنده: هنگامه حاج حسن





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

## بهای انسان بودن

نویسنده: اعظم حاج حیدری



۱۰۳



## شازده کوچولو در سرزمین مالاها نویسنده: معصومه رئوف بشری دوست





# شورانگیز

نویسنده: معصومه جوشقانی

# شورانگیز

خاطرات زندان رژیم آخوندی

(۱۳۶۱-۱۳۶۳)

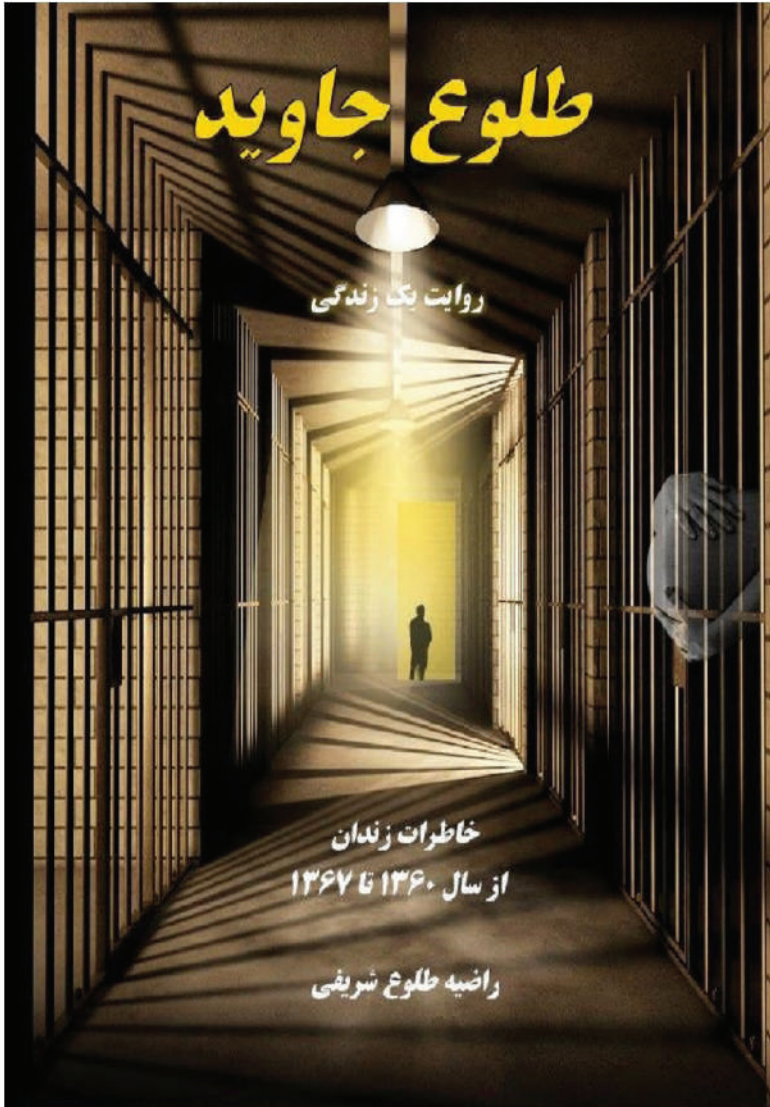
معصومه جوشقانی



پیر زندگی به خوشبختی‌هایش رسیده بود که برآه سینه‌های  
توده است که می‌از آن می‌تواند، زندان یکی از آن روزها  
است که برقی می‌رسد شناسنامهٔ اسان را به دست آورد  
اسان‌های فرهنگ‌مست که هیچ زندانی شناخت را در آنجا  
نی‌مانند و اسان مهربان فریب‌خیز استیاج شده، آن زندانی  
بود، آن خانه، لایق می‌گردد آنچه را که در زندان اسادت در  
زندانی او می‌و فریب‌خیز در روز سالهای ۳۳ و ۳۴ شاهد  
بود، با آن که این تجربه را ندید می‌گردد به دوست عزیزم  
شورانگیز دکتر معصومه کریم‌خان، یکی از بهترین معارفهٔ پر  
معانی شکفته‌های وحشت‌ناک و از می‌تواند نامشروع تبار  
۱۳۶۷  
باشد. لا خیر و شوقی آوازه و زندانی و خلاصهٔ را در همه  
اسان‌های آزاد، زنده نگه دارد.

# طلوع جاوید

نویسنده: راضیه طلوع شریفی



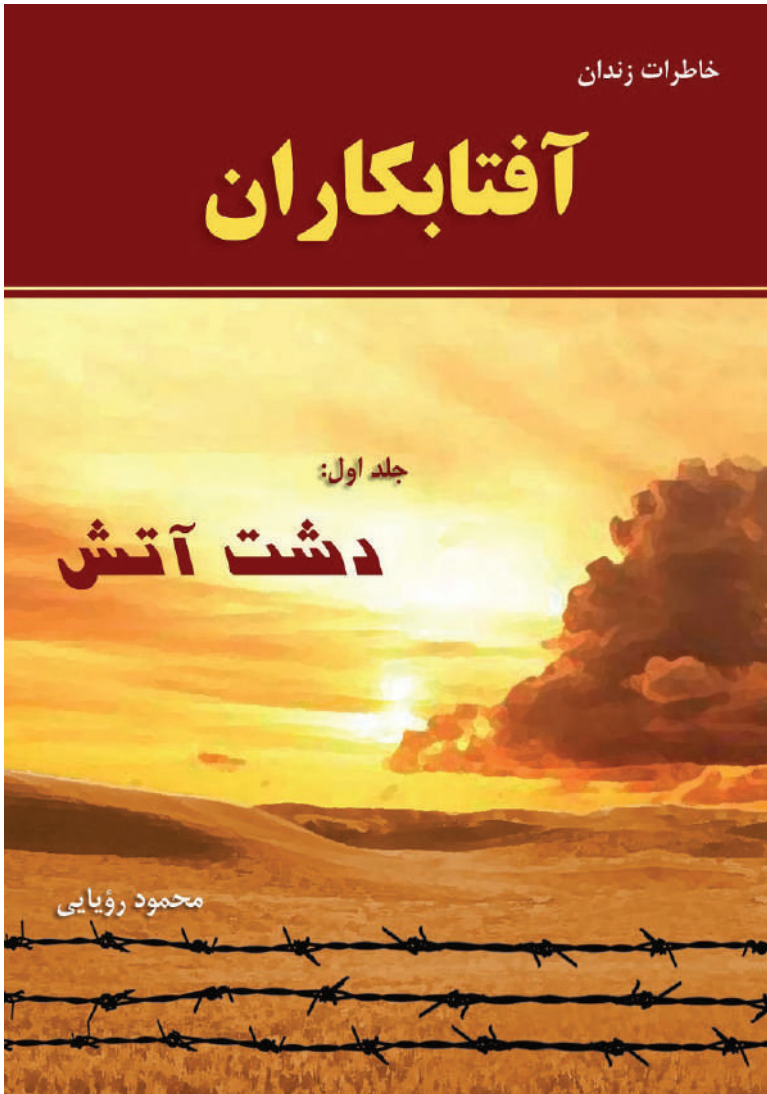


گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

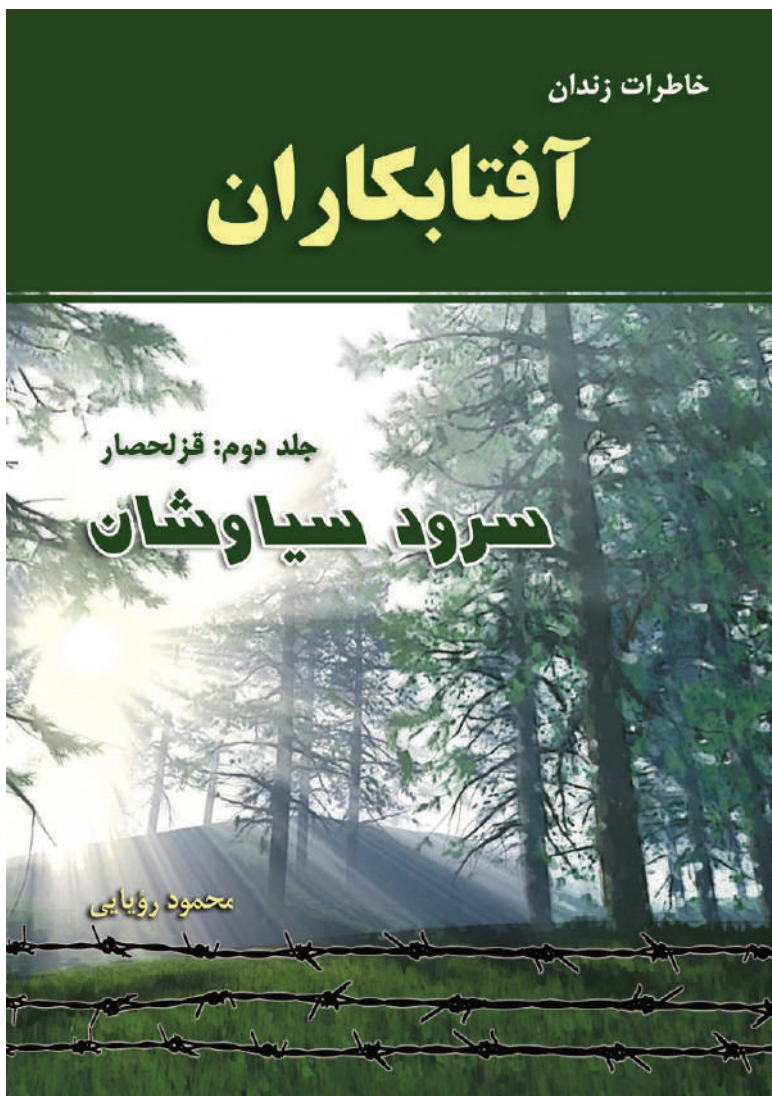
## پروژه‌های انهدام یک جنبش و خط سرخ مقاومت نویسنده: مصطفی نادری



**آفتابکاران جلد اول – دشت آتش**  
نویسنده: محمود رویایی



آفتابکاران جلد دوم – سرود سیاوشان  
نویسنده: محمود رویایی



**آفتابکاران جلد سوم – صدای رویش جوانه‌ها**  
نویسنده: محمود رویایی

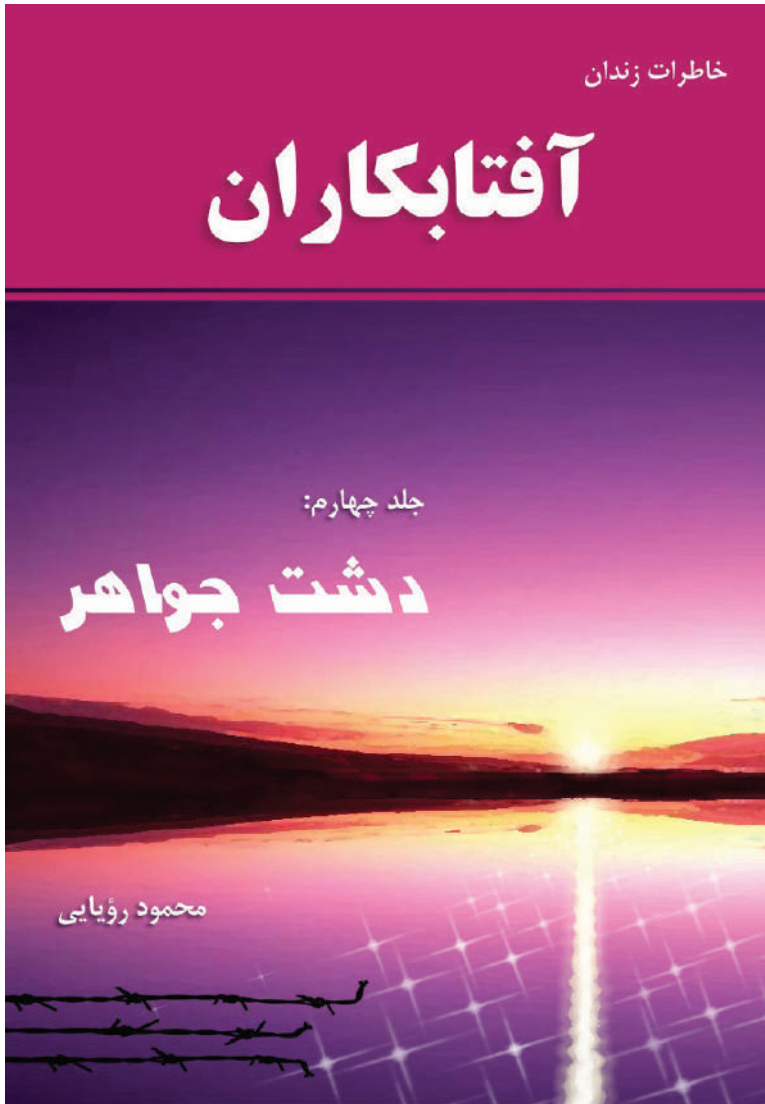




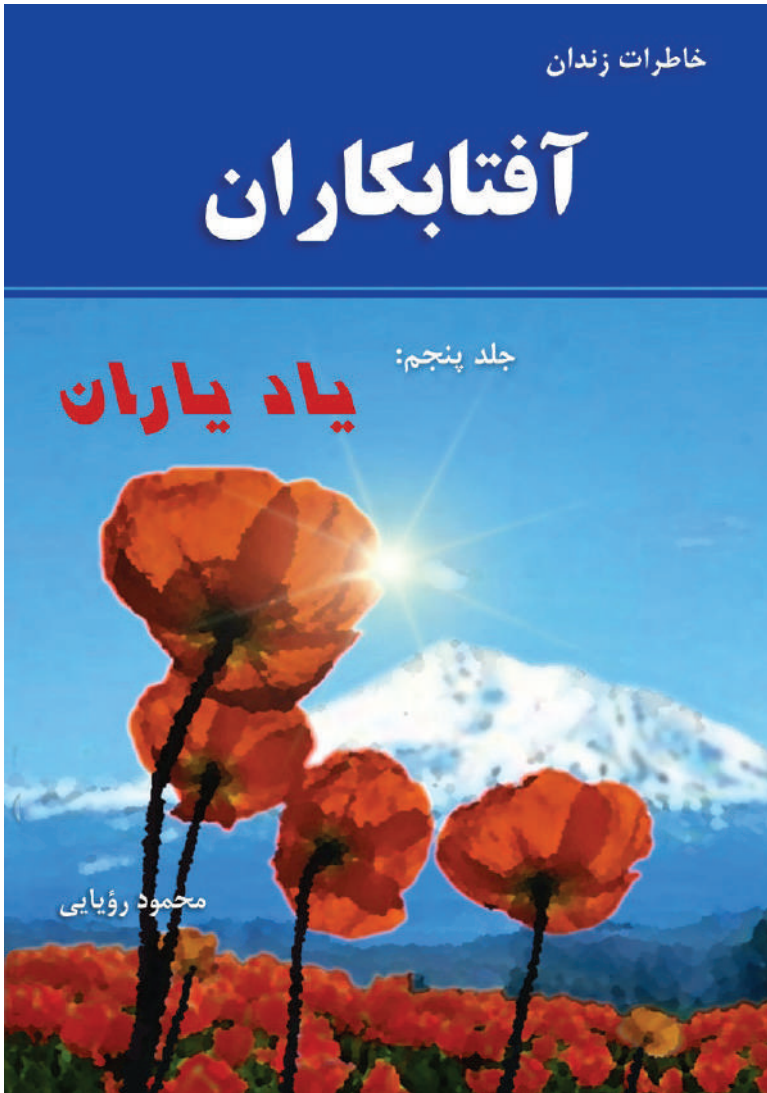
گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

# آفتابکاران جلد چهارم – دشت جواهر

نویسنده: محمود رویایی



آفتابکاران جلد پنجم – یاد یاران  
نویسنده: محمود رویایی







گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

## یک کهکشان ستاره نویسنده: حسین فارسی



## آن ارجمندها

نویسنده: رضا شمیرانی

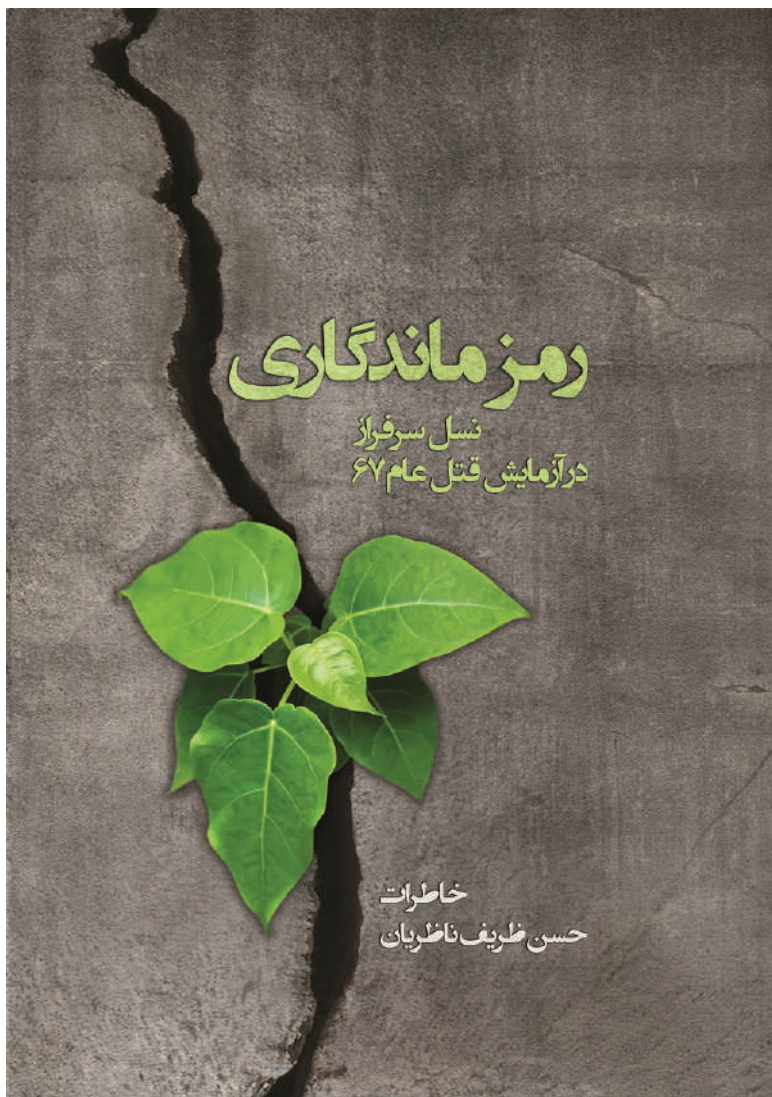




گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

## رمز ماندگاری

نویسنده: حسن ظریف ناظریان



## اعترافات مزدور از زبان خودش در خاطرات زندان

**ایرج مصداقی:** قبل از دستگیری ارتباطم با مجاهدین قطع بوده و در طول زندان نیز با مجاهدین ارتباطی نداشته و در صورت آزادی از زندان تعهد می‌نمایم فعالیت سیاسی نکنم. (ص ۱۳۹ جلد ۳)

**انزجارنامهٔ اول:** از دادگاه آدمم بیرون. پاسداری کاغذی به دستم داد. من هم یک خط انزجارنامه نوشتم. (ص ۱۴۶ جلد ۳)

**انزجارنامهٔ دوم:** ناصریان با اکراه مرا از دادگاه بیرون برد و برگه‌ای به دستم داد. این هم چند خط بیشتر نبود و نمی‌دانم انشای چه کسی بود. متن آن از نظر محتوا فرقی با آنچه که من نوشته بودم، نمی‌کرد، ولی چند خط بود. متن را دقیقاً به یاد نمی‌آورم زیرا هیچ تمایلی به حفظ آن نداشتم. به‌هرحال همان را نوشتم. (ص ۱۵۴ جلد ۳)

**انزجارنامهٔ سوم:** از اتاق آدمم بیرون و دوباره یک انزجارنامهٔ دیگر نوشتم. این بار با آرامش بیشتر و فشار کمتری به این کار دست زدم. به لحاظ محتوا با قبلی‌ها فرق چندانی نمی‌کرد، فقط چندخطی شرح و بسطش داده بودم. (ص ۱۸۲ جلد ۳)

**انزجارنامهٔ چهارم:** در خردادماه ۷۰ از زندان آزاد شدم. هیچ‌چیز از روز آزادیم را به‌خاطر نمی‌آورم. می‌دانم متن انزجارنامه‌ای را نوشته و امضا کردم ولی یاد نیست این کار را در چه مرحله‌ای و چگونه انجام دادم. گویی این بخش از دوران زندگی‌ام از ذهنم پاک شده است. (ص ۱۹۱ جلد ۴)

## بیانیهٔ ۱۵۰۰ زندانی سیاسی در رژیم خمینی در مورد نقش و مأموریت مزدور نفوذی ایرج مصداقی

بیانیهٔ زیر نخستین بار در ۱۵ خرداد ۱۳۹۲ توسط ۲۸۹ تن از زندانیان سیاسی در سایت آفتابکاران منتشر شد. سپس شمار امضاکنندگان در چندین نوبت افزایش یافت. در اسفند ۱۳۹۹ ده‌ها تن از امضاکنندگان هنوز در بند هستند. زندانیان روان‌شاد: بابک امانی، بهادر پرویزی، معصومه جوشقانی، عزیز چوپانی، سونا دادگر، رحمت کرمانی، یحیی گل‌چشمه، مرجان، مسعود نصیری، خلیل حاج‌حسینی، مهدی حاج‌حسینی، حسن صلاح‌اندیش، جلیل فرقانی و محمدحسن توکل، در شمار ۱۵۰۰ امضاکنندهٔ این بیانیه هستند.

## بیانیهٔ جمعی از زندانیان سیاسی از بندرسته زندان‌های خمینی در مورد یاوه‌گویی‌های ایرج مصداقی «در راستای اهداف وزارت اطلاعات رژیم آخوندی و مزدوری برای آن»

ما جمعی از زندانیان سیاسی از بندرستهٔ سیاه‌چال‌های رژیم خمینی  
بدین‌وسیله اعلام می‌کنیم:

- ۱- ما اقدام اخیر ایرج مصداقی که تحت‌عنوان گزارش (۹۲) انتشار یافته و چیزی جز گردآوری سلسله اتهامات و اکاذیب رژیم و اطلاعات آخوندی علیه مقاومت نیست را به شدیدترین وجه محکوم می‌کنیم.
- ۲- ما معتقدیم چنین اقدامی برخلاف راه و اهداف همهٔ خونین‌کفان و جان‌باختگان تابستان (۶۷) و تمامی شهیدان و شکنجه‌شدگان و مقاومت‌کنندگان در برابر رژیم بوده و آن‌را در راستای اهداف وزارت اطلاعات رژیم آخوندی و مزدوری برای آن می‌دانیم.
- ۳- سر بردن مقاومت خونین مردم ایران در پای دیکتاتوری وحشی آخوندی را به‌شدت محکوم کرده و آن را انجام وظیفه در امتداد چشمک و چراغی آشکار به رژیم ولایت

می‌دانیم.

۴- ما سوءاستفاده از خون، شرف و هویت کسانی که تا لحظهٔ مرگ آشتی‌ناپذیر مانده و سرفرازانه بر طناب‌های دار بوسه زدند را جهت برآوردن امیال شخصی که توسط ایرج مصداقی سال‌هاست انجام می‌گیرد را به‌عنوان اقدامی ناشایست، ضد ملی و ضد اخلاقی محکوم می‌کنیم.

۵- توهین به کلیهٔ ارزش‌های مقاومت مردم ایران از شهیدان و زندگان، فقط برازندهٔ اعوان و انصار رژیم آخوندی می‌باشد، این عملی بی‌شرمانه و گستاخانه است و این کینه‌توزی را دقیقاً از جنس کینهٔ پاسداران دانسته و آن را محکوم می‌کنیم.

۶- افشای هرکسی اعم از زندانی یا غیرزندان با هر ادعایی که دارد ولی اکنون در راستای منافع رژیم قدم برمی‌دارد را وظیفهٔ مبرم هر زندانی سیاسی و هر انسان باشرقی می‌دانیم و سکوت در مقابل این وادادگی را محکوم می‌کنیم.

۱- نزهت ادب آواز (زندان‌های سپاه - عادل آباد شیراز)

۲- احمد آسیابانی (زندان وکیل آباد مشهد)

۳- فرزانه آخوندزاده (زندان اوین)

۴- منیژه اژدرزاده (زندان تبریز)

۵- فرهاد اکبری (زندان رشت)

۶- رمضان اکبری (زندان‌های گوهردشت - قزلحصار- بابل)

۷- ابوالفضل اخباری (زندان وکیل آباد مشهد)

۸- جمشید ادهمی (زندان اوین)

۹- محمود امین‌الرعایا (زندان مشهد)

۱۰- علی نقی امیری (زندان‌های دستگرد اصفهان - بابل در رژیم شاه و شیخ)

۱۱- بابک امانی (زندان ارومیه)

۱۲- مصطفی الهیاری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)

۱۳- علی امانی (زندان‌های سلماس - خوی - ارومیه)

۱۴- شهلا ابراهیمی (زندان اوین)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۵- احمد ابراهیمی (زندان‌های اوین - گوهردشت - ساحلی قم)
  - ۱۶- همدم امامی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
  - ۱۷- مجید واحدی (زندان ارومیه)
  - ۱۸- اصغر بشاوردی (زندان عادل آباد شیراز)
  - ۱۹- نعمت اله بودش (زندان‌های اهواز- کرمانشاه)
  - ۲۰- رضا باغچه دوست (زندان اوین)
  - ۲۱- محمدعلی برزگزاده (زندان‌های اوین - تبریز)
  - ۲۲- اکبر پریزانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
  - ۲۳- محمد بوستانی (زندان شیراز)
  - ۲۴- رضا برگ بیدی (زندان رشت)
  - ۲۵- خسرو پرورده (زندان اوین)
  - ۲۶- علی اصغر پهلوان لو (زندان وکیل آباد مشهد)
  - ۲۷- مریم پرورده (زندان اوین)
  - ۲۸- بهادر پرویزی (زندان عادل آباد شیراز)
  - ۲۹- سیاوش پیشه‌ور (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
  - ۳۰- اسدالله پناهی مهر (زندان ارومیه)
  - ۳۱- محمدحسین توتونچیان (زندان‌های مشهد-اوین - گوهردشت - قزلحصار- خورین ورامین)
  - ۳۲- مرتضی توتونچیان (زندان‌های وکیل آباد مشهد- اوین - همدان)
  - ۳۳- مهری جوان محبوب (م شاکری) (زندان‌های رشت - فومن - صومعه‌سرا- سلماس)
  - ۳۴- رحمت کرمانی (زندان اوین)
  - ۳۵- علیرضا تبریزی (زندان تبریز)
  - ۳۶- الهه تازه (زندان بابلسر)
  - ۳۷- صدرالدین تام (زندان عادل آباد شیراز)
  - ۳۸- جهان‌شاه جهان‌شاهی (زندان عادل آباد شیراز)
  - ۳۹- معصومه جوشقانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- نویسنده کتاب شورانگیز- خاطرات زندان**



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۴۰- عسگر جدی (زندان عادل آباد شیراز)  
۴۱- مهری حسینی (زندان‌های اوین - خوی - کمیته مشترک)  
۴۲- حسین حسینی (زندان‌های اوین - همدان)  
۴۳- منیره حسینی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۴۴- علی حیدری (زندان اوین)  
۴۵- اکرم حسینی (زندان قزلحصار)  
۴۶- عزت حبیب نژاد (زندان وکیل آباد مشهد)  
۴۷- بهمن حسن‌زاده (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۴۸- نادر خوشدل (زندان اوین - زندانی ۲ رژیم شاه و شیخ)  
۴۹- کمال خشنود (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - کاخ)  
۵۰- محمد خدابنده لوئی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - کمیته مشترک)  
۵۱- فرامرز خازنی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - توحید ۳۰۰۰ - زندان سلماس - خوی)  
۵۲- حمید خلاق (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)  
۵۳- حمید خرازی دادبخش (زندان تبریز)  
۵۴- فریبا دشتی (زندان‌های سپاه - عادل آباد شیراز)  
۵۵- رضا رحمانی (زندان کارون اهواز)  
۵۶- حسن ریوندی (زندان‌های الداغی سبزوار - سپاه و وکیل آباد مشهد)  
۵۷- فرید رضائیان (زندان عادل آباد شیراز)  
۵۸- مهدی رضوی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۵۹- هوشنگ روزبهانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۶۰- قباد رضازاده (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۶۱- شهروز رستگار (زندان قصر)  
۶۲- محمد زرعی (زندان اوین)  
۶۳- سیامک سعیدپور (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)  
۶۴- مهدی ساجدی (زندان تبریز)  
۶۵- سونا سنجری (زندان اوین)





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۶۶- عبدالعلی سنجابی (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - اوین - جمشیدیه)
- ۶۷- سیدمحمد سیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۸- یوسف شعبانی (زندان مشکین شهر)
- ۶۹- جواد شفایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۰- رضا شکری (زندان رودسر)
- ۷۱- حمید شریعت پناهی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۷۲- منصور شیرازی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۷۳- هرمز صفایی (زندان‌های آمل - قائمشهر- ساری)
- ۷۴- رضا جدیری صابر (زندان‌های اوین - قزلحصار- تبریز- میانه)
- ۷۵- محمود طوسی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۷۶- بهناز عطارزاده (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۷- محسن عبداللهی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۷۸- علیرضا فلاحی (زندان‌های اوین - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۷۹- شهرام فرید (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۰- معصومه فرزین پور (زندان ارومیه)
- ۸۱- بیژن فتحنایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۲- مهرداد فراهانی (زندان اوین)
- ۸۳- ابوالفتح فروزنده جو (زندان گوهردشت)
- ۸۴- بتول فقاhtی (زندان‌های زنجان - تبریز)
- ۸۵- منصوره فرمانبر (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۶- محبوبه قاضی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۸۷- محمد قرایی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۸۸- مصطفی قره اوغلانی (زندان ارومیه)
- ۸۹- مهرداد کاووسی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۰- محمد کاشفی (زندان‌های ارومیه - تبریز- خرم‌آباد- پیرانشهر)
- ۹۱- امیر کارگر (زندان‌های فسا- عادل آباد شیراز- نی ریز)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۹۲- جمیله گلی (زندان انزلی)  
۹۳- فریبا گندمی (زندان اوین)  
۹۴- مرتضی گودرزی (زندان‌های اراک - اوین - قزلحصار)  
۹۵- لعیا گوهری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۹۶- حسین لگزبان (زندان‌های جمشیدیه تهران - وکیل آباد مشهد)  
۹۷- یدی لرستانی (زندان لرستان)  
۹۸- سعید مقصودی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۹۹- رمضان موسوی (زندان‌های اوین - قزلحصار - ساری)  
۱۰۰- مریم مجاهدنیا (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - زندان نسا)  
۱۰۱- پروانه معدنچی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار واحد مسکونی)  
۱۰۲- زهراسادات معینی (زندان‌های وکیل آباد مشهد - اوین)  
۱۰۳- سیما مرادی (زندان ساری)  
۱۰۴- فریبرز ممتحن (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۵- محمدرضا ماسالی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۶- عزت مظفری (زندان اوین)  
۱۰۷- علی محمدی (زندان‌های ارومیه - سلماس - خوی)  
۱۰۸- محمد نژادشاهرخی (زندان کرمان)  
۱۰۹- غلام ملایی (زندان کرمان)  
۱۱۰- کریم مرادی (زندان شیراز - عادل آباد)  
۱۱۱- اسماعیل مشفق کاکخی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۱۱۲- بهروز مولایی (زندان اوین)  
۱۱۳- محمود موسوی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۴- هاشم محمدیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۵- فروزان نسائی (زندان کارون)  
۱۱۶- شیلا نینوایی (زندان‌های اوین - قزلحصار - کمیته مشترک - چابهار)  
۱۱۷- داوود ناصری (زندان اوین)

- ۱۱۸- مسعود ناصری (زندان اوین)  
۱۱۹- منیژه ناصری (زندان اوین)  
۱۲۰- حسین نیکزاد (زندان اوین)  
۱۲۱- رضا نوایی (زندان اوین)  
۱۲۲- محمدمهدی نوری (زندان شاهرود)  
۱۲۳- بهنام وفاسرشت (زندان اوین)  
۱۲۴- محمد هشیارامامی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۱۲۵- فریبا هادیخانلو (زندان‌های اوین - توحید ۳۰۰۰- چابهار)  
۱۲۶- فریندخت هادیخانلو (زندان‌های اوین - توحید ۳۰۰۰)  
۱۲۷- شمس هادی (زندان اهواز)  
۱۲۸- علیرضا یعقوبی (زندان‌های اوین - رشت)  
۱۲۹- محمد یوسفی (زندان شیراز)  
۱۳۰- جهانگیر اقدامی (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۳۱- فریدون ژورک  
۱۳۲- مرجان
- اینجانب فریدون ژورک و همسر خانم مرجان از زندانیان دهه شصت در اوین با محکوم کردن حرکت خیانت‌بار ایرج مصداقی نامه ارسالی شما را باافتخار امضا می‌کنیم.
- ۱۳۳- اسد احمدی (زندان صومعه‌سرا)  
۱۳۴- فریبا الف (زندان اوین)  
۱۳۵- حسین بصیرت (زندان بروجرد)  
۱۳۶- بابک بابکی (زندان‌های جمشیدیه - اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۳۷- مهرداد تیمورزادگان (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۳۸- مصیب جلالی (زندان‌های اوین - کمیته مرکزی)  
۱۳۹- زهرا اسدپورگری (مادر جوشن) (زندان گوهردشت)  
۱۴۰- فرشته جوشن (زندان گوهردشت)

گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۴۱- فاطمه جوشن (زندان گوهردشت)  
۱۴۲- علی ذوالفقاری (زندان‌های اوین - گوهردشت - رشت)  
۱۴۳- زهره ریاحی (چریک فدایی) (زندان اصفهان)  
۱۴۴- علی رضوی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۴۵- علی رئیسی (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۴۶- بهروز زمانیان (زندان‌های جمشیدیه - اوین - قزلحصار)  
۱۴۷- مادر زاهد (زندان‌های کردکوی - بندرگز)  
۱۴۸- محمدرضا زاهد (زندان‌های کردکوی - بندرگز)  
۱۴۹- بهزاد زاهد (زندان‌های کردکوی - بندرگز)  
۱۵۰- نرگس شایسته (اعظم قوامی) (زندان‌های سپاه کرج - اوین - قزلحصار)  
۱۵۱- مهرزاد شیرینی (چریک فدایی) (زندان‌های سپاه - شهربانی سابق)  
۱۵۲- خسرو ضیائی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار - همدان)  
۱۵۳- عبدالله عبداللهی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)  
۱۵۴- علی عبدالحسین پور (زندان انزلی)  
۱۵۵- حسین فتحی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)  
۱۵۶- راضیه قدرتی (زندان‌های اوین - رشت)  
۱۵۷- کامران گرامی نژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۵۸- محمد محبی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۵۹- ثریا میرزابیگی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۶۰- امیر هوشنگ مشهدی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار - ارومیه)  
۱۶۱- شیرین نریمان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۶۲- کیومرث نوری (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - کمیته مشترک)  
۱۶۳- علی هاشمی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۱۶۴- میترا ابراهیمی (زندان اوین)  
۱۶۵- فریدون انوشه (زندان اهواز)  
۱۶۶- حسین اقبالی (زندان کارون اهواز)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۶۷- مسعود ابراهیم‌زاده (زندانی قائم شهر)  
۱۶۸- خندان بخشی (زندانی‌های اوین - قزلحصار)  
۱۶۹- لاله بخشی (زندانی اوین)  
۱۷۰- محمدحسن توکل (زندانی گلپایگان)  
۱۷۱- بابک تبریزی (زندانی تبریز)  
۱۷۲- یحیی جلالی (زندانی‌های کاخ - اوین - قزلحصار)  
۱۷۳- جواد جمشیدی (زندانی نکا مازندران)  
۱۷۴- منوچهر جنتی (زندانی اوین)  
۱۷۵- سیدعباس حسینی (زندانی‌های اوین - قزلحصار)  
۱۷۶- مجید خشنود (زندانی‌های اوین - قزلحصار)  
۱۷۷- مادر سونا دادگر (زندانی‌های اوین - قزلحصار)  
۱۷۸- فتح سبحانی (زندانی‌های اوین - کهریزک - زندانی سیاسی بعد از انتخابات ۸۸)  
۱۷۹- یحیی گل چشمه‌گنبد (زندانی‌های گرگان بهشهر - قزلحصار - گوهردشت)  
۱۸۰- صادق سیستانی (زندانی‌های گرگان - اوین)  
۱۸۱- صمد سلیمانیان (زندانی کارون اهواز)  
۱۸۲- صادق شجاعی (زندانی دستگرد اصفهان)  
۱۸۳- اکبر صفری (زندانی‌های اوین - دستگرد اصفهان)  
۱۸۴- شکور غفوری (زندانی‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۱۸۵- مجید لشکری (زندانی عادل آباد شیراز)  
۱۸۶- شکوفه مجد (زندانی‌های وکیل آباد مشهد - نیشابور)  
۱۸۷- اسماعیل میرشاهی (زندانی زهدان)  
۱۸۸- روح‌الله مشارزاده مهرابی (زندانی‌های کرمان - عادل آباد شیراز)  
۱۸۹- زهره معالمی (زندانی اوین)  
۱۹۰- میرمهران مؤمنی (زندانی تنکابن)  
۱۹۱- منصوره موسوی (زندانی دستگرد اصفهان)  
۱۹۲- سیدرحمان موسوی (زندانی‌های اوین - قزلحصار)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

۱۹۳- نسرين نسایی (زندان کارون اهواز)

۱۹۴- مهدی نوری (زندان اصفهان)

۱۹۵- حسین نیاکان (زندان‌های اوین - قزلحصار- سمنان)

۱۹۶- حبیب وجدانی (زندان‌های بندرعباس - قزلحصار)

۱۹۷- محمد

سلام دوست عزیز، نمی‌دانم همان بزرگواری هستی که چندماه لطف آشنایی با او را در سالن شش آموزشگاه، هنوز در خاطر دارم یا نه. در هر حال در صورت امکان امضای مرا تنها با نام محمد مرقوم بفرمایید. خواهش دیگر آنکه به دلایل که مجال بیان کردنشان نیست لازم می‌بینم که ایمیل مرا پس از دریافت ذخیره و پاک نمایید. تا همین جا هم به ایمنی نامه ارسال شده مطمئن نیستم. جدای از این و آنکه با حساسیتی از طرف رژیم نسبت به سوابقم و مسائل پس از زندان احساس می‌کنم، لازم به ذکر است که در داخل کشور به سر می‌برم، باین‌وجود چنانچه ضروری می‌بینید در معرفی دقیق‌تر بنده مجازید، اختیار با خودتان. با آرزوی پایداری- ارادتمند

۱۹۸- سیاوش احمدی مقدم (زندان اوین)

۱۹۹- مسعود ارسلانی (زندان‌های اصفهان - بندرعباس)

۲۰۰- اصغر اسماعیل‌زاده (زندان فومن)

۲۰۱- داریوش ایلدیری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)

۲۰۲- سیدجلال بهشتی (زندان تربت حیدریه)

۲۰۳- امیر برج خانی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)

۲۰۴- سیمین بورچی (زندان‌های اوین - قزلحصار)

۲۰۵- سعید پولادی (زندان تبریز)

۲۰۶- فرید جاویدان (زندان بندرعباس)

۲۰۷- فریده خلیفه (زندان اوین)

- ۲۰۸- غلامعلی رضاپورمیهن (زندان تبریز)
- ۲۰۹- رضا زردچینی (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - قزلحصار)
- ۲۱۰- منوچهر زرچین (زندان کمیته مشترک)
- ۲۱۱- میترا سعیدی سامانی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۲۱۲- بهروز شهریاری (زندان‌های کمیته مشترک - قصر- اوین)
- ۲۱۳- حسین صادقی (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)
- ۲۱۴- عباس طاهری (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - قزلحصار)
- ۲۱۵- احمد طاهری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۱۶- اسماعیل علی محمدی (زندان‌های سپاه میانه - تبریز)
- ۲۱۷- بهروز فرخی (زندان‌های سپاه - اندیمشک - یونسکو دزفول)
- ۲۱۸- عباس کربلایی (زندان ابهر)
- ۲۱۹- حسین کاظمی (زندان‌های جمشیدیه تهران - اوین)
- ۲۲۰- اکرم ملفوظی خیابانی (زندان‌های تبریز- بازداشتگاه سپاه)
- ۲۲۱- بتول ماجانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۲۲۲- بهروز نوری نیک (زندان اوین)
- ۲۲۳- داریوش هاشمی (زندان اوین)
- ۲۲۴- سعید هوشدار (زندان‌های رشت - گوهردشت - کرج)
- ۲۲۵- مصطفی احمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۲۲۶- ربابه برایی (زندان عادل آباد و زندان سپاه شیراز ۹)
- ۲۲۷- محمد باغبان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۲۲۸- محمدباقر ترک زبان (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۲۲۹- جمال خشنود (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - قزلحصار)
- ۲۳۰- عباس رضائی (زندان اوین)
- ۲۳۱- حسین زندگی (زندان اوین - زندان مراغه)
- ۲۳۲- کامران سقاء (زندان‌های آباده - کرمانشاه)
- ۲۳۳- رؤیا سپهرداد (زندان‌های سپاه - عادل آباد شیراز)

- ۲۳۴- علی سربازان (زندان اوین)  
۲۳۵- زری شایسته (زندان وکیل آباد مشهد)  
۲۳۶- محمود شرقی (زندان‌های سپاه بناب - مراغه - تبریز)  
۲۳۷- فرهاد شریعتی (زندان اوین)  
۲۳۸- علی صدیقی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۲۳۹- پرویز صادقی نژاد (زندان کارون اهواز)  
۲۴۰- نادر عباسی (زندان تبریز)  
۲۴۱- احمد فراهانی (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۲۴۲- علی فلاحی (زندان‌های اوین - دیزل آباد کرمانشاه)  
۲۴۳- صدیقه قدس (زندان سمنان)  
۲۴۴- رضا قائمی (زندان‌های عشرت آباد- سپاه تهران - ساحلی قم)  
۲۴۵- مسعود ... از ایران (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۲۴۶- پرهام ملیحی (زندان‌های عشرت آباد- ضداطلاعات سپاه- اوین- قزلحصار- گوهردشت)  
۲۴۷- عبدالله ناصری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۲۴۸- فاطمه نما (زندان کارون اهواز)  
۲۴۹- حجت‌الله بهبهانی (زندان‌های قزلحصار- ماهشهر)  
۲۵۰- فرزاد محمدپور (زندان ساری)  
۲۵۱- صلاح‌الدین شمامی (زندان‌های قزلحصار- اوین)  
۲۵۲- زهرا رزاز (زندان بجنورد)  
۲۵۳- سیف‌الله منیعه (زندان‌های اوین - قزلحصار- اوین - گوهردشت)  
۲۵۴- فرشته رحمتی (زندان قائمشهر)  
۲۵۵- بهروز اسلامی (زندان‌های ایلام - دیزل آباد کرمانشاه)  
۲۵۶- مریم صحرايي (زندان‌های قزلحصار- اوین)  
۲۵۷- علی زارعی (زندان‌های اوین - کمیته مشترک)  
۲۵۸- علیرضا وحیددستجردی (زندان اصفهان)  
۲۵۹- رضا صانعی (زندان عادل آباد شیراز)





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۲۶۰- جعفر تام (زندان گوهردشت)  
۲۶۱- دکتر لعیا روشن (زندان اوین)  
۲۶۲- الف طاهری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۲۶۳- سیدکمال کیا (زندان گوهردشت)  
۲۶۴- آنا اطرافی (زندان طالش)  
۲۶۵- ابوطالب عابدینی (زندان اوین)  
۲۶۶- خسرو خواجه‌نوری (زندان اوین)  
۲۶۷- احمد داریویی (زندان‌های همدان - دیزل آباد کرمانشاه)  
۲۶۸- سهیلا والی نژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۲۶۹- محسن ساری اصلانی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۲۷۰- سعید قدس (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۲۷۱- عباس نائیبیان (زندان اصفهان)  
۲۷۲- فاضل کوزانی (زندان‌های جمشیدیه - قزلحصار- گوهردشت)  
۲۷۳- کریم اکبری (زندان سمنان)  
۲۷۴- زهرا افشاری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۲۷۵- سیروس روشن (زندان‌های بابل - قائمشهر- آمل) محکوم به اعدام و در شب اعدام فرار نمود.  
۲۷۶- بهرام تحریری (زندان رشت)  
۲۷۷- فاطمه ساجدی (زندان رشت)  
۲۷۸- رحیم باب زاده (زندان‌های تبریز- بناب)  
۲۷۹- عزیز چوپانی (زندان تبریز)  
۲۸۰- علیرضا برازجانی زاده (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۲۸۱- نادر اسکندری (زندان‌های گوهردشت - اوین - قزلحصار)  
۲۸۲- صغرا شفیعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۲۸۳- احمدرضا خرم (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۲۸۴- علی سجادی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۲۸۵- سعید سعیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)



- ۲۸۶- محمود مسگری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۲۸۷- بیژن خداقلی (زندان کارون اهواز)  
۲۸۸- صولت شیخ نیا (زندان عادل آباد شیراز)  
۲۸۹- ارژنگ سهیلی (زندان تبریز)  
۲۹۰- راضیه طلوع شریفی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- نویسنده کتاب طلوع جاوید- خاطرات زندان**
- ۲۹۱- حسین عبدی (زندان‌های عشرت آباد- ملک آباد- وکیل آباد مشهد)  
۲۹۲- اشرف ترکپور (زندان اصفهان)  
۲۹۳- زهره رستگار مطلق (زندان‌های اوین - قزلحصار- وکیل آباد مشهد)  
۲۹۴- مه‌ری عمرانی (زندان‌های اوین - وکیل آباد مشهد)  
۲۹۵- بهرام صادقی گزنی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۲۹۶- معصومه شاه‌محمدی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۲۹۷- نصرالله مرن‌دی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۲۹۸- میرطاهر حسنین (زندان تبریز)  
۲۹۹- غلامرضا شمیرانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- نویسنده کتاب «آن ارجمندها» گزارش قتل‌عام در زندان اوین**
- ۳۰۰- ناصر باب‌الله (زندان‌های قائمشهر و ساری)  
۳۰۱- به‌رنگ سرخوش (اوین - سمنان)  
۳۰۲- محسن ابوطالبی (زندان دیزل آباد)  
۳۰۳- ماه منظر بخارایی (اوین)  
۳۰۴- علی‌اکبر بندعلی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۳۰۵- محمدعلی غیوری (زندان‌های شهربانی و سپاه ساری)  
۳۰۶- شعله گیوکی (زندان‌های قزلحصار- اوین)  
۳۰۷- اکبر لطفی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۳۰۸- مجید آقاجانی (زندان تبریز)  
۳۰۹- محسن زادشیر (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۳۱۰- رضا فلاحی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار- جمشیدیه)  
۳۱۱- رمضان فتحی (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۳۱۲- رضا باقری (زندان‌های قزلحصار- شاهرود- سمنان)  
۳۱۳- رضا شفیعی (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)  
۳۱۴- هادی (همایون) عابدی باخدا (زندان‌های اوین- قزلحصار- سلماس - صومعه‌سرا- رشت)  
۳۱۵- فرزین لطفی نیا (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۳۱۶- بهمن وحیدی (زندان‌های اردبیل - تبریز)  
۳۱۷- حمید بخارایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۳۱۸- خلیل محمد کلادره ائی (پارسایی) (زندان گوهردشت)  
۳۱۹- یزدان افشارپور (زندان اوین)  
۳۲۰- همایون باقری (زندان اوین)  
۳۲۱- طاهره پوررستم (زندان اوین)  
۳۲۲- ناصر سوداگری (زندان اوین)  
۳۲۳- باقر رئیس ساداتی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۳۲۴- ربابه مدبریان (زندان وکیل آباد مشهد)  
۳۲۵- بهرام تبریزی (زندان لاهیجان)  
۳۲۶- فضل‌الله نورانی (زندان‌های بابل - قزلحصار)  
۳۲۷- شکوه نصب موسوی (زندان اوین)  
۳۲۸- علیرضا خادمی (زندان اوین)  
۳۲۹- غلام مریدی (زندان‌های فسا اصطهبانات)  
۳۳۰- فرزانه عدالتیان (زندان اوین)  
۳۳۱- فلورا ابراهیمی (زندان اوین)  
۳۳۲- کسری حسینی (زندان‌های سپاه - اطلاعات زاهدان)  
۳۳۳- ماهرخ نامداری (زندان‌های اوین - مسجدسلیمان)  
۳۳۴- مجید کرباسی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۳۳۵- محمد بزرگزاده سندی (زندان رشت)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۳۳۶- مینا دوست زاده (زندان اوین)  
۳۳۷- اکبر آگین (زندان سپاه اصفهان)  
۳۳۸- زهره موسوی (زندان‌های اطلاعات خرم‌آباد- عادل آباد شیراز)  
۳۳۹- شاپور شفیعی (زندان‌های اصفهان - مسجدسلیمان - اندیمشک - شوشتر)  
۳۴۰- فاطمه بزرگی (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)  
۳۴۱- سیاوش توکلی (زندان سمنان)  
۳۴۲- پریسا سماواتی (زندان اوین)  
۳۴۳- مصیب رشیدی (زندان‌های نورآباد ممسنی - کازرون)  
۳۴۴- هما منصوریان طبائی (زندان‌های نورآباد ممسنی - عادل آباد شیراز)  
۳۴۵- مریم حاجیلویی مبتکر (زندان‌های قرچک ورامین - گوهردشت - اوین)  
۳۴۶- سحر نورافروز (زندان اوین)  
۳۴۷- عباس همایونی (زندان اوین)  
۳۴۸- دریا معاونی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۳۴۹- محمد سیدنژاد (زندان‌های بهبهان - قزلحصار)  
۳۵۰- جمشید علوی (زندان خوزستان)  
۳۵۱- ابوالقاسم عزیزی (زندان‌های سپاه و وکیل آباد مشهد- سپاه آمل)  
۳۵۲- محمد پذیرایی (زندان‌های انزلی - رشت - سپاه ماکو- ارومیه)  
۳۵۳- حسن محمودی (زندان اوین)  
۳۵۴- غلامعلی یاری (زندان‌های اوین - سپیدار اهواز- قصر)  
۳۵۵- مجتبی پیرهاشمی (زندان‌های گوهردشت - قزلحصار- اوین)  
۳۵۶- سعید احمدی (زندان اوین)  
۳۵۷- احمد سپهری (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۳۵۸- مجید اصلانی (زندان اوین)  
۳۵۹- فرهاد گیوه چیان (زندان گوهردشت)  
۳۶۰- حمید معاصر (زندان ارومیه)  
۳۶۱- جواد عبداللهی نیک (زندان‌های تبریز- زاهدان - مشهد)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۳۶۲- مه‌ری ملکی اصل (زندان تبریز)  
۳۶۳- محمد قاسمی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۳۶۴- رضا مرادی (زندان گچساران)  
۳۶۵- محمود ترکمن زاده (زندان کجویی ساری)  
۳۶۶- جمشید کهنسال (زندان‌های تنکابن - عباس‌آباد- نشتارود- سلمان شهر)  
۳۶۷- حسن پوربه‌اء الدینی زرنندی (زندان راور کرمان)  
۳۶۸- اصغر عباسیان (زندان دستگرد)  
۳۶۹- فهیمه کشنی (زندان سپاه کازرون - عادل آباد شیراز)  
۳۷۰- محمود اکبری (زندان بروجرد)  
۳۷۱- مرجان دهقان (زندان عادل آباد شیراز)  
۳۷۲- عشرت نجیب‌زاده (زندان عادل آباد شیراز)  
۳۷۳- فتانه محمدی (زندان‌های قزلحصار- خوی - سلماس - سمنان)  
۳۷۴- سعید زرین کوب (زندان بروجرد)  
۳۷۵- فیروز دانشگری (زندان اوین)  
۳۷۶- رسول تبریزی (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)  
۳۷۷- حمید قنواتی (زندان‌های میانکوه خوزستان - سپیدار اهواز)  
۳۷۸- فرخ حیدری (زندان‌های اوین - هتل اموات - دستگرد اصفهان)  
۳۷۹- مینا انتظاری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۳۸۰- داریوش علیزاده (زندان توحید اطلاعات)  
۳۸۱- شکرالله باستی (زندان‌های دادسرا و سپاه بهبهان)  
۳۸۲- صدیقه اکبری نژاد (زندان‌های دادسرا و سپاه بهبهان)  
۳۸۳- محمدامین نعیمی (زندان‌های کارون و سپیدار اهواز)  
۳۸۴- مسعود صادقیور (زندان کازرون شیراز)  
۳۸۵- فریبا زاهدانی (زندان کازرون شیراز)  
۳۸۶- ندا عقیلی (زندان‌های سپاه و عادل آباد شیراز)  
۳۸۷- سعید ب (زندان‌های فسا- اصطهبانات)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۳۸۸- حمیرا حسامی (زندان ساحلی قم)  
۳۸۹- حافظ میکیلابی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۳۹۰- لعیا مطلبی (زندان تبریز)  
۳۹۱- محبوبه بیات (زندان‌های همدان - زاهدان - اوین)  
۳۹۲- محمدرضا بختیاری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۳۹۳- حسین سیف‌الرعیی (زندان یزد)  
۳۹۴- سعید بحرینی (زندان‌های بهبهان - کارون اهواز- قزلحصار)  
۳۹۵- رحیم ارزانی (زندان‌های آبادان - ماهشهر- قزلحصار)  
۳۹۶- مسعود شهیدزاده (زندان اوین)  
۳۹۷- حسین صدری (زندان اوین)  
۳۹۸- سعید تاج مهر (کمپته مرکزی کرج)  
۳۹۹- صدرالله فلاحتی روشنت (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۴۰۰- لیلا قره‌گوزلو (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۴۰۱- المیرا واضحان (زندان اوین)  
۴۰۲- مجتبی اخوان (زندان وکیل آباد مشهد)  
۴۰۳- اسد اسدزاده (زندان‌های رستاخیر- شهربانی اردبیل)  
۴۰۴- سیدجعفر سیداحمدی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۴۰۵- مجتبی بلندمرتبه (زندان قزلحصار کرج)  
۴۰۶- محسن میر (زندان گوهردشت - قزلحصار)  
۴۰۷- بهمن نامدار (زندان سه پله - شهربانی اراک)  
۴۰۸- فاطمه عذرا مصباحی (زندان‌های تبریز و سراب)  
۴۰۹- امیر برومند (زندان بابلسر)  
۴۱۰- مهدی معماری (زندان اوین)  
۴۱۱- امان‌الله درویش (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - بندرماهشهر ناوا)  
۴۱۲- رقیه عزیزی (زندان‌های فومن و رشت)  
۴۱۳- مهری نعیمی (زندان‌های اوین - سپاه مشهد- وکیل آباد مشهد)



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۴۱۴- جواد پورمعلا (زندان‌های اهواز- شوشتر- دزفول - شیراز)
- ۴۱۵- محمد بهرامی فرید (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۱۶- حامد پیرا (زندان‌های سرپله اراک - شهربانی و سپاه)
- ۴۱۷- علیرضا متین تبار (زندان اوین)
- ۴۱۸- عباس بهرامی فرید (زندان اوین)
- ۴۱۹- قاسم بهرامی (زندان همدان)
- ۴۲۰- محمد مسعودی (زندان‌های سپاه بروجرد- اوین)
- ۴۲۱- علی رئوسان (زندان‌های کمیته و سپاه میان‌دوآب)
- ۴۲۲- مهدی درچه زاده (زندان دستگرد اصفهان)
- ۴۲۳- محمد ارگنجی (زندان سپاه تربت حیدریه)
- ۴۲۴- آیت فلاحی (زندان‌های اوین - قزلحصار- بندرماهشهر ناوا)
- ۴۲۵- عبدالرضا اقبالپور (زندان عادل آباد شیراز)
- ۴۲۶- نعمت فیروزی (زندان‌های اراک)
- ۴۲۷- احمد معلمی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار- اصفهان - بازداشتگاه عشرت آباد سپاه)
- ۴۲۸- مسعود نعمتی (زندان‌های جمشیدیه ۳۶۶- اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۴۲۹- رضا رشیدی (زندان‌های اهواز- تهران)
- ۴۳۰- سعید حیدری (زندان سپاه قروه)
- ۴۳۱- مجید حقیقیان (زندان‌های مرکزی سپاه و دستگرد اصفهان)
- ۴۳۲- نسرین ک (زندان‌های خوزستان)
- ۴۳۳- دارا ملکی (زندان گوهردشت)
- ۴۳۴- محمد صفا (زندان‌های اطلاعات سپاه - باغ کاشفی معروف به هتل - دستگرد اصفهان)
- ۴۳۵- سعید ن (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۳۶- سیما کامیار (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۴۳۷- احمد تاجگردون (زندان کرمان)
- ۴۳۸- پیمان حمزوی (زندان سپاه بندرعباس)
- ۴۳۹- شکرالله اقبالی (زندان رودسر)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۴۴۰- فرامرز حبیبی (زندان سپاه کرمانشاه)  
۴۴۱- برات ابودردا (زندان دستگرد اصفهان)  
۴۴۲- محمود حقیقت (زندان‌های خوی و ارومیه)  
۴۴۳- محمود ح (زندان مشهد)  
۴۴۴- مراد موسوی (زندان‌های خرم‌آباد- ملایر- اوین - عشرت آباد)  
۴۴۵- هادی لقمانی (زندان‌های اوین و قزلحصار)  
۴۴۶- مهران گرز (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۴۴۷- منصور کنگره (زندان‌های سپاه - سپیدار اهواز- اوین)  
۴۴۸- محمد کریمی راهجردی (زندان اوین)  
۴۴۹- محمد جوانمردی (زندان‌های سپاه اصفهان - قهدریجان - زرین‌شهر - مبارکه و فولادشهر)  
۴۵۰- حسن اورگنجی (زندان اطلاعات مشهد)  
۴۵۱- عباس پرامی (زندان اصفهان)  
۴۵۲- احد خوش‌باطن (زندان‌های اردبیل و تبریز)  
۴۵۳- ربابه افراز (زندان اردبیل)  
۴۵۴- خسرو جویانی (زندان اردبیل)  
۴۵۵- حسنعلی عباس زاده (زندان اوین)  
۴۵۶- حبیب ص. ک (زندان‌های گوهردشت - اوین)  
۴۵۷- وحید چیتگر (زندان گوهردشت)  
۴۵۸- ماهرو خطیب (زندان اوین)  
۴۵۹- حسن رجبی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۴۶۰- ابوالقاسم فولادوند (زندان گوهردشت)  
۴۶۱- مجید اسدی (زندان گوهردشت)  
۴۶۲- مهدی فراخی شاندیز (زندان مرکزی کرج)  
۶۳- محمد آشتیانی عراقی (زندان مرکزی کرج)  
۴۶۴- شیرزاد لرستانی (محکومیت ۲۲ سال)  
۴۶۵- رسول صالحی (محکومیت ۲۲ سال)



- ۴۶۶- رسول بانگین (محکومیت ۱۹ سال)  
۴۶۷- سعید محمدی (محکومیت ۱۹ سال)  
۴۶۸- سعید احمدزاده (محکومیت ۱۹ سال)  
۴۶۹- ولی تمدن (محکومیت ۱۹ سال)  
۴۷۰- بهمن بختیاری (محکومیت ۱۵ سال)  
۴۷۱- صادق الحسنی (محکومیت ۱۵ سال)  
۴۷۲- مازیار شرقی (محکومیت ۱۱ سال)  
۴۷۳- جاوید احمدی (محکومیت ۷ سال)  
۴۷۴- کاظم جعفری (محکومیت ۷ سال)  
۴۷۵- سهراب خسروی (محکومیت ۵ سال)  
۴۷۶- کاوه آهنگر (محکومیت ۴ سال)  
۴۷۷- مهرداد آرمان (زندان اوین)  
۴۷۸- احمد کافی (زندان اوین)  
۴۷۹- جعفر ظفری (زندان اوین)  
۴۸۰- علیرضا شقاقی (زندان اوین)  
۴۸۱- عزیز فروغی (زندان اوین)  
۴۸۲- حسن میلانی (زندان تبریز)  
۴۸۳- وحید خراسانی (زندان سمنان)  
۴۸۴- حسنعلی زارعی فرد (زندان اردبیل)  
۴۸۵- علیرضا پسررداری (زندان گوهردشت)  
۴۸۶- علیرضا صادقی (زندان تبریز)  
۴۸۷- سینا کاشانی (زندان کاشان)  
۴۸۸- ساسان زنده دل (زندان اوین)  
۴۸۹- میترا قمی (زندان لنگرود قم)  
۴۹۰- مهدی یزدی (زندان اوین)  
۴۹۱- سهیل رضایی (زندان اوین)

گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۴۹۲- حمیدرضا شیری (زندانبان گوهردشت)  
۴۹۳- علی تقوایی (زندانبان اوین)  
۴۹۴- محمد قومنی (زندانبان شفت)  
۴۹۵- هومن رهایی (زندانبان اوین)  
۴۹۶- زهره همدانی (زندانبان همدان)  
۴۹۷- فروغ لنگرودی (زندانبان لنگرود قم)  
۴۹۸- حسین پرتوی (زندانبان اوین)  
۴۹۹- پروین دامغانی (زندانبان لنگرود قم)  
۵۰۰- احمد میرزاجانی (زندانبان کاشان)  
۵۰۱- علی ب (زندانبان لنگرود)  
۵۰۲- حنیف فیاضی (زندانبان کرمانشاه)  
۵۰۳- محمود سرابی (زندانبان اوین)  
۵۰۴- محمد لطفی (زندانبان سمنان)  
۵۰۵- علی لطیفی (زندانبان اوین)  
۵۰۶- اکبر مهدوی (زندانبان‌های اوین - قزلحصار)  
۵۰۷- احمد رحیمی (زندانبان اوین)  
۵۰۸- آرش نامی (زندانبان اوین)  
۵۰۹- فروغ صالحی (زندانبان اوین)  
۵۱۰- اصغر نصرتی (زندانبان قم)  
۵۱۱- پیمان احمدی (زندانبان سمنان)  
۵۱۲- مریم جامی (زندانبان سمنان)  
۵۱۳- بابک خرم‌دین (زندانبان اوین)  
۵۱۴- علیرضا پورمند (زندانبان اوین)  
۵۱۵- ابراهیم احمدی (زندانبان دیزل آباد کرمانشاه)  
۵۱۶- کاوه عزیزی (زندانبان همدان)  
۵۱۷- هستی قمی (زندانبان قم)

- ۵۱۸- حیدر محمدی (زندان قزلحصار)  
۵۱۹- امین فاضل (زندان وکیل آباد مشهد)  
۵۲۰- مهدی حسنی (زندان تربت حیدریه)  
۵۲۱- زینت مؤمنی (زندان اوین)  
۵۲۲- سهیل عربی (زندانی دربند- تهران بزرگ)  
۵۲۳- امید ایرانخواه (محکومیت ۷سال)  
۵۲۴- باران بهرامی (محکومیت ۷سال)  
۵۲۵- سعید دوستی (زندان اوین)  
۵۲۶- بهمن عظیمی (زندان کمیته مرکزی)  
۵۲۷- سپهر رهایی (زندان اوین)  
۵۲۸- بهنام پوردانش (زندان اهواز)  
۵۲۹- محمد تصویری (زندان کازرون)  
۵۳۰- بهروز گندمانی (زندان سنندج)  
۵۳۱- بابک کمانگر (زندان اوین)  
۵۳۲- عبدالله عباسی (زندان مشهد)  
۵۳۳- شهاب نورانی (زندان یونسکو)  
۵۳۴- مالک علوی (زندان قزلحصار)  
۵۳۵- حسین آزادی (زندان دزفول)  
۵۳۶- محسن عظیمی (زندان اوین)  
۵۳۷- هوشنگ بیژنی (زندان اراک)  
۵۳۸- سهراب تدین (زندان گوهردشت)  
۵۳۹- شهربانو شازند (زندان دیزل آباد)  
۵۴۰- هادی جعفری (زندان اوین)  
۵۴۱- یاشار سولدوزی (زندان تبریز)  
۵۴۲- سیاوش شمس (زندان مسجدسلیمان)  
۵۴۳- احمد سفری (زندان دیزل آباد کرمانشاه)

گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۵۴۴- محسن باقری (زندان اوین)  
۵۴۵- فرزانه بیانی (زندان سمنان)  
۵۴۶- ریزعلی محمدی (زندان دهدشت)  
۵۴۷- طاهر وحیدی (زندان بروجن)  
۵۴۸- حسین پناهی (زندان اوین)  
۵۴۹- علی اخلاقی (زندان اوین)  
۵۵۰- جعفر تقی پور (زندان رامسر)  
۵۵۱- حمید شهریاری (زندان وکیل آباد مشهد)  
۵۵۲- سیاوش دانش‌پژوه (زندان اهواز)  
۵۵۳- ستاره تهرانی (زندان اوین)  
۵۵۴- علی عالی (زندان اوین)  
۵۵۵- علی تهرانی (زندان تبریز)  
۵۵۶- کامران حق‌پرست (زندان اوین)  
۵۵۷- عمو شعبان (زندان اوین)  
۵۵۸- منصور خسروی (زندان آبادان)  
۵۵۹- آرش فریدونی (زندان اوین)  
۵۶۰- مرتضی دانش (زندان اوین)  
۵۶۱- بهناز کاویانی (زندان اوین)  
۵۶۲- بهزاد خسروی (زندان اوین)  
۵۶۳- مجید مشرف (زندان اوین)  
۵۶۴- فرهاد از تهران (زندان اوین)  
۵۶۵- عبدی هزارخانی (زندان اوین)  
۵۶۶- مجتبی ربیعی (زندان‌های اوین - قم)  
۵۶۷- رمضانعلی رعیت‌پرور (زندان‌های قائمشهر - ساری)  
۵۶۸- رقیه زارعی (زندان‌های شیراز - قم - اوین - قزلحصار)  
۵۶۹- فرید فلاحی (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - قزلحصار)

- ۵۷۰- مهدی امیری (زندان اوین)  
۵۷۱- مسعود خواجهلی (زندان شهرکرد)  
۵۷۲- صفر فرهی (زندان عادل آباد شیراز)  
۵۷۳- نادر مددزاده (زندان کمیته)  
۵۷۴- مجتبی روزبهانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۵۷۵- علی اکبر نیک‌بخت سروستانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۵۷۶- رضا کشاورز (زندان‌های مختلف اصفهان)  
۵۷۷- زینب کرمابلادی (زندان اوین)  
۵۷۸- فردین عسگری (زندان عباس‌آباد بهشهر)  
۵۷۹- علی راديفر (زندان‌های ساری و بهشهر)  
۵۸۰- توفیق عقیلی (زندان بویه گرگان)  
۵۸۱- محمد حسامی (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - اوین)  
۵۸۲- چنگیز نیکوکار (زندان اوین)  
۵۸۳- محمد ادیبی (زندان اوین)  
۵۸۴- حمید الف (زندان اوین)  
۵۸۵- محمود ممبینی (زندان دزفول)  
۵۸۶- صفیه سعیدا (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۵۸۷- فریق لهونی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۵۸۸- بهروز جوادی (زندان اوین)  
۵۸۹- محمد اکبری (زندان تبریز)  
۵۹۰- حسن حسنی (زندان دستگرد اصفهان)  
۵۹۱- مجید اخلاقی (زندان‌های آستانه اشرفیه - مالک اشتر لاهیجان)  
۵۹۲- سیروس ساجدی آبکنار (زندان رشت)  
۵۹۳- نعمت دستان (زندان‌های رشت - اوین - قزلحصار - گوهردشت)  
۵۹۴- بهرام رستمی (زندان‌های صومعه سرا - قزلحصار - اوین)  
۵۹۵- علی باقری (زندان انزلی - اوین)

گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۵۹۶- مصطفی سلیمانی (زندانی اوین)  
۵۹۷- محمد ثابت رفتار (زندانی اوین)  
۵۹۸- نادر مرادی (زندانی اوین)  
۵۹۹- نادر درگاهی (زندانی ارومیه)  
۶۰۰- فرید حسن‌زاده (زندانی‌های شهربانی بند سیاسی و تپه نادری اردبیل)  
۶۰۱- علی اکبر یکتاجباری فومنی (زندانی سمنان)  
۶۰۲- مقداد میثاقی (محکومیت ۱۹ سال)  
۶۰۳- مهدی قوشچی (محکومیت ۱۱ سال)  
۶۰۴- فرهاد پارسا (محکومیت ۱۰ سال)  
۶۰۵- اشکان شکاری (محکومیت ۳ سال)  
۶۰۶- پدram اصغری (زندانی وکیل آباد مشهد)  
۶۰۷- شهاب بختیاری (زندانی اصفهان)  
۶۰۸- مرادعلی گرامی‌پور (زندانی کرمانشاه)  
۶۰۹- محسن پرویزی (زندانی اوین)  
۶۱۰- رحیم آزاد (زندانی اصفهان)  
۶۱۱- محمد حجتی (زندانی‌های کازرون - ایلام - عادل آباد شیراز)  
۶۱۲- اکرم رحیمی (زندانی اوین)  
۶۱۳- آرزو معینی (زندانی‌های اوین - قزلحصار)  
۶۱۴- جواد امینی نیا (زندانی‌های اوین - گوهردشت)  
۶۱۵- آزاد رضایی (زندانی‌های اوین - مینودشت)  
۶۱۶- شهاب درخشانیان (زندانی ساری)  
۶۱۷- شهین اصغری راد (زندانی‌های رشت - تبریز)  
۶۱۸- اسماعیل حضرتی (زندانی در گیلان)  
۶۱۹- آسیه نیکومنش (زندانی قزلحصار)  
۶۲۰- احمدرضا بهنودی (زندانی در گیلان)  
۶۲۱- احترام توکل نژاد (زندانی در گیلان)

- ۶۲۲- عالیہ قلیزاده (زندان در گیلان)  
۶۲۳- مصطفی نیک پندار (زندان در گیلان)  
۶۲۴- عبدالله بصیری (زندان تبریز)  
۶۲۵- حسین فیض (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۶۲۶- هاشم قوامی زاده (زندان اوین)  
۶۲۷- حوریه شمیرانی (زندان اوین)  
۶۲۸- رضا باستانی (زندان‌های میاندوآب - تبریز)  
۶۲۹- فریبا عمادی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۶۳۰- مجتبی قطبی (زندان الیگودرز)  
۶۳۱- هوشنگ عابدی (زندان شیراز)  
۶۳۲- مسعود عرب چوپدار (زندان‌های گوهردشت - قزلحصار)  
۶۳۳- مصطفی خادم الرضا (زندان مشهد)  
۶۳۴- احدرضا بابایی چشمه کیودی (زندان‌های رجایی شهر- دیزل آباد کرمانشاه)  
۶۳۵- سعید خدایی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۶۳۶- داوود پهلوان باقری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۶۳۷- علی جوادی (زندان‌های ساری - سپاه قائمشهر)  
۶۳۸- مهدی شریفی (زندان گوهردشت)  
۶۳۹- زهرا فیروزان (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۶۴۰- نسرین فیض (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۶۴۱- عبدالرسول ابراهیمیان دهکردی (زندان‌های ارومیه - خوی)  
۶۴۲- مجید صاحب‌جمع (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۶۴۳- اصغر مهدیزاده (زندان‌های تهران - کرج - صومعه سرا- فومن - رشت)  
۶۴۴- اسدالله نبوی چاشمی (زندان‌های سمنان - اوین ۲۰۹)  
۶۴۵- اکبر شفقت (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۶۴۶- حسن ظریف ناظریان (زندان‌های قزلحصار- اوین)  
نویسنده کتاب رمز ماندگاری - خاطرات زندان

- ۶۴۷- حیدر یوسفلی (زندان‌های اوین - قزلحصار- کمیته مشترک - گوهردشت)
- ۶۴۸- محمد راپوتام (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۴۹- محمد زند (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۵۰- اکبر صمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۶۵۱- حسن اشرفیان (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۵۲- محمدرحیم تقی پور (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۵۳- اصغر معینی کربکندی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۶۵۴- مجتبی اخگر (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۶۵۵- محمد سرخیلی (زندان‌های اوین - گوهردشت)
- ۶۵۶- مریم حسن شیشه بر (زندان اوین)
- ۶۵۷- خدیجه (مریم) عرب مشاعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۶۵۸- مریم دلفی (زندان‌های اهواز- زاهدان)
- ۶۵۹- شهلا احسانی ناطق (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۶۶۰- میترا ایلخانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۶۶۱- ملیحه امینی (زندان اوین)
- ۶۶۲- ایران (مهین) بیرانوند (زندان‌های اندیمشک - دزفول)
- ۶۶۳- عالمتاج محمودی (زندان اوین)
- ۶۶۴- مهشید رستمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۶۶۵- علی ابریشم کار (زندان‌های کارون - اهواز)
- ۶۶۶- مسعود ابوبی راد (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت - بابل)
- ۶۶۷- ابدال اسدی (زندان‌های مسجدسلیمان - شوشتر- گوهردشت - قزلحصار- اوین - اهواز)
- ۶۶۸- هادی اسکندری (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت - اوین)
- ۶۶۹- نادر اعتمادی (زندان‌های قزلحصار- ساوه)
- ۶۷۰- غلامرضا آئین جمشید (زندان‌های تبریز- ارومیه)
- ۶۷۱- احمدرضا بابایی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۶۷۲- غلامرضا بشارت (زندان‌های قزلحصار- ماهشهر)



- ۶۷۳- سعید بن‌زاده امیرخیزی (زندان اوین)  
۶۷۴- غلامعلی بیرقدار (زندان‌های وکیل آباد مشهد- اوین)  
۶۷۵- اکبر بیگدلی (زندان‌های زنجان - اوین)  
۶۷۶- حسین پایدارآرانی (زندان کاشان)  
۶۷۷- رمضان پایکار (زندان آمل)  
۶۷۸- عباس ترابی (زندان‌های زاهدان - اوین - قزلحصار)  
۶۷۹- مسعود جوادزاده (زندان‌های رشت - گوهردشت کرج)  
۶۸۰- مجتبی حسینی (زندان‌های کمیته مشترک - ارومیه - اوین)  
۶۸۱- حمید خزایی (زندان اوین)  
۶۸۲- فرامرز رمضان نیا (زندان‌های گوهردشت - بابل - ساری)  
۶۸۳- عادل سعادت‌مند (زندان همدان)  
۶۸۴- عنایت سهرابی (زندان‌های ایلام - دیزل آباد کرمانشاه - زندان ساحلی قم)  
۶۸۵- محمدعلی سیف (زندان نهاوند)  
۶۸۶- علی شمس‌افضلی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۶۸۷- محمدصادق صادقی اردستانی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۶۸۸- غلامحسین گودرزی (زندان‌های بروجرد- خرم آباد)  
۶۸۹- حمید گودرزی (زندان اوین - اهواز)  
۶۹۰- اسماعیل مرادمند (زندان کرمان)  
۶۹۱- یحیی مکوندی (زندان‌های قزلحصار- اوین - گوهردشت - سپاه)  
۶۹۲- محمدحسن مؤذن (زندان‌های قزلحصار- بهبهان)  
۶۹۳- نصرت‌الله علیمرادی (زندان‌های رامسر- نشتارود- مازندران)  
۶۹۴- بهروز سوری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۶۹۵- آزادعلی حاجیلویی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۶۹۶- حجت ضابطی (زندان‌های وکیل آباد مشهد)  
۶۹۷- آذر منافی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۶۹۸- رحیم مهاجر (زندان‌های زنجان - تبریز)

- ۶۹۹- مظفر بابانیا (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۷۰۰- مهدی بهادری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت - وکیل آباد مشهد)  
۷۰۱- نسرین عبدی (زندان بروجرد)  
۷۰۲- خسرو ملک زاده (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۷۰۳- فضل‌الله مظاهر (زندان سمنان)  
۷۰۴- غلامرضا قهرمانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۷۰۵- مریم جوان (زندان وکیل آباد مشهد)  
۷۰۶- حسین فارسی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
**نویسنده کتاب یک کهکشان ستاره - خاطرات زندان**  
۷۰۷- طاهر مجیدی (زندان ایلام)  
۷۰۸- محمود رویایی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
**نویسنده ۵ جلد کتاب آفتابکاران - خاطرات زندان**  
۷۰۹- طاهره محمدیان (زندان دستگرد اصفهان)  
۷۱۰- آذر آحادی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۷۱۱- پروین پوراقبال (زندان اوین)  
۷۱۲- عاتقه رضویان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۷۱۳- مریم رضانی (زندان‌های ساری - آمل)  
۷۱۴- حلیمه زاهد (زندان‌های گرگان - کردکوی - بندرگز)  
۷۱۵- زهرا سراج (زندان‌های قصرشیرین - گرگان)  
۷۱۶- فاطمه حسن شیشه بر (زندان اوین)  
۷۱۷- زهرا قاسمی (زندان خرم آباد)  
۷۱۸- لیلا قنبری (زندان‌های دیزل آباد کرمانشاه - ایلام)  
۷۱۹- زینت مجیدی (زندان نوشهر)  
۷۲۰- فاطمه محمدطاهرنجار (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۷۲۱- علی ابوالفتحی (زندان‌های بروجرد- خرم آباد)  
۷۲۲- اسدالله بهرامی (زندان‌های عشرت آباد- اوین)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۷۲۳- مسعود امیرپناهی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۷۲۴- غلامرضا جلال (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۷۲۵- حمید طاهری (زندان تبریز)
- ۷۲۶- عبدالمالک بارانی (زندان‌های ایرانشهر- زاهدان)
- ۷۲۷- صغری خانمحمدی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۷۲۸- شهربانو فسنگری (زندان سیزوار)
- ۷۲۹- سیمین خوشنویس طرقله (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۷۳۰- هما محمود حکیمی (زندان اوین)
- ۷۳۱- خاتون بنی مهدی دهکردی (زندان دستگرد اصفهان)
- ۷۳۲- نجاح جواهری (زندان اوین)
- ۷۳۳- اعظم فاطمی (زندان ساوه)
- ۷۳۴- کلثوم اشهد (زندان سمنان)
- ۷۳۵- عذرا خزایی (زندان‌های اوین - خوی)
- ۷۳۶- محبوبه پورنقی (زندان ملایر)
- ۷۳۷- زهرا گنجشکی (زندان بابل)
- ۷۳۸- حسنی منصوری (زندان‌های اصفهان - فومن)
- ۷۳۹- طاهره شاکری (زندان‌های قزلحصار- سمنان - شاهرود)
- ۷۴۰- شمسی روشنایی (زندان اوین)
- ۷۴۱- نرگس شفیعی بوشهر (زندان قزوین)
- ۷۴۲- عاصفه مهدیزاده (زندان‌های رشت - تبریز)
- ۷۴۳- زهرا دخت مسرور (زندان رشت)
- ۷۴۴- فیروزه صداقت (زندان اوین - قزلحصار)
- ۷۴۵- منیژه علیاری (زندان اوین)
- ۷۴۶- فرشته نبئی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۴۷- فریده گودرزی (زندان‌های همدان - نهاوند)
- ۷۴۸- ابوالفضل محزون (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت - قزوین)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۷۴۹- اشرف آذرنگی (زندان تبریز)  
۷۵۰- محبوبه توسلی (زندان قزلحصار)  
۷۵۱- مریم حاج خانیان (زندان‌های بابل - اوین قزلحصار)  
۷۵۲- ناهید سعادت (زندان تبریز)  
۷۵۳- شهرزاد علوی (زندان اوین)  
۷۵۴- اکرم جباری (زندان قزوین)  
۷۵۵- اکبر کاظمی (زندان‌های اوین - قزلحصار- لاهیجان)  
۷۵۶- مهدی عبدالرحیمی (زندان تبریز)  
۷۵۷- سعید رجایی‌پور (زندان‌های آستارا- انزلی - طوالش - رشت)  
۷۵۸- اسماعیل تقی‌پور (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۷۵۹- حسین ناظم بکایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۷۶۰- رضا حسن‌پور (زندان وکیل آباد مشهد)  
۷۶۱- بابک حسامی (زندان‌های نقده - ارومیه)  
۷۶۲- صادق چوبک (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۷۶۳- یاور اکبری (زندان کارون اهواز)  
۷۶۴- رامین تهرانی (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۷۶۵- سالار نجمی (زندان سپاه همدان)  
۷۶۶- بهار رضائی (زندان رشت)  
۷۶۷- امیر کمالی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۷۶۸- نادره سلماسی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۷۶۹- رامین خبازان (اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۷۷۰- حسین توحیدی (زندان اوین)  
۷۷۱- یونس یوسفیان (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۷۷۲- فرزین حاتمی (زندان‌های کازرون - عادل آباد شیراز)  
۷۷۳- کتایون حاتمی (زندان سپاه شیراز)  
۷۷۴- ابوالفضل بیهقی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)



- ۷۷۵- ستاره قویدل (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۷۶- آرش احمدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۷۷- فرهاد دلکش (زندان اوین)
- ۷۷۸- کاوه حمیدی (زندان‌های تبریز- ارومیه)
- ۷۷۹- مهین فتحی (زندان عادل آباد شیراز)
- ۷۸۰- سیاوش صالح (محکومیت ۹ سال)
- ۷۸۱- مهری حاجی نژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- نویسنده کتاب آخرین خنده لیلا- خاطرات زندان**
- ۷۸۲- متین کریم (زندان جهانبانی - اوین)
- نویسنده کتاب نبردی برای همه - خاطرات زندان**
- ۷۸۳- بهشته مبصری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۸۴- فتنه عوض پور (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۸۵- زهرا همدانی (زندان اوین)
- ۷۸۶- زهره کامیاب شریفی (زندان قزلحصار- اوین)
- ۷۸۷- مرضیه نوری مهربانی (زندان‌های اوین - دیزل آباد کرمانشاه)
- ۷۸۸- طیبه وحدت نیا (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۸۹- مهری علیقلی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۹۰- پوران نائبی (زندان‌های باغ جهانبانی - قزلحصار- اوین - واحد مسکونی)
- ۷۹۱- نجمه حاج حیدری (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۷۹۲- فروغ گلستان (زندان بافت کرمان)
- نویسنده کتاب راز شب - خاطرات زندان**
- ۷۹۳- اعظم حاج حیدری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- نویسنده کتاب بهای انسان بودن - خاطرات زندان**
- ۷۹۴- مهین لطیف (زندان اوین)
- نویسنده کتاب اگر دیوارها لب می‌گشودند- خاطرات زندان**
- ۷۹۵- ملیحه مقدم (زندان‌های اوین - قزلحصار)



- نویسنده کتاب کرانه حقیقی یک رویا- خاطرات زندان  
۷۹۶- هنگامه حاجی حسن (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- نویسنده کتاب چشم در چشم هیولا- خاطرات زندان  
۷۹۷- هما جابری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- نویسنده کتاب مجمع‌الجزایر رنج - خاطرات زندان  
۷۹۸- مژگان کوبی (زندان ساری)  
۷۹۹- مه‌ری سعادت (زندان تبریز)  
۸۰۰- خدیجه هادیلو (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۰۱- کبری یزدیان آزاد (زندان اوین)  
۸۰۲- کبری میرباقری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۰۳- بهرام جنت صادقی (زندان رامسر- تنکابن)  
۸۰۴- نصرت جوادی (زندان کرمان)  
۸۰۵- مکیه جهانبخش (زندان بهبهان - قزلحصار)  
۸۰۶- علیرضا حاتمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۸۰۷- اعظم نیاکان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۰۸- زهرا ربیعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۰۹- معصومه شهسوارحسینی (زندان اوین)  
۸۱۰- مهناز صمدی (زندان اوین)  
۸۱۱- مریم قانع (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۱۲- حمیرا واضحان (زندان‌های اوین - قصر- قزلحصار)  
۸۱۳- عذرا گنجیان (زندان ساری)  
۸۱۴- زهرا گودرزی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۸۱۵- سعید مختاری (زندان‌های ماهشهر- اوین - قزلحصار)  
۸۱۶- محمدمهدی مرشدی (زندان‌های سیرجان - کرمان)  
۸۱۷- فرشته مصلحی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۱۸- معصومه یزدانی (زندان‌های رشت - اوین - قزلحصار)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۸۱۹- شهریار میرزائیان (زندان وکیل آباد مشهد)  
۸۲۰- هاشم میرعالی (زندان ملایر)  
۸۲۱- نیر نسبی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۸۲۲- مریم متولی (زندان قائمشهر)  
۸۲۳- راضیه شهیدزاده (زندان‌های اصفهان - اهواز- آبادان)  
۸۲۴- رحمان محمدجانپور (زندان بابل)  
۸۲۵- نسرین یونسی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۸۲۶- محسن تاج‌الدین (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۲۷- مهدی حسینی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۲۸- اکرم فرجی (زندان‌های اراک - سنندج)  
۸۲۹- محمدحسین قاسمی پناهی (زندان تبریز)  
چند ساعت قبل از اعدام فرار کردم.  
۸۳۰- مریم کاوانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۳۱- خدیجه برهانی (زندان قزوین)  
۸۳۲- پرشنگ خلیقی (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۸۳۳- احمدرضا الفت (زندان عادل آباد شیراز)  
۸۳۴- علی اصغر طیاری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۳۵- حسین طیارزاده (زندان قزوین)  
۸۳۶- رمضانعلی نیک روش (زندان‌های رشت - اوین)  
۸۳۷- ثریا یزدان سپاس (زندان اوین)  
۸۳۸- علیرضا گرجی (زندان دزفول)  
۸۳۹- خسرو امیری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۸۴۰- موسی ایزکیان (زندان‌های رامسر- شهنسوار)  
۸۴۱- یوسف نبی پور (زندان‌های قائمشهر- ساری)  
۸۴۲- عباس شیدایی (زندان رشت)  
۸۴۳- غلامعلی چیت ساز (زندان بازداشتگاه شیراز)



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۸۴۴- مسعود راتبی (زندان‌های اوین - دستگرد اصفهان)  
۸۴۵- مرتضی رضوی (زندان سپاه بهشهر)  
۸۴۶- شهناز سعیدی (زندان اوین)  
۸۴۷- فرح شیبانی (زندان عادل آباد شیراز)  
۸۴۸- علی شیرگاهی (زندان ارومیه)  
۸۴۹- فریبا شیروانیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۵۰- فرهاد صدقاتی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۸۵۱- بهمن عابدی (زندان صومعه سرا)  
۸۵۲- محمدرضا فلاحتی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۸۵۳- محسن معصومی (زندان‌های اوین - اصفهان - اراک)  
۸۵۴- کریم قریشی (زندان ارومیه)  
۸۵۵- سیدمصطفی کاشانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۸۵۶- رسول کرمی (زندان قزوین)  
۸۵۷- منیژه کشمیری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۵۸- فرح مبصری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۵۹- هدایت محمدی (زندان‌های شیراز- بهبهان - قزلحصار)  
۸۶۰- غلامحسین مزروعی (زندان اصفهان)  
۸۶۱- هادی نصیری (زندان سمنان)  
۸۶۲- حمیدرضا نصری قجری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۶۳- مریم نوجوان آلمانقدیم (زندان تبریز)  
۸۶۴- سعید وزیری (زندان سمنان)  
۸۶۵- مهدی حاج حسینی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۶۶- بهمن صالحی (زندان لاهیجان)  
۸۶۷- اردشیر صحت (زندان‌های تبریز- اردبیل)  
۸۶۸- مهدی فرزاد (زندان دستگرد اصفهان)  
۸۶۹- مجید نوروزی (زندان‌های اوین - گوهردشت)



- ۸۷۰- عاتقه جلالیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۷۱- ابراهیم حائری (زندان اوین)  
۸۷۲- ربابه حقگو (زندان‌های رشت - رودبار- اوین - قزلحصار)  
۸۷۳- احمد رهبر (زندان‌های رشت - لاهیجان - آستانه اشرفیه)  
۸۷۴- مریم صادقی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۷۵- منیر صراحتی (زندان بابل)  
۸۷۶- هدایت علوی (زندان‌های اهواز- ماهشهر)  
۸۷۷- نسرین مژده (زندان‌های قزلحصار- اوین)  
۸۷۸- طیبه مسیح (زندان‌های یزد- اوین)  
۸۷۹- پرویز مصفا (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)  
۸۸۰- پروین اسدی (زندان‌های اوین - قزلحصار- زنجان)  
۸۸۱- محمد عمرانی (زندان‌های عادل آباد شیراز- کرمان)  
۸۸۲- فهیمه بوداگی (زندان‌های قائمشهر- ساری)  
۸۸۳- عبدالرسول حبیب اخیاری (زندان دستگرد اصفهان)  
۸۸۴- علی اصغر اکبرنیا (زندان‌های بابل - گوهردشت)  
۸۸۵- اکرم ایمانی (زندان قزلحصار)  
۸۸۶- مریم آزاد (زندان‌های اوین - گوهردشت - وکیل آباد مشهد- سمنان)  
۸۸۷- مسعود پویان مهر (زندان رودسر)  
۸۸۸- معصومه ترابی (زندان‌های اوین - رودسر- بهشهر- بندرگز)  
۸۸۹- نعمیه حاج حسینی فرد (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۸۹۰- زهرا خادمی (زندان گلپایگان)  
۸۹۱- افسر ساعتچی (زندان لاهیجان)  
۸۹۲- حمیدرضا صدردهقانی (زندان‌های لاهیجان - رشت - انزلی)  
۸۹۳- زینب صفایی (زندان‌های قزلحصار- اوین)  
۸۹۴- ناهید طاهری (زندان همدان)  
۸۹۵- محمدحسن لقمانی (زندان شیراز)

گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۸۹۶- سیما لولاکی (زندان کرمان)  
۸۹۷- مرتضی هاشمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۸۹۸- صدیقه بویری (زندان اهواز)  
۸۹۹- جلال خورسندی (زندان‌های آستانه اشرفیه - لاهیجان)  
۹۰۰- حسین شادلو (زندان جمشیدیه تهران)  
۹۰۱- محمدحسن پناهی (زندان بروجرد)  
۹۰۲- احمدعلی کاسبان (زندان‌های ورامین - گرمسار - سمنان - دماوند)  
۹۰۳- نسرین نوذری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۹۰۴- رضا ویسی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)  
۹۰۵- حمیدرضا مداح (زندان‌های سمنان - اوین - دامغان)  
۹۰۶- شهریار فعلی پور (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۹۰۷- صدرالله اعتدالی (زندان‌های بهبهان - گچساران - شیراز)  
۹۰۸- فهیمه فدایی (زندان شهرکرد)  
۹۰۹- حسن بشارتی (زندان‌های تبریز - اردبیل)  
۹۱۰- جمشید بهمنی (زندان‌های قزلحصار - ماهشهر)  
۹۱۱- محمدجعفر پسندیده (زندان‌های رشت - اوین - قزلحصار)  
۹۱۲- محسن حاجیان (زندان اوین)  
۹۱۳- سیدوحید دانشور (زندان‌های شاهرود - سمنان)  
۹۱۴- حجت‌الدین رضائی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۹۱۵- ماندانا روستایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۹۱۶- مرضیه السادات صالحی (زندان‌های میانکوه - بهبهان)  
۹۱۷- ویدا صالحی (زندان‌های گچساران - بهبهان)  
۹۱۸- کاملیا فتاپور (زندان دستگرد اصفهان)  
۹۱۹- پروین مداح (زندان اوین)  
۹۲۰- همایون منجمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۹۲۱- مهران نیک سیر (زندان گرگان)

- ۹۲۲- احمد هوشی (زندان تبریز)  
۹۲۳- زینب توکلی (زندان بابل)  
۹۲۴- اقدس حسنی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۹۲۵- مجید خورسندی آستانه (زندان لاهیجان)  
۹۲۶- طاهره بازرگان (زندان‌های عشرت آباد- جمشیدیه - اوین)  
۹۲۷- محمدرضا رحیمی کهکی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۹۲۸- معصومه رضایی دیزجی (زندان ارومیه)  
۹۲۹- علیرضا غلامی برم کوهی (زندان قزوین)  
۹۳۰- محمد فرمانی (زندان کچویی کرج)  
۹۳۱- احمد فرهمندیان (زندان‌های گچساران - شیراز- بهبهان)  
۹۳۲- حبیب الله‌دادی گودرزی (زندان اوین)  
۹۳۳- کرمعلی مختاری (زندان باغ جهانبانی)  
۹۳۴- مریم مقصودی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۹۳۵- تقی باغداردلگشا (زندان‌های بابل - مشهد)  
۹۳۶- فرشته مجاهدنیا (زندان دیزل‌آباد کرمانشاه)  
۹۳۷- شهین رنجبر (زندان تبریز)  
۹۳۸- فاطمه رضایی کوچکسرای (زندان بابل)  
۹۳۹- عادل پورجعفر (زندان‌های رضوانشهر- هشتر طوالش)  
۹۴۰- علی سرابی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار- مشهد- بجنورد)  
۹۴۱- حجت ابراهیمی (زندان‌های اوین - تبریز)  
۹۴۲- مصطفی آسیفی (زندان‌های قائمشهر- ساری)  
۹۴۳- محمدعلی حقگو (زندان‌های رشت - چالوس - هشتر طوالش)  
۹۴۴- محمدرضا خزایی (زندان ساری)  
۹۴۵- جلیل فرقانی (زندان اوین)  
۹۴۶- علی اکبر قربانلی (زندان‌های اوین - قزلحصار- ساوه)  
۹۴۷- محمود لطیفی (زندان‌های بابل - اوین - قزلحصار- گوهردشت)

گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۹۴۸- رحمت محبی (زندان جمشیدیه تهران)  
۹۴۹- مسعود مودت (زندان‌های بهبهان - میانکوه)  
۹۵۰- بشیر اکبریان (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۹۵۱- طاهر احمدخان بیگی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۹۵۲- جمیله غلامی (زندان قوچان)  
۹۵۳- پروانه لطیف (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۹۵۴- حبیب ابراهیمی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۹۵۵- احمد پاکنهاد (زندان لاهیجان)  
۹۵۶- اسماعیل جامع بالانی (زندان‌های رودسر- قزلحصار- اوین)  
۹۵۷- فرحناز جدیدیان (زندان‌های وکیل آباد مشهد- قوچان)  
۹۵۸- اسد حدادی (زندان کرمان)  
۹۵۹- سیمین سامانی (زندان مسجدسلیمان)  
۹۶۰- طیبه شاه کرمی (زندان خرم آباد)  
۹۶۱- شهریار علیشاه علی (زندان اوین)  
۹۶۲- زهرا احمدی (زندان لنگرود)  
۹۶۳- احمد اسماعیل پور (زندان آمل)  
۹۶۴- ناصر سلیمانی (زندان‌های گوهردشت - اوین - عادل آباد شیراز)  
۹۶۵- محمدتقی صالحپور (زندان تبریز)  
۹۶۶- معصومه عطاریان خسروشاهی (زندان تبریز)  
۹۶۷- سعید علی پناهی (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۹۶۸- مه‌ری فائقی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۹۶۹- داریوش کیوانی (زندان‌های شهرکرد- اصفهان)  
۹۷۰- محمدرضا محمدزاده (زندان ارومیه)  
۹۷۱- سیدضیا میرحسینی مقدم (زندان‌های لاهیجان - رشت)  
۹۷۲- عزت الله ماسوری (زندان خرم آباد)  
۹۷۳- فریدون اکبری (زندان عادل آباد شیراز)



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۹۷۴- جمال ناطقی (زندان بابل)
- ۹۷۵- عبدالحمید امامی (زندان‌های اوین - بندرگز - گرگان - ساری)
- ۹۷۶- رضا وجدانی وحید (زندان همدان)
- ۹۷۷- مینا وطنی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت - ساری)
- ۹۷۸- محمدحسن تدین (زندان زنجان)
- ۹۷۹- شمسی آنجفی (زندان‌های اراک - سنندج)
- ۹۸۰- علی اوسط حاج اسماعیلی (زندان‌های شاهرود - سمنان)
- ۹۸۱- سعیده ربیعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۸۲- طاهره سلامی (زندان‌های اوین - کمیته مشترک تهران)
- ۹۸۳- شکرالله ربیعی (زندان قزلحصار - کارون اهواز - ماهشهر)
- ۹۸۴- صمد تاج محجل (زندان تبریز)
- ۹۸۵- حکیمه کریمی (زندان‌های اصفهان - اوین)
- ۹۸۶- عبدالرزاق حاجی بدلی (زندان مراغه)
- ۹۸۷- فرخ فرهنگیان (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۹۸۸- مه‌ری جواهریان (زندان‌های عشرت آباد تهران - بابل - گرگان)
- ۹۸۹- قاسم یزدانی (زندان شهربانی تهران)
- ۹۹۰- شهناز محمدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۹۹۱- فاطمه حامدخراسانی (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۹۹۲- مسعود همتی (زندان سمنان)
- ۹۹۳- رضا هراتیان (زندان سپاه و دستگرد اصفهان)
- ۹۹۴- ربابه حاجی بابا (زندان اوین)
- ۹۹۵- حیدر همائی (زندان سپاه و دستگرد اصفهان)
- ۹۹۶- یعقوب یافتیان (زندان اوین - گوهردشت)
- ۹۹۷- سارا اصغری (زندان گرگان)
- ۹۹۸- جمشید شریعتی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۹۹۹- فرزاد کیهانی (زندان گرگان)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۰۰۰- نیما قاسمی (زندان گرگان)  
۱۰۰۱- مینا محمودی (زندان تبریز)  
۱۰۰۲- محمد رضایی (زندان گرگان)  
۱۰۰۳- محمود عباداتی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۰۰۴- مقداد یوسفی (زندان گرگان)  
۱۰۰۵- محسن راستین (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۰۰۶- م. فردا (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۰۰۷- سروش زکریا (زندان اصفهان)  
۱۰۰۸- مصطفی نادری بازمانده قتل عام ۶۷ با ۱۰ سال سابقه در زندان‌های اوین-  
گوهردشت - قزلحصار (۷ سال انفرادی)

**نویسنده کتاب پروژه‌های انهدام یک جنبش و خط سرخ مقاومت**

- ۱۰۰۹- مهناز گرامی مقدم (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۰۱۰- سمیرا شمس (زندان اوین)  
۱۰۱۱- شیدا طاهری (زندان‌های سپاه و شهربانی بروجرد)  
۱۰۱۲- مهناز امامی (زندان بویه گرگان)  
۱۰۱۳- نرگس یعقوبیان (زندان نشتارود تنکابن)  
۱۰۱۴- مریم اکبری (زندان گچساران)  
۱۰۱۵- زهرا مازوچیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۱۶- محبوبه پورتولمی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۱۷- نفیسه بادامچی لار (زندان تبریز)  
۱۰۱۸- زهرا روزبه (زندان‌های شیراز- فسا)  
۱۰۱۹- ناصر حقیقی (زندان‌های اصفهان - رشت)  
۱۰۲۰- امیر رحیمی (زندان‌های دزفول - شوشتر- اوین)  
۱۰۲۱- فریبرز نعمتی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۲۲- محبوبه اشرف جهانی (زندان ۲۰۹ اوین)  
۱۰۲۳- شهرام رمضانزاده (زندان ارومیه)

- ۱۰۲۴- احمد اربابی (زندان‌های گرگان - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۲۵- غلامرضا اسفندیاری (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۰۲۶- اسد اکبری (زندان سپاه کنگاور کرمانشاه)
- ۱۰۲۷- علی حبشی (زندان آمل - ساری)
- ۱۰۲۸- حمید اکبری (زندان‌های قزلحصار- اوین)
- ۱۰۲۹- کبری امینی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)
- ۱۰۳۰- عباس اولادی (زندان‌های قائمشهر- ساری)
- ۱۰۳۱- علی اصغر بابکان (زندان قزلحصار)
- ۱۰۳۲- علی پورمحمدی (زندان‌های سپاه رشت - لاهیجان - رودسر)
- ۱۰۳۳- زهره صمدی (زندان سپاه و عادل آباد شیراز)
- ۱۰۳۴- نادر تیموری (زندان‌های دادستانی و سپاه زاهدان)
- ۱۰۳۵- منصور جدیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۰۳۶- سیدابراهیم رضوانی میرمحلّه (زندان گرگان)
- ۱۰۳۷- علی حسین جماعتی (زندان ابهر)
- ۱۰۳۸- اسماعیل چمنی (زندان رشت)
- ۱۰۳۹- حمید حبیبی (زندان اوین)
- ۱۰۴۰- صادق حجازی (زندان مراغه)
- ۱۰۴۱- محمدحسن بهشتی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۴۲- اکبر ربیعی (زندان‌های سپاه و مالک اشتر لاهیجان)
- ۱۰۴۳- احسان دادارخواه شیرمحلّه (زندان سپاه رودسر)
- ۱۰۴۴- عباسعلی دارایی (زندان سمنان)
- ۱۰۴۵- فیروز دانافر (زندان‌های قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۴۶- داریوش دباغ تبریزی (زندان تبریز)
- ۱۰۴۷- عارف دیانت (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۰۴۸- قادر دیانت (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)
- ۱۰۴۹- سیامک ذاکر (زندان بروجرد)

گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۰۵۰- محمد رحمت خواه (زندان‌های لنگرود- لاهیجان)  
۱۰۵۱- عظیم رحیم مشائی (زندان‌های رشت - رامسر)  
۱۰۵۲- مظفر سجادی (زندان اوین)  
۱۰۵۳- مجید بزرگزاده سندی (زندان رشت)  
۱۰۵۴- جعفر سهیلیان (زندان همدان)  
۱۰۵۵- محمدعلی سیتنه (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۰۵۶- حبیب سیف‌الدینی (زندان‌های پاوه - دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۰۵۷- فاطمه شریف طبرستانی (زندان ساری)  
۱۰۵۸- عباس صدیقی (زندان‌های بابل - ساری)  
۱۰۵۹- کاظم صفایی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۶۰- حسین صفیری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۶۱- یوسف عالیخانی (زندان اوین)  
۱۰۶۲- روح‌الله کریمی (زندان‌های کرمان و راور کرمان)  
۱۰۶۳- فریده علیزاده شیرازی (زندان‌های شهربانی و سپاه بابل)  
۱۰۶۴- حسن فلاح (زندان‌های آمل - ساری - اوین)  
۱۰۶۵- محمدرضا قدیمی سرنند (زندان تبریز)  
۱۰۶۶- رحیم کاشی (زندان سمنان)  
۱۰۶۷- علیرضا کاظمی (زندان‌های اوین - قزلحصار- تبریز- خوی و دادگستری تهران)  
۱۰۶۸- محمدحسن گنج‌آور (زندان رشت)  
۱۰۶۹- صادق مرسلی (زندان‌های ابهر- اردبیل - تبریز)  
۱۰۷۰- غلامحسین ملون (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۰۷۱- حمیدرضا نجمی (زندان ارومیه)  
۱۰۷۲- امیرنسبی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۰۷۳- ابراهیم نورنیا (زندان سپاه بندرانزلی)  
۱۰۷۴- غلامعباس میرزایی (زندان‌های بروجرد- خرم‌آباد)  
۱۰۷۵- مرضیه داوودی (زندان‌های عادل آباد شیراز- گچساران)





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۰۷۶- سیف الله سوری (زندان خرم آباد)  
۱۰۷۷- حیدر شجاعی (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)  
۱۰۷۸- عبدالمحمد عبدلی (زندان سپاه ملایر)  
۱۰۷۹- محمدباقر بانکی گیلانی (زندان کمیته لاهیجان)  
۱۰۸۰- محمود بنی هاشمی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۸۱- مهران غنیمتی (زندان‌های اوین - زنجان)  
۱۰۸۲- بابک کریمی آزاد (زندان اوین)  
۱۰۸۳- اسماعیل ابراهیمی (زندان گرگان)  
۱۰۸۴- حمید ارباب (زندان‌های زاهدان - چابهار)  
۱۰۸۵- شعبان اسرافیلیان سلطانی (زندان رشت)  
۱۰۸۶- فریدون اسکندری (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۰۸۷- مرتضی خلیلی (زندان‌های رشت - لاهیجان)  
۱۰۸۸- جعفر آسیابی تازه شهری (زندان‌های تبریز - ارومیه)  
۱۰۸۹- ابراهیم بابائی دیوکلائی (زندان سپاه ایران‌شهر)  
۱۰۹۰- محمدسعید بالی (زندان‌های سپاه و دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۰۹۱- محمد بخشایی (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۰۹۲- مهرداد بزازیان (زندان یونسکو دزفول)  
۱۰۹۳- سعید خبیری (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)  
۱۰۹۴- محمدرضا پاسالاری (زندان عادل آباد شیراز)  
۱۰۹۵- یوسف پوراصغریان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۰۹۶- فریبرز پورحیدربروجنی (زندان شهرکرد)  
۱۰۹۷- فرشاد پورکشکولی قشقایی (زندان عادل آباد شیراز)  
۱۰۹۸- اسماعیل پورمحمدعلی بازکیائی (زندان‌های سپاه و مالک اشتر لاهیجان)  
۱۰۹۹- مجید توکلی (زندان‌های ایلام - اسلام آباد غرب - دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۱۰۰- محمد تهرانچی (زندان‌های اوین - قزوین)  
۱۱۰۱- اصغر جلالیان (زندان‌های چوبیندر و کمیته مرکزی قزوین)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۱۰۲- فرامرز رحیمی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۱۰۳- خلیل حاج حسینی (زندان سپاه محلات)  
۱۱۰۴- محمدرضا چوپانی (زندان عادل آباد شیراز)  
۱۱۰۵- سیروس جمالی (زندان‌های فسا - عادل آباد شیراز)  
۱۱۰۶- حبیب حسینی (زندان‌های اندیمشک - بروجرد- اهواز- درود- سنندج)  
۱۱۰۷- بهرام جعفری کیا (زندان مرکزی ارومیه)  
۱۱۰۸- محمدرضا حاج عظیمیان (زندان تبریز)  
۱۱۰۹- جواد حاجی زاده (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۱۰- علیرضا حبیب زاده سلماسی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۱۱- حشمت الله هاشمی (زندان‌های مسجدسلیمان - بهبهان - گچساران - یاسوج)  
۱۱۱۲- بهادر حقیقت ایزدموسی (زندان اوین)  
۱۱۱۳- فریدون حمزه علیپور (زندان قزلحصار)  
۱۱۱۴- ابراهیم خاکسار (زندان‌های اوین - دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۱۱۵- حبیب همتیان (زندان‌های دستگرد اصفهان - شهرضا)  
۱۱۱۶- حسین مرادی (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۱۱۷- حسین علیخواه داخلی (زندان‌های آستانه اشرفیه - لاهیجان)  
۱۱۱۸- نورعلی غفاری نیک (زندان‌های گچساران - عادل آباد شیراز)  
۱۱۱۹- بدری رحیمی (زندان‌های اوین - قزلحصار و واحد مسکونی)  
۱۱۲۰- محمد ممقانی مطلق (زندان اوین)  
۱۱۲۱- جلیل ارسی (زندان سنندج)  
۱۱۲۲- منیژه حکیم زاده (زندان‌های اوین - تبریز- اردبیل)  
۱۱۲۳- علیرضا معصومی (زندان‌های بروجرد- خرم آباد)  
۱۱۲۴- حبیب افشانی (زندان‌های فومن - اوین - قزلحصار)  
۱۱۲۵- حمید اشتری (زندان‌های شیراز- اراک)  
۱۱۲۶- حمیدرضا آرمانخواه (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۲۷- سیدجلال ایمن طبری (زندان سپاه بابل)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۱۲۸- مهرداد بهره‌مند (زندان‌های کمیته مرکزی تهران و اوین)  
۱۱۲۹- ابوالفتح مولائی (زندان زنجان)  
۱۱۳۰- اصغر ستارنژاد (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۳۱- مجتبی سارنچه (زندان سپاه زنجان)  
۱۱۳۲- ابوالفضل ستارنژاد (زندان اوین)  
۱۱۳۳- محمدتقی سرپرست (زندان سپاه رودسر)  
۱۱۳۴- محسن سرداری (زندان تبریز)  
۱۱۳۵- منوچهر سرکاری (زندان اوین)  
۱۱۳۶- جواد سلیمان‌جاه (زندان اردبیل)  
۱۱۳۷- محسن شجاعی (زندان سپاه بروجرد)  
۱۱۳۸- علی شریفی (زندان ارومیه)  
۱۱۳۹- مجید شمس (زندان‌های کمیته مشترک و اوین)  
۱۱۴۰- جواد صدیقی (زندان‌های سپاه و کمیته قائمشهر)  
۱۱۴۱- مرتضی صدیق (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۴۲- محمود صوفی (زندان اوین)  
۱۱۴۳- علیرضا طالش مجیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۴۴- سعید عبداللهی (زندان‌های اوین قزلحصار)  
۱۱۴۵- جواد علیان نجف آبادی (زندان‌های وکیل آباد مشهد- گنبد کاووس - گرگان)  
۱۱۴۶- داریوش کریمی (زندان یونسکو دزفول)  
۱۱۴۷- امیر پرویزی (زندان‌های اوین - زنجان)  
۱۱۴۸- علی تهوری (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۱۱۴۹- قدرت حیدری (زندان جمشیدیه تهران) فرار از زندان  
۱۱۵۰- محمدرضا فرجی پور (زندان مرکزی ارومیه)  
۱۱۵۱- فیروز فرخی نیا (زندان‌های سپاه اندیمشک - یونسکو دزفول)  
۱۱۵۲- مهدی فردکهن (زندان اوین)  
۱۱۵۳- محسن فرشیدی (زندان دستگرد اصفهان)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۱۵۴- محمدرضا قاسم زاده (زندان بیرجند)  
۱۱۵۵- علیرضا قلجایی (زندان‌های زاهدان - چابهار)  
۱۱۵۶- محمد طلایی کمال آبادی (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۱۵۷- علیرضا کلاسی (زندان‌های رشت - اوین - قزلحصار)  
۱۱۵۸- غلامحسین گرگی سروستانی (زندان‌های عادل آباد و سپاه شیراز- شهربانی فسا)  
۱۱۵۹- آرش محمدی (زندان تبریز)  
۱۱۶۰- محمدرضا محمدپور جاویدی (زندان سپاه ساوه)  
۱۱۶۱- نقی اللهوردی (زندان ارومیه)  
۱۱۶۲- حشمت محمدی ساعی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۱۶۳- ایوب مهدیان (زندان ایلام)  
۱۱۶۴- زمان مهدیزاده (زندان اردبیل)  
۱۱۶۵- کریم محمدی گراوند (زندان خرم آباد)  
۱۱۶۶- محمدرضا نوروزی پور (زندان‌های ماهشهر- قزلحصار)  
۱۱۶۷- علیرضا نمازدوست (زندان مرکزی ارومیه)  
۱۱۶۸- مجید مهدوی (زندان‌های اراک - اهواز)  
۱۱۶۹- مجید محمودی توانا (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۱۷۰- ناصر هاشمی (زندان خاک سفید تهران)  
۱۱۷۱- محمدرضا(سعید) نقاشی (زندان گرگان)  
۱۱۷۲- فهیمه خادمی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۷۳- محمدرضا شاملومحمودی (زندان همدان)  
۱۱۷۴- مرتضی حسنی (زندان وکیل آباد مشهد)  
۱۱۷۵- حسین حقگو طبالوندانی (زندان‌های اوین - قزلحصار- رشت)  
۱۱۷۶- احمد سرخی (زندان‌های آبادان - اهواز)  
۱۱۷۷- رسول عالی نژاد (زندان مرکزی تبریز)  
۱۱۷۸- شهلا کتابی (زندان اوین)  
۱۱۷۹- غلامرضا مهدیزاده (زندان قوچان)

- ۱۱۸۰- بابک ارجمندی (زندان خرم آباد)  
۱۱۸۱- فروزان سعیدپور (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۸۲- پروین کوهی (زندان‌های اوین - گوهردشت - اصفهان)  
۱۱۸۳- شهلا یزدان دوست (زندان کارون اهواز)  
۱۱۸۴- محمدمامین توحیدی (زندان‌های اصفهان - زاهدان - اوین)  
۱۱۸۵- احمد بازگونه (زندان رشت)  
۱۱۸۶- علیرضا بهرامی (زندان‌های کمیته مشترک - اوین)  
۱۱۸۷- رحمان حیدری (زندان همدان)  
۱۱۸۸- محمدحسین ابراهیم پور (زندان‌های قزلحصار- اوین - گوهردشت - گرگان)  
۱۱۸۹- اردشیر صحبت زاده (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۱۹۰- محمدعلی قارائی (زندان‌های همایونشهر و دستگرد اصفهان)  
۱۱۹۱- محمد مطیعی (زندان‌های یونسکو دزفول - سپاه شوشتر- کارون اهواز)  
۱۱۹۲- شیرین روحی طیب آبادی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۱۹۳- هدایت رنجبر (زندان دادسرای گچساران)  
۱۱۹۴- کاظم رضانی (زندان سپاه رشت)  
۱۱۹۵- علیرضا ابراهیمی نژاد (زندان یونسکو دزفول)  
۱۱۹۶- محمد تاریخی (زندان‌های ساوه - اراک - قزلحصار- قم)  
۱۱۹۷- محمدرضا ایمان نژاد (زندان وکیل آباد مشهد)  
۱۱۹۸- هادی جاهدنیا (زندان وکیل آباد مشهد)  
۱۱۹۹- اکبر رئیسی (زندان برازجان)  
۱۲۰۰- میرشمس سیدسدیدی (زندان‌های صومعه سرا- اوین)  
۱۲۰۱- میرواقف صدیقی (زندان دریاکنار ارومیه)  
۱۲۰۲- حسن صادقی (زندان یونسکو دزفول)  
۱۲۰۳- یدالله صف شکن (زندان عشرت آباد تهران)  
۱۲۰۴- محمدرضا دلفانی (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۲۰۵- عزیز ابراهیمی (زندان‌های تبریز- اردبیل)

- ۱۲۰۶- ایرج اخلاقی (زندان‌های اوین - سمنان)  
۱۲۰۷- عظیم ارشادی (زندان‌های اردبیل - تبریز)  
۱۲۰۸- علی خوشکلام (زندان‌های کارون و فجر اهواز)  
۱۲۰۹- مرتضی خوردستان (زندان‌های دادستانی تهران - اطلاعات خوی)  
۱۲۱۰- کامران خلعتبری (زندان‌های رامسر- تنکابن)  
۱۲۱۱- بهروز آقایی اصل (زندان‌های تبریز- اهر)  
۱۲۱۲- محمود خسروی (زندان‌های کاشان - جمشیدیه تهران)  
۱۲۱۳- مرتضی بانژاد (زندان وکیل آباد مشهد)  
۱۲۱۴- منصور بلالی (زندان‌های اوین - چالوس - صومعه سرا)  
۱۲۱۵- نادر حسینی ثانی (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۱۲۱۶- رحیم سالم زاده (زندان‌های مشهد- اهواز)  
۱۲۱۷- نادر شهبازی (زندان‌های سپاه ارومیه - تبریز- اوین)  
۱۲۱۸- مسعود شهرجردی (زندان‌های زاهدان - اوین)  
۱۲۱۹- عبدالله شیخی (زندان‌های نجف آباد- سپاه شهرکرد)  
۱۲۲۰- رحیم حسن نژاد (زندان بندرعباس)  
۱۲۲۱- مهربان بالایی (زندان‌های شهربانی و سپاه چوکا و هشتپر طوالش)  
۱۲۲۲- نادعلی سخایی (زندان گلپایگان)  
۱۲۲۳- بهروز طاهرزاده (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۲۲۴- شکوه قاسمی (زندان‌های اوین - سپاه و شهربانی اراک)  
۱۲۲۵- فرح فیروزمند (زندان خرم آباد)  
۱۲۲۶- فرزانه میدانشاهی (زندان‌های سپاه و عادل آباد شیراز)  
۱۲۲۷- سرور لحمی (زندان بروجرد)  
۱۲۲۸- منیر تز (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۲۲۹- سهیلا صابرآملی (زندان‌های سپاه و شهربانی کرمان)  
۱۲۳۰- ثریا شیخ (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۲۳۱- زینت پیروی (زندان‌های بوشهر - برازجان)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۲۳۲- اعظم غلامی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
 ۱۲۳۳- فاطمه قاسمی (زندان مسجدسلیمان)  
 ۱۲۳۴- فرزانه معدومی (زندان کمیته اسلام آباد)  
 ۱۲۳۵- خدیجه فتحعلی آشتیانی (زندان‌های اوین و کمیته مشترک - قزلحصار- تبریز)  
 ۱۲۳۶- محمدجواد حاج کاظم کاشانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
 ۱۲۳۷- علیرضا امام جمعه (زندان‌های گلپایگان - خوانسار- اصفهان)  
 ۱۲۳۸- نعمت اولیایی (زندان‌های تنکابن - چالوس - اوین)  
 ۱۲۳۹- عبدالعلی حاج محمدی (زندان‌های تبریز- سپاه اردبیل)  
 ۱۲۴۰- قدرت الله رحمتی رودسری (زندان‌های رودسر- چالوس)  
 ۱۲۴۱- سیدجواد حسینی اشرفی (زندان مشهد)  
 ۱۲۴۲- سیدعلی ذوالجلالی مقدم (زندان‌های سپاه سبزوار- وکیل آباد مشهد)  
 ۱۲۴۳- محمد سلطانی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
 ۱۲۴۴- احمد صدف (زندان سپاه کاشان)  
 ۱۲۴۵- بهمن طلوع کشتیبان (زندان ارومیه)  
 ۱۲۴۶- محمدحسین فامیل ذاکریان (زندان‌های بابل - گوهردشت)  
 ۱۲۴۷- نجم الدین فانی (زندان‌های قزلحصار- بهبهان)  
 ۱۲۴۸- محمد فلاح (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
 ۱۲۴۹- مرتضی قره اوغلان (زندان‌های ارومیه - تبریز)  
 ۱۲۵۰- محمد کلانتری (زندان‌های قزوین - زنجان)  
 ۱۲۵۱- براتعلی محمدپورفرخانی (زندان قوچان)  
 ۱۲۵۲- محمدحسین مستقیمی (زندان‌های کارون اهواز- همدان)  
 ۱۲۵۳- محمدتقی محمدی (زندان‌های فومن - قزلحصار- اوین)  
 ۱۲۵۴- مرتضی محمودیان (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
 ۱۲۵۵- عبدالله مقدسی (زندان‌های سپاه و شهربانی ماکو- ارومیه)  
 ۱۲۵۶- میرحافظ میرعیسی پور (زندان‌های شهربانی و سپاه آستارا)  
 ۱۲۵۷- محمود هادی پور (زندان‌های رشت - قزلحصار)



- ۱۲۵۸- فیض الله هارونی (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۲۵۹- وحیدرضا دولتشاهی (زندان‌های اراک - سپاه اصفهان)  
۱۲۶۰- علی وظیفه شناس (زندان مالک اشتر لاهیجان)  
۱۲۶۱- مرتضی دژدار (زندان سپاه کرمانشاه)  
۱۲۶۲- ابراهیم دوست رزمگاه (زندان‌های سپاه و وکیل آباد مشهد)  
۱۲۶۳- حمیدرضا زارعی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۲۶۴- جلال شریفی (زندان گلپایگان)  
۱۲۶۵- رحمان اسداللهی (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۱۲۶۶- احمد اسماعیل پور (زندان سپاه و کمیته آمل - سپاه بابل)  
۱۲۶۷- محمدرضا الله وردی (زندان‌های کرمانشاه - زنجان)  
۱۲۶۸- رحمت الله جمالی (زندان عادل آباد شیراز)  
۱۲۶۹- مرتضی حسینی (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۲۷۰- ابراهیم حقیری (زندان‌های ساری - صومعه سرا)  
۱۲۷۱- ولی الله رهبری (زندان‌های اوین - اصفهان)  
۱۲۷۲- منصور عمویی (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۲۷۳- ابراهیم زارع (زندان کمیته مرکزی تهران و اوین)  
۱۲۷۴- مظفر زکی زاده (زندان سپاه صومعه سرا)  
۱۲۷۵- محمدطاهر سلجوقی (زندان سپاه و راور کرمان)  
۱۲۷۶- محسن صدیقی امیری (زندان‌های قزلحصار - سپاه بابل)  
۱۲۷۷- رحیم علی صیادی (زندان‌های تنکابن - چالوس - عباس آباد - نشتارود)  
۱۲۷۸- امیر عبدالحمیدی (زندان قزلحصار)  
۱۲۷۹- قربان عرب (زندان اوین - بویه گرگان)  
۱۲۸۰- حسن عسگری (زندان‌های سپاه و دستگرد اصفهان)  
۱۲۸۱- علی اکبر عظیمی (زندان مرکزی تبریز)  
۱۲۸۲- ایرج علیپور نیکی (زندان‌های بسیج و سپاه و مالک اشتر لاهیجان)  
۱۲۸۳- حمیدرضا حکیمی (زندان‌های گوهردشت - اوین - قزلحصار)





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

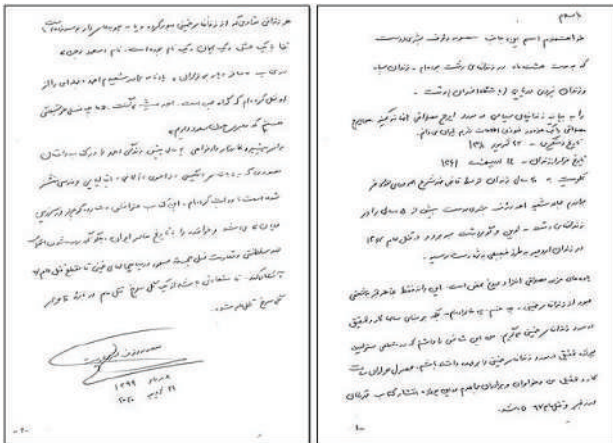
- ۱۲۸۴- بهمن فرخی (زندان کرمان)  
۱۲۸۵- رحمان فلاحت نژاد (زندان‌های کمیته مرکزی - اوین)  
۱۲۸۶- اسدالله فیاضی دیزجی (زندان‌های سپاه کرج - تبریز)  
۱۲۸۷- محمد قیصری (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۲۸۸- مقصود کلانتری (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۲۸۹- فریدون کیانیان (زندان یونسکو دزفول)  
۱۲۹۰- مصطفی گنجیان (زندان‌های بابل - تهران - خرم آباد)  
۱۲۹۱- جمشید یوسفیان فرد (زندان‌های بابل - گوهردشت)  
۱۲۹۲- حمید شاطرزاده (زندان تبریز)  
۱۲۹۳- بهروز نوبخت (زندان سپاه هشترود- تبریز)  
۱۲۹۴- مصطفی پاکاری (زندان وکیل آباد مشهد)  
۱۲۹۵- علی ایلامی (زندان‌های اوین - همدان - ایلام - بیرجند)  
۱۲۹۶- کوروش کورشیان (زندان دیزل آباد کرمانشاه)  
۱۲۹۷- هما قائمی (زندان اوین)  
۱۲۹۸- کاوه علی حسینی (زندان خرم آباد)  
۱۲۹۹- اکرم هدایتی (زندان‌های اوین - کارون اهواز)  
۱۳۰۰- آرش یزدانی (زندان‌های اوین - کارون و سپیدار اهواز)  
۱۳۰۱- شیرزاد رحیمی (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۱۳۰۲- سیمین احمدی (زندان اوین)  
۱۳۰۳- اشکبوس حمیدی (زندان‌های رشت - اوین)  
۱۳۰۴- حمید امیدوار (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۳۰۵- فضیلت علامه (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۰۶- حمید حمیدی (زندان سمنان)  
۱۳۰۷- کیارش ق (زندان بندرگز)  
۱۳۰۸- عظیم کرمانشاهی (زندان گوهردشت)  
۱۳۰۹- سعیده ساداتی (زندان اوین)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۳۱۰- مهران قاسمی (زندان اوین)
  - ۱۳۱۱- فریبا جوان (زندان اوین)
  - ۱۳۱۲- علی بخشی (زندان اوین)
  - ۱۳۱۳- محمدهادی مردنی (زندان اوین)
  - ۱۳۱۴- زهره شفائی (زندان دستگرد اصفهان)
  - ۱۳۱۵- زهرا بخشایی (زندان‌های اوین و دادستانی گلیپگان)
  - ۱۳۱۶- معصومه اقبال حضوری (زندان‌های اوین - قصر- قزلحصار)
  - ۱۳۱۷- شهزاد اسدی (زندان گناباد)
  - ۱۳۱۸- مژگان همایونفر (زندان‌های اوین - قزلحصار)
  - ۱۳۱۹- زهره اسلامی (زندان‌های سپاه، کمیته مرکزی و وکیل آباد مشهد)
  - ۱۳۲۰- معصومه رئوف بشری دوست (زندان‌های سپاه و باشگاه افسران رشت)
- نویسنده کتاب شازده کوچولو در سرزمین ملاها

یک نامه روشنگر



با سلام

خواهشمندم اسم این جانب معصومه رئوف بشری دوست که به مدت هشت ماه در



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

زندانه‌های رشت بوده‌ام - زندان سپاه و زندان نیروی دریایی (باشگاه افسران) رشت - را به بیانیه زندانیان سیاسی در مورد ایرج مصداقی اضافه کنید. من ایرج مصداقی را یک مزدور نفوذی اطلاعات رژیم ایران می‌دانم.

تاریخ دستگیری - ۲۳ شهریور ۱۳۶۰

تاریخ فرار از زندان - ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۱

محکومیت به ۲۰ سال زندان توسط قاضی ضدشروع الله وردی مقدسی فر برادرم مجاهد شهید احمد رئوف بشری دوست بیش از ۵ سال را در زندانه‌های رشت - اوین و گوهردشت بسربرد و در قتل عام ۱۳۶۷ در زندان ارومیه به طرز فجیعی به شهادت رسید. یاره‌های مزدور ایرج مصداقی افترا و دروغ محض است. این را نه فقط بخاطر تجربه شخصی عبور از زندانه‌های خمینی - چه خودم، چه خانواده ام - بلکه بر مبنای سالها کار و تحقیق در مورد زندانه‌های خمینی می‌گویم. من این شانس را داشتم که در مقطعی مسئولیت پروژه تحقیق در مورد زندانه‌های خمینی را برعهده داشته باشم. محصول هزاران ساعت کار و تحقیق من و خواهران و برادران مجاهد در این پروژه انتشار کتاب قهرمانان در زنجیر و قتل عام ۶۷ می‌باشد.

هر زندانی مقاومی که از زندانه‌های خمینی عبور کرده و یا به چوبه‌های دار بوسه زده است، تنها با یک عشق و یک پیمان و یک نام بوده است. نام «مسعود رجوی» در کتاب «مسافر دیار بی‌قراران» یادنامه برادر شهیدم احمد، جمله‌ای را از او نقل کرده‌ام که گواه همین است. احمد همیشه می‌گفت «ما چه نسل خوشبختی هستیم که رهبری چون مسعود داریم». برای پیشبرد کارزار دادخواهی ۲ سال پیش زندگی احمد را در کتاب داستان مصوری که به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی و فارسی منتشر شده است، روایت کرده‌ام. این کتاب عنوانش «شازده کوچولو در سرزمین ملایان» می‌باشد و خواننده را با تاریخ معاصر ایران، چگونگی ربه‌شدن انقلاب ضدسلطنتی و مقاومت نسل خجستهٔ مسعود در سیاهچالهای خمینی تا مقطع قتل عام ۶۷ آشنا می‌کند. تا شهادتی باشد از یک گل سرخ قتل عام دربارهٔ ۳۰ هزار گل سرخ قتل عام شده.

معصومه رئوف بشری دوست

۸ مرداد ۱۳۹۹

۲۹ ژوئیه ۲۰۲۰



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۳۲۱- پروشاد علوی شهیدی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۲۲- سهیلا لولاکی (زندان‌های راور کرمان - سیرجان)  
۱۳۲۳- اکرم الله‌وردی (زندان‌های زنجان - اوین - قزلحصار)  
۱۳۲۴- آذر نگهدار (زندان‌های رودسر- لنگرود- چالوس - اوین - قزلحصار)  
۱۳۲۵- مریم افسای (زندان عادل آباد شیراز)  
۱۳۲۶- شعله پورسلطان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۲۷- پریچهر نکوگویان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۲۸- منیره یوسفی (زندان‌های وکیل آباد مشهد- اوین)  
۱۳۲۹- منیره بیات (زندان‌های همدان - زاهدان - کمیته مرکزی اوین)  
۱۳۳۰- مهین صارمی (زندان اوین)  
۱۳۳۱- مرضیه موبران (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۳۲- طوبی میرزایی (زندان همدان)  
۱۳۳۳- علیرضا زائرمقدم (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۳۴- یزدان مجتهدی (زندان‌های سپاه آستانه اشرفیه - مالک اشتر لاهیجان)  
۱۳۳۵- نادر مرادزاده (زندان رشت)  
۱۳۳۶- محمد هوشمند (زندان عادل آباد شیراز)  
۱۳۳۷- محمد وکیلی (زندان تبریز)  
۱۳۳۸- محمود دادوند (زندان‌های سبزوار- وکیل آباد مشهد)  
۱۳۳۹- علی نجاتی (زندان اوین)  
۱۳۴۰- کامران یوسفی مفردفعلی (زندان‌های سپاه و اطلاعات اندیمشک - یونسکو دزفول - سپاه شوشتر)  
۱۳۴۱- میرحبیب میرعیسی پور (زندان‌های آستارا- هشتپر طولش - سپاه رشت)  
۱۳۴۲- یحیی ناصری هرسینی (زندان‌های عادل آباد شیراز- اوین - گوهردشت - اطلاعات کرمانشاه)  
۱۳۴۳- محمد مهابادی (زندان‌های دستگرد اصفهان - عشرت آباد تهران)  
۱۳۴۴- فرخ نامداری مسجدی (زندان‌های مسجدسلیمان - بندرعباس - قزلحصار- گوهردشت)

- ۱۳۴۵- مهدی پورواحد (زندان تبریز)  
۱۳۴۶- احمد مندی (زندان بندرعباس)  
۱۳۴۷- عادل رضاقلی (زندان‌های سپاه تهران - اوین)  
۱۳۴۸- ایرج بزرگان فرد (زندان اوین)  
۱۳۴۹- روزبه غنی پور (زندان رودسر)  
۱۳۵۰- مهدی غفوری (زندان‌های سپاه و عمومی بروجرد)  
۱۳۵۱- ابراهیم چرم فروش (زندان‌های سپاه لاهیجان - آستانه اشرفیه)  
۱۳۵۲- سیفعلی اصلانی (زندان‌های گیلان - جمشیدیه تهران - تبریز- قزوین)  
۱۳۵۳- سیدنظام میرمحمدی (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۱۳۵۴- رضا هفت برادران (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۵۵- احمد زمان خانپور (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
۱۳۵۶- مسعود نصیری (زندان‌های قزلحصار- اوین - مسجدسلیمان)  
۱۳۵۷- امیر حدادی (زندان مرکزی تبریز)  
۱۳۵۸- هوشنگ دودکانی (زندان‌های خوی - ارومیه)  
۱۳۵۹- ابراهیم روشندل (زندان رشت)  
۱۳۶۰- ابوالفضائل میرمحمدرضائی (زندان‌های جمشیدیه - اوین - قزلحصار)  
۱۳۶۱- حسین مرادی (زندان‌های تربت حیدریه - وکیل آباد مشهد)  
۱۳۶۲- حفیظ الله نقوی (زندان‌های قزلحصار- ماهشهر)  
۱۳۶۳- مجید محمدی گل افشانی (زندان سپاه گرگان)  
۱۳۶۴- سیدابراهیم میرسیدی (زندان‌های سپاه بندرگز- قزلحصار- بهشهر)  
۱۳۶۵- جاوید عجبی (زندان‌های چوکا و هشتپیر طوالش)  
۱۳۶۶- محمد محتشم (زندان سپاه خرم آباد)  
۱۳۶۷- محمود شعبانی (زندان‌های ماهشهر- قزلحصار)  
۱۳۶۸- مهدی مفیدی روحی (زندان‌های دادگستری تهران و اوین - قزلحصار)  
۱۳۶۹- غلامعلی نریمی (زندان‌های کارون اهواز- رامهرمز)  
۱۳۷۰- بهزاد نظیری (زندان‌های اوین - قزلحصار)

گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۳۷۱- مهران صبحی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۷۲- محمد داوودی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۷۳- علی محمد سینکی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۳۷۴- محمدتقی ریاحی (زندان سپاه بندرگز)  
۱۳۷۵- محمدکریم گم‌سایبی (زندان‌های ملایر- همدان)  
۱۳۷۶- فرهاد درودیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۳۷۷- امیر راهدار (زندان‌های اوین - قزوین)  
۱۳۷۸- میثاق یزدان نژاد (زندان‌های اوین - گوهردشت - سمنان)  
۱۳۷۹- شبنم مددزاده (زندان‌های اوین - گوهردشت - قرچک ورامین)  
۱۳۸۰- فرزاد مددزاده (زندان‌های اوین - گوهردشت)  
۱۳۸۱- مریم فریدی (زندان‌های اوین - سمنان)  
۱۳۸۲- فریده نعمتی (زندان اوین)  
۱۳۸۳- سهراب جوادیان (زندان قائمشهر)  
۱۳۸۴- بهروز خوئی (زندان اصفهان)  
۱۳۸۵- احمد نگهدار چلارس (زندان رودسر)  
۱۳۸۶- غلامرضا مطلبیان (زندان کارون اهواز)  
۱۳۸۷- نظام الدین افراز (زندان‌های اردبیل - تبریز)  
۱۳۸۸- داوود بینایی فعال (زندان‌های اردبیل - تبریز)  
۱۳۸۹- بهنام مهری زاده (زندان سپاه بابلسر)  
۱۳۹۰- اکبر وندایی (زندان همدان)  
۱۳۹۱- امین الله بامدی (زندان اهواز)  
۱۳۹۲- میترا حسامی (زندان ارومیه)  
۱۳۹۳- هادی جلال سفری (زندان‌های لاهیجان - اوین - فشافویه)  
۱۳۹۴- آرش دانایی (زندان سمنان)  
۱۳۹۵- آرخش شاهی (زندان‌های اوین - رجایی شهر)  
۱۳۹۶- احسان محمدی (زندان اوین)



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۳۹۷- شهرام محمدی (زندان‌های چالوس - گوهردشت - اوین)  
۱۳۹۸- طلعت طلوعی (زندان سپاه زنجان)  
۱۳۹۹- ابراهیم رضوانی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۴۰۰- ارسطو مهرداد (زندان‌های اطلاعات ارومیه - اوین - گوهردشت - کمیته مشترک)  
۱۴۰۱- آرش صبحی (زندان صومعه سرا)  
۱۴۰۲- مجید صبری (زندان صومعه سرا)  
۱۴۰۳- موسی فتاحی (زندان‌های صومعه سرا- قزلحصار- اوین)  
۱۴۰۴- طهمورث شهیدی (زندان‌های صومعه سرا- اوین - قزلحصار)  
۱۴۰۵- حسن صلاح اندیش (زندان گوهردشت)  
۱۴۰۶- کبری جوکار (زندان‌های اوین - قزلحصار- الیگودرز)  
۱۴۰۷- عذری تخشید (زندان‌های شهربابک - سپاه سیرجان)  
۱۴۰۸- مهرانه مستانی (زندان کوی کن تهران)  
۱۴۰۹- مهین حبیب پور (زندان دستگرد اصفهان)  
۱۴۱۰- زهرا دارابی زاده (زندان اوین)  
۱۴۱۱- منیژه یعقوبی (زندان‌های عباس آباد و خانه‌های امن بهشهر)  
۱۴۱۲- مرضیه منصوری (زندان‌های اوین - سمنان - گوهردشت)  
۱۴۱۳- زهرا مفرد (زندان بوشهر)  
۱۴۱۴- زهره محمدصالحی (زندان قصر)  
۱۴۱۵- شهرزاد مرشدی (زندان اوین)  
۱۴۱۶- طاهره بیات (زندان‌های همدان - زاهدان - کمیته مرکزی اوین)  
۱۴۱۷- پیمان حناچی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۴۱۸- غلامرضا قادری (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۴۱۹- محمدرضا نصری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
۱۴۲۰- منصور رحیمی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت)  
۱۴۲۱- محسن نگهبان اردکانی فرد (زندان عادل آباد شیراز)  
۱۴۲۲- اکبر علی اصغری نمینی (زندان عشرت آباد تهران)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۴۲۳- غلامرضا شیرین منش (زندان مرکزی تبریز)
- ۱۴۲۴- یزدان تیموریان (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)
- ۱۴۲۵- علی اصغر فهیمی (زندان اوین)
- ۱۴۲۶- محمدمهدی نظیفی شیرایه (زندان‌های خانه‌های امن تهران - سپاه رشت)
- ۱۴۲۷- اکبر مسافری مقدم (زندان اوین)
- ۱۴۲۸- بهرام قاسمی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۲۹- حمیده گلچین (زندان وکیل آباد مشهد)
- ۱۴۳۰- حسین کاغذیان (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۳۱- محمدرضا پورمهدی (زندان گوهردشت)
- ۱۴۳۲- شهین نطاقی (زندان تبریز)
- ۱۴۳۳- بیوک محمدزاده (زندان‌های اوین - قزلحصار - گوهردشت)
- ۱۴۳۴- سید مهدی شریفی الحسینی (زندان اوین)
- ۱۴۳۵- محمدرضا نحوی (زندان‌های رامسر - عباس آباد نشتارود)
- ۱۴۳۶- طاهره نوروزی (زندان کارون سابق "کچویی")
- ۱۴۳۷- فرح کاشانی (زندان‌های اوین - قزلحصار)
- ۱۴۳۸- صادق حجازی (زندان اوین)
- ۱۴۳۹- علی ذوالرحمی (زندان اوین)
- ۱۴۴۰- غلامحسین رنجبر بوشهری (زندان‌های بوشهر - عادل آباد شیراز - گوهردشت کرج)
- ۱۴۴۱- محمد سجادی (زندان بوشهر)
- ۱۴۴۲- مهرزاد لشگری (زندان عادل آباد شیراز)
- ۱۴۴۳- هیرش رضایی (زندان مریوان)
- ۱۴۴۴- حبیب حبیبی پور (زندان نوشهر)
- ۱۴۴۵- سیداکبر شعبانی (زندان نقده)
- ۱۴۴۶- احمد سجادی (زندان‌های بندر بوشهر - عادل آباد شیراز)
- ۱۴۴۷- اسماعیل قشلاقپور (زندان گوهردشت)
- ۱۴۴۸- علی موسوی (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - قصر)





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۴۴۹- حمید عباسی (زندان‌های کارون اهواز- عادل آباد شیراز)  
 ۱۴۵۰- رضا رضوی (زندان‌های خرم آباد- الیگودرز)  
 ۱۴۵۱- حسن اطهری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
 ۱۴۵۲- جلیل قربانی مقدم (زندان‌های اوین - مشهد)  
 ۱۴۵۳- داود لطفی (زندان‌های سپاه گلپایگان و خانه‌های امن در شمال تهران)  
 ۱۴۵۴- نادر آقاپور (زندان‌های عباس آباد- بهشهر- ساری)  
 ۱۴۵۵- محمود سالخورده (زندان‌های قائمشهر- ساری)  
 ۱۴۵۶- رضا تبریزی (زندان‌های اوین - قزلحصار) مقیم آمریکا  
 ۱۴۵۷- ثریا آزاد (زندان تبریز) مقیم کانادا  
 ۱۴۵۸- سیاوش واثق (زندان‌های اوین - گوهردشت) مقیم انگلستان  
 ۱۴۵۹- طاهره اقتداری (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
 ۱۴۶۰- الف میریان (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
 ۱۴۶۱- بهمن امام علی (زندان‌های اوین - قزلحصار)  
 ۱۴۶۲- مینا محمدی (زندان‌های فسا- عادل آباد شیراز)  
 ۱۴۶۳- مهرداد محمدی (زندان‌های بندرعباس - عادل آباد شیراز)  
 ۱۴۶۴- یحیی علوی (زندان‌های اوین - رجایی - گوهردشت)  
 ۱۴۶۵- بابک پرشور (زندان اراک)  
 ۱۴۶۶- حنیف مسعودنیا (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار)  
 من حنیف مسعودنیا زندانی سال‌های ۶۱ تا اواخر ۶۸ در  
 زندان‌های اوین، قزلحصار، گوهردشت و... بعد تبعید به  
 مناطق دورافتاده هستم.  
 خواستار اضافه کردن نام خود در بیانیه جمعی  
 زندانیان از بندرسته در زندان‌های خمینی در مورد  
 یاوه‌گوئی‌های خائن ایرج مصداقی مزدور می‌باشم...  
 در هر دادگاه بین‌المللی حاضرم از امضاء خود دفاع  
 کنم...



گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

- ۱۴۶۷- مینا مولوی (زندان لنگرود قم)  
۱۴۶۸- سردار گیلانی پور (زندان اوین)  
۱۴۶۹- اکبر احمدی (زندان مرکزی تبریز)  
در صورت نیاز آماده شهادت دادن در هر مرجع و دادگاه بین المللی ذیصلاح  
برای دفاع از امضاء خود هستیم.
- ۱۴۷۰- لیلا محمدی (زندان‌های بازداشتگاه و کمیته انضباطی سپاه میاندوآب)  
۱۴۷۱- سام خان زاده (زندان مرکزی خرم آباد)  
۱۴۷۲- جابر احمدی (زندان‌های کارون و فجر اهواز)  
۱۴۷۳- کاوه عبدالهی (زندان مرکزی خرم آباد)  
۱۴۷۴- پارسا خندان (زندان اوین)  
۱۴۷۵- بهرام سعادت (زندان رشت)  
۱۴۷۶- آیدین (زندان‌های اداره اطلاعات و مرکزی ارومیه و نقده)  
۱۴۷۷- ساواش امیرخیزی (زندان مرکزی تبریز)  
۱۴۷۸- پژمان حسینی (زندان تبریز)  
۱۴۷۹- زینب صادقیپور (زندان‌های تبریز- اوین)  
۱۴۸۰- طاهر ابراهیمی (زندان‌های تبریز- اوین)  
۱۴۸۱- فاطمه حسینی  
۱۴۸۲- سورنا حسینی  
۱۴۸۳- پویان امینی  
۱۴۸۴- شاهین وحیدی  
۱۴۸۵- عزت محمدی  
۱۴۸۶- مازیار امامی  
۱۴۸۷- مهین نظری (زندان اوین) در زمان شاه زندان اوین  
۱۴۸۸- ملیحه توتونچیان (زندان‌های اوین - گوهردشت - قزلحصار) در زمان شاه زندان قصر  
۱۴۸۹- مجتبی نجات بخش آزادانی (زندان‌های اوین - عشرت آباد) در زمان شاه زندان  
دستگرد اصفهان و کمیته ساواک



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

- ۱۴۹۰- محمدرضا میرزاحمدعلیپور (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت) در زمان شاه ساواک لاهیجان و چوبین قزوین
- ۱۴۹۱- سید محمود حجازی (زندان‌های بابلسر- بابل) در زمان شاه زندان تبریز
- ۱۴۹۲- جواد درودی (زندان وکیل آباد مشهد) در زمان شاه زندان وکیل آباد مشهد
- ۱۴۹۳- مصطفی راتبی (زندان‌های کمیته مشترک - اوین - دستگرد اصفهان) در زمان شاه کمیته مشترک و شهربانی ساواک
- ۱۴۹۴- محمدحسین پارسا (زندان‌های اوین - کمیته مشترک - قزلحصار) در زمان شاه زندان‌های زنجان - تبریز- قصر و اوین
- ۱۴۹۵- بهمن جنت صادقی (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت) در زمان شاه ساواک شهسوار و نوشهر
- ۱۴۹۶- رحیم صداقت زاده (زندان‌های اوین - قزلحصار- گوهردشت) در زمان شاه کمیته مشترک
- ۱۴۹۷- احمد معدلت پرور (زندان شهربانی ساری) در زمان شاه زندان شهربانی ساری
- ۱۴۹۸- حسین نیکخو (زندان سپاه زاهدان) در زمان شاه زندان دستگرد اصفهان
- ۱۴۹۹- حمید عندلیب (زندان سپاه سمنان) در زمان شاه زندان شهربانی سمنان
- ۱۵۰۰- سیداحمد سیدی علوی (زندان‌های اوین - وکیل آباد مشهد) در زمان شاه زندان مشهد







# مقالات و گواهی‌ها







# ماوراء رذیلت مزدور مصداقی در هتاکی به خانواده‌های شهیدان و زنان زندانی

منصوره گالستان - فروردین ۹۹









منصوره گالستان

علت این که دست به قلم می‌برم منتهای رذیلت و هتاک‌ی اطلاعات آخوندی از دهان کثیف یک مأمور تشنه به خون به نام ایرج مصداقی در مورد خواهر بزرگوار و قهرمانم زهره شفایی است. من به خاطر کار در نشریات مجاهدین مخصوصاً در رابطه با زندان‌ها و زندانیان، از دههٔ ۶۰ در جریان شهادت یک‌به‌یک اعضای خانوادهٔ شفایی و هم‌چنین در جریان دستگیری و آزادی زهره به‌عنوان تنها فرد زندانی بازمانده از این خانواده بودم و گواهی حاضر را کمترین وظیفه خودم می‌دانم.

مزدور مصداقی به دروغ در یک شبکه اینترنتی وابسته به اطلاعات آخوندها ادعا کرده است:

«زهره شفایی از خانواده شفاییه، همهٔ خانواده این اعدام شدند در اصفهان و تهران. داییش حبیب خلیفه سلطان، فرمانده سپاه بوده تو اصفهان کشته شد با زن و بچه‌اش، آدم جانی بالفطره. ببینید از همهٔ این خانواده، این زنده ماند همین زهره شفایی تو زندان اصفهان بود، تواب زندان اصفهان بود، نماز جمعه میرفت. حالا این بیش‌ترم را رجوی بخاطر اینکه تواب بود بخاطر این که نقطه ضعف داشت، کرد مسئول اطلاعات مجاهدین.

یعنی بالاترین پست یا بااهمیت‌ترین پست. چرا؟ چون مسعود رجوی با تواب‌ها حال میکرد. چون توابها، اساساً کسی که تو مجاهدین دارای ارج و قرب میشد زندانی، که سابقه ننگین داشته باشه. سابقه ننگین که داشتی سرت پایین بود. ولی کافی بود سابقه مقاومت داشته باشی. میخواستند تو را بشکوند. مسعود رجوی با هر زندانی که مقاوم بود مشکل داشت. اصلاً مشکلتش با زندانی مقاوم بود. با زندانی تواب که مشکل نداشت میرفت مسئول اطلاعاتش میکرد. مثل همین یارو زهره شفایی. از اینها زیاد هستند تو فرماندهان ارتش آزادیبخش» (میهن تی وی ۶ فروردین ۹۹).

### تاکتیک‌ها و ترفندهای شناخته‌شده

من چهار دهه با نشریات مقاومت از جمله مجاهد و ایران زمین و واحد تحقیق شهدا و زندانیان همکاری داشته‌ام. اغلب کتاب‌ها و گزارش‌ها دربارهٔ زندان‌ها و زندانیان از سال ۱۳۶۰ به بعد را هم خوانده‌ام. با بسیاری از زندانیان مجاهد و شمار قابل توجهی از زندانیان غیرمجاهد هم آشنایی داشته و گفتگو کرده و یادداشت برداشته‌ام. با تاکتیک‌ها و ترفندها و توطئه‌های رژیم علیه مجاهدین و مقاومت ایران هم آشنایی دارم. از آتش‌زدن کعبه تا انفجار حرم امام رضا و قطعه قطعه کردن کشیشان مسیحی به حساب مجاهدین. از انواع شکنجه‌ها تا قتل‌عام مجاهدین در زندان‌ها... این هم راز سر به مهری نیست که رژیم و اطلاعاتش، تا بخواهید در سطوح مختلف و با قراردادهای گوناگون، برای طیف مأمورانش سایت و تلویزیون می‌زند، به آنها لباس اپوزیسیون می‌پوشاند، خبرها و اطلاعاتی را که خودش می‌خواهد برای پخش به آنها می‌دهد و تنها یک مرز سرخ دارد که همانا مجاهدین و به‌ویژه رهبری مقاومت است. این را همه می‌دانند که وزارت اطلاعات به مدت ۱۴ سال مزدوری به نام امیر سعدونی با زنش نسیمه را در آب‌نمک می‌خواباند و برای آنها تحت نام مجاهدین پناهندگی و سیتی‌زن یک کشور اروپای غربی (بلژیک) می‌گیرد تا در روزی که باید، از دیپلمات رژیم بمب را بگیرند و در گردهمایی مقاومت کار بگذارند؛ چه رسد به موجوداتی از قبیل ایرج مصداقی، نفر گشت دادستانی و دست‌آموز امثال لاجوردی. شاگرد جلالانی که به‌خاطر انزجار و عقده‌هایشان در رابطه با مجاهدین سرموضع، بدون کمترین مبالغه



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

تشنه به خون رهبری مقاومت تاریخی یک ملت اسیر هستند و آن را به هزار زبان گفته‌اند و می‌گویند. عیناً مانند شکنجه‌گران شاه و شیخ در کمپته و اوین. از شکنجه‌چی‌ها و بازجوهای که به قول پدر طالقانی از اسم مسعود رجوی وحشت دارند و مثل مصداقی اعصابشان به هم می‌لرزد و کنترل خود را از دست می‌دهند. با یک لمپنیسم بی‌دنده و ترمز و افسارگسیخته که دست بسیجی و پاسدار را هم از پشت بسته است. مدتی با بلاهت پاسدارنشان خود را با «المرحوم» تسلی می‌داد اما از وقتی موضعگیری‌ها و صدای رهبری این مقاومت شنیده شد، دیگر سگ‌ها هم به گرد پایش نمی‌رسد.

برای فهم این که چرا در بند آموزشگاه «همه بچه‌ها از بین رفتند» ولی کاپو «معجزه‌آسا زنده ماند» کافیس‌ت اشاره کنیم که مصداقی دست‌کم چهار بار ندامت و انزجارنامه نوشتن به فرمان هیأت قتل‌عام و آخوند دژخیم نیری را علیه مجاهدین و رهبری آنها مقرر آمده و البته با خرمردرندی تلاش کرده است گرد و مینیمیزه کند و از کنارش بگذرد و بقیه‌اش را هم نکوید (جلد سوم خاطرات زندان صفحات ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۴ و ۱۸۲).

جالب است که در مورد چهارمین نوبت انزجارنامه، می‌نویسد: «نیری گفت حالا برو درستش را بنویس! ناصریان با اکراه مرا از دادگاه بیرون برد و برگه‌ای به دستم داد. این هم چند خط بیشتر نبود و نمی‌دانم انشای چه کسی بود. متن آن از نظر محتوا فرقی با آنچه که من نوشته بودم، نمی‌کرد، ولی چند خط بود. متن را دقیقاً به یاد نمی‌آورم زیرا هیچ تمایلی به حفظ آن نداشتم. به هر حال همان را نوشتم و تاریخ را به اشتباه نوشتم ۱۵ مرداد.

عجبا که ۱۵ مرداد یادش است، نقشه اتاق‌ها و راهروهای زندان‌ها حتی زندانهای زنان را هم که هیچ‌گاه آنجا نبوده حفظ است، اما دست‌بر قضا، در چهار جلد خاطرات به چهارمین انزجارنامه که می‌رسد یادش می‌رود که چه نوشته «زیرا هیچ تمایلی به حفظ آن» نداشته و متن را به یاد نمی‌آورد! بگذریم که نیازی نیست متن را به یاد بیاورد چون از فردای خروج مجاهدین از لیست آمریکا که رژیم احساس خطر کرد و او و هم‌کاسه‌ها را از آب‌نمک بیرون کشید، متن را هر روز علیه مجاهدین و رهبری آنها به یاد می‌آورد و پژواک و قی می‌کند. بعضاً با مزدوران پیشانی‌سیاه دیگر مانند خدابنده و اینترلینک



هم «کر» و لینک می‌کند!

سیرک «پژواک» نیز در لجن‌پراکنی روی دست سیرک مزدوران جلوی قرارگاه اشرف و بلندگوهای زنجیره‌ای بلند شده و نیروی قدس «هتل مهاجر» بغداد را در استکهلم تکثیر کرده است.

عیناً و به فرموده، همان حرف‌های سالیان آخوندها و سپاه و اطلاعات آنها را خط به خط و «نقطه به نقطه» رله می‌کند. از فساد اخلاق رهبری و مسئولان مجاهدین تا طلاق‌های اجباری. این‌که برادر مسعود همه را به کشتن داده و مجاهدین بایستی در مقابل خمینی کوتاه می‌آمدند و زیر سایه نظام، سایت می‌زدند و آیات عظام را پژواک می‌دادند! این‌که مجاهدین اطلاعات اتمی‌شان را از اسرائیل گرفتند و این‌که پول‌هایشان را هم عربستان سعودی می‌دهد. از قتل‌های مشکوک زنجیره‌یی در درون مجاهدین تا کشتن و پوست‌کندن صورت مزدور دلیلی. این‌که کانون‌های شورشی اصلاً دروغ است و وجود ندارد تا این‌که آمار و ارقام و فاکت‌ها و گزارش‌های این مقاومت علیه رژیم تماماً ساختگی و دروغ است.

فراموش کردنی نیست که همهٔ اینها سرپوشی می‌شود بر قتل‌عام مجاهدین در اشرف و توجیه جنایات قاسم سلیمانی و هموار کردن راه تروریسم و کشتار.

### دکتر شفایی، همسر و فرزندانش

رژیم بی‌وقفه برای حضور و غیاب و چک مجاهدین و مسئولین آنها، از طریق همین قبیل مزدوران به بافندگی انواع و اقسام خبرها و شایعات می‌پردازد. مصداق آن پبله کردن مصداقی به خانوادهٔ قهرمان شفایی است که با تقدیم شش شهید از افتخارات تاریخ معاصر ایران هستند و جایگاه ویژه‌ای در اصفهان دارند.

پدر خانواده، دکتر مرتضی شفایی، مجاهد استوار و پزشک فرزانه‌ای بود که از سال ۵۶ توسط پسرش، مجاهد خلق جواد شفایی، دانشجوی مهندسی متالورژی با مجاهدین آشنا شد. او به‌خاطر کمک به محرومان و مردم دوستی و ویژگی‌های انسانی برجسته‌اش در اصفهان محبوب بود. به‌رغم همه تهدیدها و تطمیع‌های عوامل رژیم، پیوسته و تا آخرین نفس از آرمان مجاهدین و مواضع برحق آنها دفاع کرد. پدر در زمان شهادت



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

۵۰سال داشت.

همسر دکتر شفایی، عفت خلیفه سلطانی در مبارزه سخت با آخوندها و پاسداران همراه و همدوش و پشتیبان دکتر و فرزندان مجاهد خود بود. اما برادرش قائم‌مقام سپاه اصفهان و خصم مبین مجاهدین بود. از آنجا که سازمان مجاهدین بزرگترین سازمان توده‌ای تاریخ ایران است، از این نمونه‌ها بسیار بوده و هست که اعضای یک فامیل یا یک خانواده در طرفین طیف رو در روی یکدیگر قرار بگیرند. لعنت بر خمینی... عفت پاکباز اما، در همه صحنه‌ها مانند دکتر شفایی سرسختانه در مقابل دژخیمان ایستادگی کرد. شکنجه‌گران برای درهم شکستن دکتر و همسرش، مجید، فرزند ۱۶ساله شان راه، که از میلیشیاهای پرشور دانش آموزی بود، در مقابل چشمان آنها شکنجه می‌کردند. سپس وقتی نتوانستند در اراده و ایمان و وفای آنها به مجاهدین خللی وارد کنند، در شامگاه ۵مهر ۱۳۶۰، هر سه نفر را با ۵۰مجاهد دیگر تیرباران کردند. عفت در زمان شهادت ۴۲سال داشت.

روزنامه جمهوری اسلامی - چهارشنبه ۸مهر ۱۳۶۰ (صفحهٔ ۴) اعلام کرد:

«به حکم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان: ۵۳تن از اعضا و کادرهای نظامی منافقین اعدام شدند».

در این زمان دختر دیگر خانواده زهره شفایی، فراری و مخفی بود و پسر کوچکتر خانواده محمد شفایی که هشت سال داشت از روز دستگیری پدر و مادرش توسط همسایه‌ها نگهداری و سرپرستی می‌شد. تا زمانی که عموی متمول او مجتبی شفایی از شیراز به اصفهان آمد و او را از همسایه تحویل گرفت و با خود به شیراز برد.

مجاهد خلق جواد شفایی، فرزند دیگر این خانواده، از مسئولین بخش دانشجویی مجاهدین در دانشگاه صنعتی شریف، پس از دستگیری در پاییز ۶۰ تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت، او که از اسطوره‌های مقاومت در زندان بود در اسفند سال ۶۰، پس از تحمل شکنجه‌های طاقت‌فرسا در زیر شکنجه جان باخت. او در زمان شهادت ۲۷ساله بود.

فرزند دیگر، مریم شفایی از مسئولین بخش دانشجویی مجاهدین در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و سپس از مسئولان نهاد محلات در منطقه خاوران تهران بود. همسرش



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مجاهد خلق حسین جلیلی پروانه از زندانیان سیاسی دوران شاه و از مسئولان تشکیلات مجاهدین در خراسان و گیلان و از مسئولان دانش‌آموزی در تهران بود. این دو نیز از شهیدان همین خانواده سرفراز هستند که جان و خانه و خانمان را فدای آرمان مجاهدین و آزادی مردم ایران کردند. هر دوی آنها در ضربه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ در تهران تا آخرین گلوله و تا آخرین نفس جنگیدند و به شهادت رسیدند. مریم در زمان شهادت ۲۴ ساله و حسین جلیلی ۲۹ ساله بود.



عکس به یادماندنی از خانوادهٔ شفایی که توسط مجاهد شهید مجید شفایی گرفته شده است

از چپ به راست: دکتر شفایی و همسرش عفت خلیفه سلطانی، محمد شفایی در آغوش مادرش، زهره شفایی ردیف پشت سر: مجاهدان شهید مریم و جواد شفایی

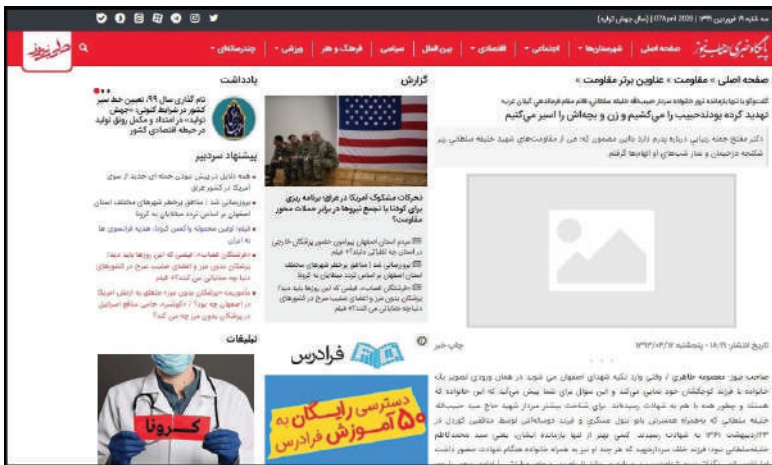
## سرنوشت سرکردهٔ سپاه در اصفهان

چهار روز پس از شهادت مریم شفایی و همسرش، همان دایی مریم و زهره به نام حبیب خلیفه سلطانی هوادار مجاهدین در زمان شاه و سرکرده سپاه اصفهان در زمان خمینی در حین سفر با زن و بچه‌اش در جاده ساوه در سانحه رانندگی کشته می‌شود. خبر به اصفهان می‌رسد و وسیعاً شایع می‌شود که خدا انتقام دکتر شفایی و همسر و فرزندانش

را از او گرفته است.

رژیم هنوز هم مدعی است که این کار را «منافقین کوردل» انجام داده‌اند. یک سایت رژیمی به نام «صاحب نیوز» در ۱۲ تیر ۱۳۹۳ نوشت: «سردار شهید حاج سید حبیب‌الله خلیفه سلطانی به‌همراه همسرش بانو بتول عسگری و فرزند دوساله‌اش توسط منافقین کوردل در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۱ به‌شهادت رسیدند».

محمد کاظم خلیفه سلطانی «فرزند خلف سردار شهید که هر چند او نیز به‌همراه خانواده هنگام شهادت حضور داشت اما تقدیر الهی نگذاشت به شهادت برسد و باید می‌ماند تا راه پدر و مادر مبارزش را ادامه بدهد» مدعی است که مجاهدین «طرح ترور را در قالب تصادف برنامه‌ریزی کرده بودند ماجرا هم به این صورت بود که پدرم برای مأموریت از باخران قصد رفتن به اصفهان را داشت از او خواستند تا با هلی کوپتر یا ماشین سپاه برود اما قبول نکرد چون می‌گفت همراه خانواده است نمی‌تواند آنها را در باخران تنها بگذارد به همین دلیل هم نمی‌تواند با ماشین بیت‌المال برود و صلاح نیست در نتیجه با اتوبوس راهی شدیم. حاج آقا سالک از پدرم خواسته بود تا هر جایی که ماشین توقف کرد آنها را در جریان بگذارد تا از سلامت ما مطمئن شوند. پدرم با نام مستعار مهاجرانی بلیت تهیه کرد محافظ ایشان آقای نادرالاصلی هم با ما بود. ساعت ۱۲ شب که همه در



اتوبوس خواب بودند به گفته راننده یک تریلی با سرعت زیاد به سمت ماشین می‌آید و محکم به اتوبوس می‌زند و می‌رود؛ البته راننده خودش با دیدن تریلی از ماشین بیرون می‌پرد و در دادگاه هم گفته بود که از ترس ماشین را متوقف کردم و بیرون پریدم اما این حرکت او که اتوبوس را روی پل گذاشت و فرار کرد مشکوک بود».

### تنها بازماندگان

خواهر مجاهد زهره شفیایی و مجاهد خلق محمد شفیایی تنها بازماندگان و ادامه‌دهندگان همان راه سرخ فام در سازمان مجاهدین هستند. خواهر مجاهد زهره شفیایی که در ستاد مجاهدین در اصفهان در بخش محلات کار می‌کرد، در ۱۶ آذر سال ۱۳۶۰ دو ماه پس از شهادت پدر و مادر و برادرش در اصفهان توسط گشت سپاه دستگیر و به زندان سپاه و توسط یک دایی دیگرش محسن خلیفه‌سلطانی شناسایی می‌شود. دوران اسارتش با شکنجه و فشارهای بسیار در زندان و در سلول‌ها و خانه‌های امن سپاه همراه است. در حالی که سپاه به‌سادگی می‌توانست او را به جوخهٔ اعدام بسپارد یا سربه‌نیست کند اما هدف درهم شکستن و مصاحبه تلویزیونی و ندامت و انزجار گرفتن بود. می‌خواستند خانواده شفیایی را تخریب کنند. به همین خاطر او را ۱۰ ماه در سلول‌های انفرادی نگه‌داشتند. وی را توسط دایی‌های پاسدار و برخی دیگر از بستگانش در معرض یک جنگ‌روانی و فرسایشی برای ندامت و توبه و ابراز انزجار از مجاهدین قرار دادند. بارها او را به بندهای دیگر زندان جابه‌جا کردند و توابان و خائنان را هم به جانش انداختند تا درهم بشکنند. سرانجام او به اعتصاب غذا تا مرگ روی آورد و دژخیمان را درمانده کرد. از طرف دیگر رژیم اعدام هفتمین فرد خانواده شفیایی را مصلحت نمی‌دید و نیازی هم به آن نداشت.

یک‌بار حاکم شرع اصفهان برای تست وضعیت او در سلول به دیدارش آمد و گفت من همان کسی هستم که دستور کشتن پدر و مادرت را داد.... چه احساسی داری و اگر الان اسلحه داشتی چکار می‌کردی؟ زهره به او جواب داده بود اول تو و بعد بقیه‌تان را می‌کشتم. این جواب باعث شد ماه‌ها در سلول بماند.

بعدها وقتی که زهره در سال ۱۳۶۶ از چنگ رژیم گریخت و به اشرف آمد و مجدداً به





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

سازمان پیوست، در این باره نوشت که هدفش این بود که زودتر او را اعدام کنند و به مادر و پدر و خواهر و برادران شهیدش ببیوندد.

یک بار دیگر هم که زهره در سؤال و جواب خودش را هوادار مجاهدین (و نه منافقین) معرفی کرد باز جو طوری به صورتش کوبید که خون فواره زد. اما به گفته خودش بدترین شکنجه برایش صدای شکنجه و ناله‌های دیگر خواهران تحت شکنجه بود. یک بار باز جو از او پرسید مجاهدین به امام می‌گویند پیرکفتار تو چی؟ زهره گفت، من هر چه مجاهدین بگویند قبول دارم. بلادرنگ او را به اتاق شکنجه بردند و ۵۰ ضربه شلاق زدند.

### آزادی از زندان، فرار از ایران و پیوستن به ارتش آزادیبخش

زهره در اسفند سال ۶۱ پس از یک سال و سه ماه در حالی که پرونده‌اش خالی بود و هیچ اطلاعاتی به دشمن نداده بود از زندان اصفهان آزاد می‌شود. مادر بزرگش هم هر روز به دومین دایی پاسدارش (محسن خلیفه سلطانی) فشار می‌آورد که این یکی را نکشید و آزاد کنید. همزمان عموی او که در شیراز خانه و زندگی و شرکت جوجه‌کشی داشت طی این مدت مراجعات زیادی برای آزادی و تحویل گرفتن تنها بازمانده زندانی برادرش انجام داده و تقریباً تمام دارایی خود را نزد حاکم شرع به وثیقه گذاشت که البته توسط همین حاکم شرع که در حال تعویض بود، بالا کشیده شد.

پس از آزادی از زندان، عمویش که معلوم شد که تنها دختر بازمانده برادرش را به‌طور مشروط تحویل گرفته او را با خود به شیراز برد و به شدت کنترل می‌کرد به‌نحوی که امکان هیچ ارتباط و بیرون آمدن از خانه نداشت. این وضعیت حدود دو سال طول کشید تا قبول کردند زهره برای ادامه تحصیل در رشته اقتصاد در دانشگاه تهران از شیراز به تهران برود. بعد از مدتی در خوابگاه دانشگاه مستقر شد و آزادی عمل خود را به‌دست آورد. وی سرانجام با پیک سازمان عازم منطقه رزمی شد اما پیک ضربه خورد و دستگیر شد و مأموریت به تعویق افتاد. امکان بازگشت به خانه هم که تحت محاصره پاسداران بود، وجود نداشت.

بنابراین زهره مجدداً مخفی می‌شود و بعد از دو ماه با مرارت بسیار از طریق مرز پاکستان از کشور خارج می‌شود.



## دروغ‌بافی مزدور

لجن‌پراکنی مزدور مصداقی علیه خواهر مجاهد زهره شفافیتی که در نماز جمعه شرکت می‌کرده و جزء توأبین بوده است دروغ‌بافی لثیمانه برای هتک حرمت زنان مقاوم و مجاهد است. از این‌رو عصارهٔ خمینی با خوی وحشی و زن‌ستیزی، اندازه نگه نمی‌دارد. طی چهار دهه که در ارگان‌های مختلف مقاومت دست‌اندر کار بوده و دستی در نوشتن داشتیم، با نمونه‌های مختلفی از «قلم و زبان‌به‌مزد»ی مزدوران رژیم مواجه بوده‌ام. از این‌رو به برنامه‌پردازان گشتاپوی آخوندی می‌گوییم این دست‌و‌پازدن‌ها جز آشکار کردن هر چه بیشتر وضعیت درهم‌شکسته و فلاکت‌بار رژیم منحوس و پا به‌گورتان خاصیتی ندارد. ناقوس سرنگونی نظام شما به‌صدا درآمده و میهن ما از ویروس کرونا و ویروس ولایت پاکیزه خواهد شد.

## نمونهٔ آخر (بدون شرح!)

بعد از نوشتن این سطور با نمونه جالب و البته مضحک دیگری از تردستی وزارت اطلاعات آخوندها و خوراندن اطلاعات گمراه‌کننده و «نیمه‌بها» به مزدور مصداقی مواجه شدم. ببینید که برای چماق کردن فیروزه بنی‌صدر بر سر خواهر مریم و کینه‌کشی حیوانی علیه برادر مسعود در چه ابتدالی فرو رفته است:

## سرنوشت عبرت‌انگیز دو زن، فیروزه بنی‌صدر و مریم رجوی

### ایرج مصداقی

اطلاعیهٔ دکتر فیروزه بنی‌صدر در ارتباط با تجربیات وی از نحوه درمان بیماران سالمندی که از آن‌ها قطع امید شده و برای مرگ آرام‌تر به آن‌ها تزریق مرفین تجویز می‌شود مرا به نوشتن این مطلب که نقبی به گذشته است واداشت.

۳۸ سال پیش مسعود رجوی چند ماه پس از کشته‌شدن همسرش، با به‌کار بستن انواع و اقسام حيله‌ها با فیروزه بنی‌صدر که ۱۸ ساله بود ازدواج کرد.

در دنیای ژورنالیسم هر کس که غرض و مرضی نداشته باشد گمان می‌کند نفر سمت‌راست در این عکس فیروزه بنی‌صدر در کنار برادر مسعود است. اما این عکس

گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

برش خورده و عکس کامل که از نشریه انجمن‌های مسلمان در اروپا و آمریکا (جمعه ۳مهر ۱۳۶۰) برداشته شده عکس زیر است :  
این عکس در دیدار با احمد بن بلا نخستین رئیس‌جمهور الجزایر در پاریس در آپارتمان وی در اواخر شهریور ۱۳۶۰ گرفته شده و خانم بن بلا را نشان می‌دهد. در عکس زیر در صفحهٔ ۱۱ همان نشریه انجمن‌ها باز هم خانم بن بلا دیده می‌شود.



به‌نظر می‌رسد مزدور مصداقی از هول حلیم در دیگ وزارت افتاده است!





**شارلاتانیسم ایرج مصداقی، یک شاگرد دژخیم**  
**اکبر صمدی - فروردین ۹۹**







اکبر صمدی

■ شهیدان محمود حسنی و محمدرضا شهیر افتخار از مسئولین تشکیلات بند ما بودند. هر دوی این قهرمانان در جریان قتل عام سال ۶۷ سربدار شدند. به عهده گرفتن مسئولیت مصداقی را هم مجاهد شهید محمود حسنی به من ابلاغ کرد تا مصداقی بیشتر از این طعمه پاسداران نشود

■ هم‌چنین یادم می‌آید که در ۱۰ مرداد ۶۷ «حاج داوود» (داوود لشکری سرکرده گوهردشت) وارد بند شد و اعلام کرد همهٔ کسانی که ۱۰ سال یا بیشتر حکم دارند از بند خارج شوند. هیچ‌یک از ما نمی‌دانستیم که ما را به کجا می‌برند؛ بنابراین همه کسانی که حکم ۱۰ سال و بیشتر داشتند، از جمله مصداقی، بلند شده و آماده رفتن شدیم. در همین لحظه داوود لشکری مصداقی را خطاب قرار داد و گفت «تو نمی‌خواهد بیایی بمان همین جا...!»

خبر دستگیری «عباسی» (حمید نوری) برای من که او را از نزدیک می‌شناختم

خوشحال کننده بود. یکی از انبوه گزارش‌های کتاب قتل‌عام زندانیان سیاسی که سازمان مجاهدین ۲۱ سال پیش در ۱۳۷۸ منتشر کرد، شرح حال من در زندان گوهردشت در ایام قتل‌عام در مرداد ۱۳۶۷ است. در آن گزارش، من هم از هیأت مرگ که خود را هیأت عفو معرفی می‌کرد و سؤال و جواب آخوند رئیسی با خود نوشته‌ام، هم از سالن مرگ و مجاهدانی که پر می‌کشیدند و هم از سؤالی که از ناصرین (مقیسه‌ای) در مورد تعیین تکلیف خود کردم. هم‌چنین به حالت و وضعیت پاسدار عباسی شکنجه‌گر، موقعی که اسم اعدامی‌ها را در شب ۱۲ مرداد ۶۷ برای ما می‌خواند اشاره کرده‌ام.

۳۱ سال و چند ماه بعد از آن شب، وقتی خبر دستگیری «عباسی» شکنجه‌گر دادستانی اوین در سوئد را به اتهام جنایت‌هایش در دهه ۶۰ شنیدم، طبعاً خوشحال کننده بود؛ اما یک چیز مشکوک از همان ابتدا توی ذوق می‌زد. هم‌زمان سروکله عنصر معلوم‌الحالی به نام «ایرج مصداقی» در این قضیه پیدا شد که مأموریتش برای هرکس که سال‌ها در زندان این رژیم بوده باشد، مثل روز روشن است.

بعد اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضدتروریسم آمد و پرده‌ها را تماماً کنار زد. صدای مقیسه‌ای و رازینی اصلاً هیچ ابهامی باقی نمی‌گذاشت.

این فرد یعنی حمید نوری، به گفته قاضی جنایتکار «محمد مقیسه‌ای»<sup>(۱)</sup>، پیش از این ۱۰ بار به واسطه حضور دخترخوانده‌اش در سوئد، به این کشور سفر کرده بود و تا آن موقع هیچ مشکلی برای وی ایجاد نشده بود. تقارن پیشرفت‌های جنبش دادخواهی در مجامع بین‌المللی، با دستگیری حمید عباسی، آن هم پس از بارها سفر به این کشور و ادعاهای ایرج مصداقی در این باره، تناقضی نبود که بتوان به راحتی از کنار آن گذشت! به خصوص که مصداقی ادعا کرد در یک «عملیات پیچیده چندوجهی»! موفق شده یکی از متهمان «تراز اول قتل‌عام ۶۷»! را در محدوده قضایی اروپا دستگیر کند...! همان‌گونه که «سربازان... گمنام» روح‌الله زم را دستگیر کرده بودند...!

اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضدتروریسم درباره شارلاتان‌بازی مصداقی و بازی اطلاعات آخوندی، چیزی را ناگفته نگذاشته و آنچه من می‌خواهم بگویم فقط اشاره‌ای است به سلسله اراجیف بی‌دنده و ترمز این مزدور علیه زندانیان سیاسی سابق، از جمله من که فریب پروژه‌های وزارت اطلاعات را نخورده و حاضر به شرکت در این نمایش نشده‌ایم.





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

یاهه‌گویی‌های مصداقی علیه زندانیانی که حاضر نشدند مانند او خود را بفروشند و دست در خون شهیدان کنند و تیغ جلادان را برگردن مجاهدین «سرموضع» تیز نمایند، گواه هم‌جنسی مصداقی با آخوندها و گواه منتهای وقاحت یک شاگرد دژخیم است که عیناً مانند شیخ و شاه، تشنه‌کام اعدام و خون برادر مسعود است. برای من که ۱۰ سال در زندان این رژیم بوده‌ام و برای همهٔ کسانی که با ایرج مصداقی در زندان بوده‌اند و از نزدیک وی را می‌شناسند؛ این خودشیفتگی و توهمات عجیب و غریب که این بار در قالب فیلم‌های پلیسی خود را نشان می‌دهد؛ چیز جدیدی نیست! واقعیت این است که خودشیفتگی و توهمات مصداقی برای بازجوهای وزارت اطلاعات و به‌اصطلاح دادیاران زندان ناشناخته نبود. چراکه اصلی‌ترین شغل آنها، بعد از شکنجه و بازجویی، پیدا کردن حلقات ضعیف برای به‌استخدام درآوردن آنها در گشت‌های دادستانی و اطلاعات بود. حال اگر کارهای او را در زندان با این خودشیفتگی جنون‌آمیز ضریب بزنیم، به‌خوبی روشن می‌شود که چگونه مصداقی از ابتدا طعمه دل‌چسبی برای استخدام بود و قدم‌به‌قدم در مسیری که برایش ترسیم کرده بودند؛ گام برداشت تا به‌طور کامل از هضم‌رابع اطلاعات آخوندی عبور کرد.

مصداقی در زندان در تبعیت از شکنجه‌گران و بازجویان تلاش می‌کرد مقاومت زندانیان مجاهد را مخدوش کند و تسلیم‌طلبی را که خط لاجوردی و سپس وزارت اطلاعات بود، در میان زندانیان رواج دهد. البته زندانیان مجاهد بسیار هوشیارتر و کارکردهایشان سازمان‌یافته‌تر از این حرف‌ها بود که توابین علنی و غیرعلنی بتوانند کسی را به تسلیم‌طلبی بکشانند و چیزی جز انزوای هر چه بیشتر و رسوایی مضاعف عایدشان نمی‌شد. از این‌رو همهٔ زندانیانی که مصداقی را از نزدیک در زندان تجربه کرده‌اند، شکی ندارند که او در جنبش دادخواهی شهیدان مجاهد خلق نیز، مجری خط و خطوط اربابان وزارت اطلاعات برای لوٹ کردن جنبش دادخواهی است.

### نگاهی به سوابق مصداقی در زندان...!

شناخت من از ایرج مصداقی برمی‌گردد به سال ۶۵ در بند ۲ زندان گوهردشت. در آن زمان من ۲۰ ساله بودم و پنجمین سال زندانم را پشت سر می‌گذاشتم. من در اول مرداد



سال ۱۳۶۰ یک‌روز پیش از انتخابات فرمایشی رژیم، در تور گستردهٔ پاسداران، در بلوار کشاورز تهران، به همراه ۵۳ تن از هواداران سازمان دستگیر شدم. گروه ما بعدها در زندان به گروه ۵۴ نفره معروف شد. آخر در آن زمان حتی به نسبت بی‌قانونی‌های امروز، هیچ قاعده و قانونی حاکم نبود، پاسداران با بستن سروته خیابان‌ها، جوانان را از روی نحوهٔ لباس پوشیدن، دستگیر کرده و وای به حال کسی که در جیش چند دوریالی پیدا می‌کردند<sup>(۲)</sup>!

البته آن روزها آن قدر تعداد دستگیری‌ها زیاد بود که هیچ‌جایی در زندان اوین نبود. حتی محل استقرار نگهبانان زندان اوین، مملو از دستگیری‌ها بود. این درحالی بود که رژیم در ماه‌های تیر تا مهر، بیشترین اعدام‌ها را انجام داد و هرشب بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ تیرباران می‌شدند؛ اما نه تنها تعداد زندانیان کم نمی‌شد بلکه هرروز به تعداد آنان افزوده می‌شد. ما را مستقیم به زندان قزلحصار که همهٔ زندانیان پروسهٔ بازجویی و دادگاه‌شان تمام شده و حکم داشتند، بردند. ما تا روز ۵ مهر به مدت دو ماه در قزلحصار بودیم. روز ۵ مهر به زندان اوین منتقل شدیم. روزی که تهران در آتش و خون بود! در بهمن‌ماه در سن پانزده‌سالگی به دادگاه رفته و درحالی که هیچ‌جرمی جز هواداری از سازمان نداشتم به ده سال زندان محکوم شدم و پس از مدتی به بند ۴ واحد ۱ زندان قزلحصار رفتم. در فروردین سال ۶۵ به همراه گروهی از هم‌بندی‌ها، به زندان گوهردشت منتقل شدم. در همین دوران بود که مصداقی را از بند دیگری، به بند ما آوردند. جمع ما هیچ شناختی از او نداشت. تنها کسی که او را می‌شناخت مجاهد شهید موسی حیدرزاده بود که پیش از این با مصداقی در یک بند بود. موسی در بند سابق، از ندامت و مصاحبه مصداقی علیه سازمان، مطلع بود. علت مصاحبه، این بود که مصداقی در سلول انفرادی درهم‌شکسته و برای خلاصی از فشار سلول انفرادی، شرط زندانبان برای خروج از انفرادی که مصاحبه علیه سازمان بود را پذیرفت. موسی می‌گفت که او قابل اعتماد نیست چراکه زیر فشار کم می‌آورد. این یک تحلیل نبود بلکه مبتنی بر واقعیتی بود که موسی به چشم دیده بود.

همهٔ زندانیان دههٔ شصت به خوبی به یاد دارند که بین آبان ۱۳۶۱ تا تابستان ۱۳۶۳ که به دوران فشار یا در بسته<sup>(۳)</sup> در زندان قزلحصار معروف شد و بندهای عمومی به بندهای



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مجرد تبدیل و همهٔ امکانات قطع شد؛ تعداد بسیاری را به سلول‌های انفرادی گوهردشت یا «قیامت»<sup>(۴)</sup> منتقل کردند که شرط خروجشان از سلول انفرادی یا قبر، قبول مصاحبه بود، با وجود مقاومت عمومی که وجود داشت، ایرج مصداقی در این مرحله هم کم آورد و از معدود کسانی بود که با ندامت و اجرای مصاحبه، از این شرایط خارج شد.

### خصوصیت ویژهٔ زندان خمینی...!

در همین جا لازم می‌دانم پرنانتری باز کنم و در رابطه با زندان در دههٔ شصت، توضیحی بدهم؛ خصوصیت ویژهٔ زندان رژیم خمینی در دههٔ شصت، برخلاف زندان شاه، بافت توده‌ای و مردمی آن بود. از سی خرداد سال ۱۳۶۰ که خمینی دست‌به‌سرکوب تمام‌عیار گروه‌های سیاسی زد. نوک‌تیز حمله‌اش، بر روی پایگاه اجتماعی مجاهدین متمرکز بود. بخش وسیعی از هواداران سازمان را فارغ از این که در چه سطحی از ارتباط یا هواداری با سازمان قرار داشتند، دستگیر کردند. عمده آنان کسانی بودند که هیچ‌گونه ارتباط تشکیلاتی با سازمان نداشته و حداکثر نشریهٔ مجاهد خوانده یا در میتینگ‌های سازمان شرکت می‌کردند. از آن جمله می‌توان از ایرج مصداقی نام برد که در فاز سیاسی ارتباط تشکیلاتی با سازمان نداشت و تنها فعالیت او، شرکت در میتینگ‌های سیاسی سازمان بود؛ بنابراین تنظیم رابطهٔ ما هم با افرادی که وارد زندان می‌شدند، بر این پایه استوار بود.

در رابطه با مصداقی، ارزیابی اولیهٔ ما این بود که اگرچه در بند سابق، مرز سرخ مصاحبه رد کرده بود؛ اما ظاهراً تا آن زمان، مرز همکاری اطلاعاتی را رد نکرده بود<sup>(۵)</sup> یا حداقل ما از آن بی‌اطلاع بودیم. در همین رابطه، مصداقی خود نیز خوب می‌دانست که نگاه جمع زندانیان نسبت به او چیست.

به همین دلیل هم از همان ابتدای ورودش به بند دو، به دلیل همین ضعف‌هایش؛ من از جانب تشکیلات مسئولیت داشتم<sup>(۶)</sup> که به او نزدیک شده و در ارتباط فعال با او تلاش کنم بیش از این جذب پاسداران و بازجویان نشود. این مسئولیت تا زمانی که با او در یک بند بودم، هم‌چنان بر عهدهٔ من بود.

در همین دوران بود که بی‌مرزی‌های مصداقی هر چه بیشتر خودرا نشان داد. یکی از



نقاطی که ماهیت مصداقی، (همان ترس و تسلیم‌طلبی‌هایش) را برای همگان بارز کرد و او را تا نقطه‌ای برد که رود روی جمع قرار گرفت، تأسیس ارتش آزادی‌بخش ملی در خرداد ۶۶ بود که به‌واسطهٔ آن، روحیهٔ تهاجمی بچه‌های مجاهد در همهٔ بندها بالا رفت، به‌نحوی که ورزش جمعی به‌عنوان نماد میل‌یشیای مجاهد خلق، به‌صورت خودجوش در همهٔ زندان‌ها شکل گرفت.

ورزش جمعی برای پاسداران هم همان معنی را داشت که برای مجاهدین. به همین دلیل سرآغاز کشمکش‌ها و درگیری‌های مستمر زندانیان مجاهد با پاسداران بود. روزی نبود که پاسداران برای جلوگیری از ورزش جمعی، اقدام به ضرب و شتم، شکنجه در سلول‌های انفرادی و حتی بازجویی‌هایی که منجر به شهادت بچه‌ها شد، نداشته باشند. در چنین شرایطی ایرج مصداقی با همان روحیهٔ تسلیم‌طلبی، به‌همراه چند نفر دیگر، در مخالفت با ادامهٔ ورزش جمعی اصرار می‌کردند. از آنجایی که مسئولین تشکیلات اصرار داشتند که همهٔ نفرات دربارهٔ ادامهٔ ورزش جمعی صرف‌نظر از اینکه خود شرکت می‌کنند یا نه! نظر بدهند؛ اما مصداقی روی نظراتش اصرار داشت. به‌همین دلیل بحث مفصلی بین این چند نفر، با اکثریت بند صورت گرفت. علت مخالفت اصلاً پیچیده و سخت نبود. چون هر کس که به ادامهٔ ورزش جمعی رأی می‌داد؛ قبل از آن باید پیه مشت و لگد و فوتبال شدن و تونل کابل را به‌تن می‌مالید. از این‌رو مسئولین تشکیلات<sup>(۷)</sup> با توجه به ارزیابی‌مان از وضعیت وی که در بالا اشاره کردم تلاش می‌کردند که او را در محذوریت اخلاقی قرار ندهند تا بیشتر به‌سمت دشمن کشانده نشود. این خط تشکیلات در برخورد با حلقات ضعیف بود؛ اما افسوس که در قاموس ایرج مصداقی چیزی به‌نام اخلاق باقی نمانده بود. در این دوران مصداقی فعالانه و رود روی جمع بچه‌ها، اقدام به ترویج تسلیم‌طلبی در مقابل پاسداران می‌کرد. چیزی که از دید پاسدارانی که موظف بودند از وضعیت زندانیان گزارش بدهند، پنهان نبود و مصداقی هم این را می‌دانست.

در خرداد ۶۷ کمتر از دو ماه از آغاز قتل‌عام، به‌واسطهٔ برخوردی که بین برخی از بچه‌ها و پاسداران ایجاد شد من و تعدادی دیگر به سلول انفرادی منتقل شدیم. قبل از انتقال به سلول‌های انفرادی، زندانبانان با مشت و لگد به جان ما افتادند. مصداقی از ترس



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

خودش را به غش و رعشه زد تا مبادا پاسداران اشتباهی او را هم کتک بزنند. وقتی از انفرادی خارج شدیم، هم‌زمان بود با شروع قتل‌عام در گوهردشت. هم‌چنین یادم می‌آید که در ۱۰ مرداد ۶۷ «حاج داوود» (داوود لشکری سرکرده گوهردشت) وارد بند شد و اعلام کرد همه‌کسانی که ۱۰ سال یا بیشتر حکم دارند از بند خارج شوند. هیچ‌یک از ما نمی‌دانستیم که ما را به کجا می‌برند؛ بنابراین همه‌کسانی که حکم ده سال و بیشتر داشتند، از جمله مصداقی، بلند شده و آماده رفتن شدیم. در همین لحظه داوود لشکری مصداقی را خطاب قرار داد و گفت «تو نمی‌خواهد بیایی، بمان همین‌جا...!».

### صداقت مجاهدی

در همین‌جا باید روشن کنم که از دید مجاهدین، تا وقتی رژیم ولایت‌فقیه باقی است، صورت‌مسأله و تمام مسأله و شاخص در رابطه با هر فرد و هر گروهی، رژیم است و بس. بحث اصلاً این فاکت یا آن فاکت یا ضعف‌هایی که ممکن است در هر فردی پیدا بشود و خودشیفتگی بیمارگونهٔ این فرد مشخص نیست؛ بنابراین اصل موضوع این نیست که کسی در زندان ضعف نشان داده باشد یا از مرگ ترسیده باشد. مسأله ترس از مرگ یا جان به‌در بردن نیست. مسأله دقیقاً خدمتگزاری برای رژیم و گشتاپوی دینی است. لگدمال کردن خون‌شهدان و مجاهدین توسط شاگرد دژخیمی به نام مصداقی است. در مورد ضعف‌های نفرات، مجاهدین قبل از اینکه به دیگری ایراد بگیرند، حساب خود را روشن ساخته‌اند.

در همین رابطه ۱۱ سال پیش در سال ۱۳۸۸ برادر مسعود، در کتاب استراتژی قیام و سرنگونی، تحت‌عنوان «صداقت مجاهدی» می‌گوید:

«... برای این‌که حساب همه‌چیز برای مردم ایران روشن باشد بگویم که وقتی از زندانیان سیاسی مجاهدین صحبت می‌کنیم، به‌خصوص آنان که در اشرف هستند، چه آنان که مقاومت کرده‌اند، چه آنان که به تصادف جان به‌در برده‌اند و چه شماری که کم و کسری داشته و در زیر شکنجه یا در برابر جوخه اعدام، نقطه‌ضعف داشته‌اند، هم در بدو ورود و هم در نشست‌های انتقادی و «عملیات جاری» بی‌محابا صداقت



پیشه می‌کنند و هر آنچه را که حتی از ترس یا تشویش در برابر مرگ در ذهنشان هم گذشته، برای هم‌زمانشان، در جمع، بر روی دایره می‌ریزند.

فرا تر از بزرگداشت قهرمانان و یاران مقاوم، هدف از این صداقت بی‌منتها، تجدیدعهد با خلق اسیر و در زنجیر برای جبران کردن کمی‌ها و کاستی‌ها و ضعف‌هاست. روبه‌جلو است، نه روبه‌عقب. بالاکشیدن و فرارفتن و رستن از بندهای روحی و روانی است که از زندان خمینی و خاطرات دردناکش، بر دست‌وپایشان پیچیده است و نه صرفاً یک انتقاد از خود صوری و سطحی. شاخص این است که در تشعشع این صداقت شگفت و بی‌کمران در جمع یاران، شنوندگان نه فقط سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورند، بلکه راه مقابله و درهم‌شکستن کابوس خمینی و راه غلبه و مسخر کردن آثار او را، هم در گره‌های کوری که دژخیمان خمینی در اعماق ذهن و ضمیر ایجاد کرده‌اند، می‌آموزند. در برابر آن آسیب‌ناپذیر می‌شوند. در یک کلام، نه فقط تتمهٔ آثار آن کابوس خون‌سرفته را از خود می‌زدایند، بلکه مهم‌تر از این ده‌بار و صدبار و هزاربار بیشتر، جنگاور می‌شوند و از شیب نزولی و از انفعال و پاسیویسم و بریدگی و روی آوردن به معیشت و زندگی که مطلوب خمینی و دژخیمانش بوده، فاصله می‌گیرند. تقدیر کور و خودبه‌خودی این‌چنین با ”جهاد اکبر“ و صدق و فدای مجاهدی، مغلوب و محو و نابود می‌شود. چنین مواردی اگر با نگاهبانی و حفاظت مستمر سیاسی و ایدئولوژیک فرد از خودش همراه باشد، آن‌چنان که هرگز روبه‌عقب و روبه‌خمینی بازنگردد و به هر چه خمینی‌گرایی و شیطان‌صفتی و نامردمی و معیشت مطلوب خمینی است، تف کند، به سند افتخار و حماسهٔ ماندگار مقاومت ما تبدیل می‌شود. هم فرد و هم جمع را احیا می‌کند. این یک کارزار پرشکوه با ایدئولوژی ذلت و تسلیم و با شیوه شناخته‌شدهٔ خمینی برای به ”قبر“ بردن روان‌شناسانه زندگان است. این بخشی از مقاومت ماست که با هر گونه گردوغبار و آثار کاهندهٔ خمینی و فرهنگ و ایدئولوژی او بستیزیم و از آن پاکیزه شویم» (پایان نقل قول از برادر).

از قضا من، به‌عنوان یک مجاهد، با همهٔ ضعف‌هایی که قبل از زندان و در زندان و بعد از زندان داشته و دارم، نمونه‌ای هستم از همان شورش و انقلاب علیه خمینی‌گرایی و نامردمی و رویکرد مجاهدی در عملیات جاری که وقتی پس از سال‌ها زندان، به اشرف



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

رسیدم، در جمع یاران همه‌چیز را دربارهٔ خود و دورهٔ زندان گفتم و نوشتم و به این خاطر با اطمینان و افتخار می‌توانم به هرچه خمینی‌گرایی و این رژیم و کاربران و مأمورانش، از قبیل مصداقی، و لگدمال کردن خون مجاهدین است، تف کنم و بگویم ننگت باد! فکر می‌کنم در این نقطه روشن می‌شود که چرا دشمن و مأموران و مزدورانش این قدر با انقلاب درونی مجاهدین و عملیات جاری کینه دارند. احیای ما، امحای آنها و رژیمشان است.

### سخن آخر

همان‌طور که در ابتدای یادداشت اشاره کردم، از همان ابتدا، بازداشت دژخیم عباسی (حمید نوری) به دلایلی که فوقاً اشاره شد، برایم پر از ابهام و شک بود. این نه یک کنش و واکنش ذهنی، بلکه مبتنی بر شناختی بود که از عناصر دست‌اندرکار در این ماجرا و ترفندهای صدار استفاده شدهٔ وزارت اطلاعات در این سال‌ها به دست آورده‌ام و هرچه بیشتر روی آن دقت کردم، بیشتر دست وزارت اطلاعات در این ماجرا نمایان شد. همهٔ مطلعین از پروژهٔ وزارت اطلاعات تحت‌عنوان «ری استارت» خبر دارند. در بیانیهٔ سالیانهٔ شورای ملی مقاومت در مرداد ۹۸ آمده بود:

«سوابق "ری استارت" که گردانندهٔ آن (محمد حسینی) از تلویزیون رژیم شروع به کار کرده و بعد از "سبز" خامنه‌ای، از امارات و قبرس و سرانجام آمریکا سر درآورده است، بر کسی پوشیده نیست و کلیپ مصاحبهٔ او در اوت ۲۰۱۳ با یک تلویزیون لس‌آنجلسی بر روی اینترنت در دسترس است. او تصریح می‌کند که مأموران وزارت اطلاعات در امارات "محبت کردند" و در جلسه‌ای پیشنهادشان را برای راه‌اندازی یک تلویزیون با او در میان گذاشتند و گفتند "خبرهایی بهت می‌دهیم که به نفع است. تو به ما فحش هم می‌دهی. تو اگر مشکل وجهه‌ات هست، ما وجهه‌ات را درست می‌کنیم. اخباری بهت می‌گوییم بگو" و "خودت انتخاب کن. تلویزیون می‌زنی، آگهی‌اش می‌آید، سیستم‌اش هست، خبرهایی هم به تو می‌دهیم که همه‌اش انتقادی [از رژیم] است».

از روی همین نمونه، به‌سادگی می‌توان دست رژیم را در بازی با شاگرد دژخیمی به‌نام مصداقی هم خواند. یک دههٔ پیش، رژیم او را در یک تلویزیون فارسی‌زبان



به نام «رها» زبردست یک مأمور به نام امیرحسین جهانشاهی از همدستان پاسدار مدحی، در موج سبز خامنه‌ای به کار گرفت و حالا در میهن‌تی‌وی، زبردست مأمور دیگری به نام بهبهانی به‌طور هفتگی مورد مصرف قرار می‌گیرند تا آنچه را در بی‌بی‌سی و اینترنت‌نشال با پز مخالف رژیم نمی‌تواند بگوید، در اینجا قی کند. دژخیم ناصر رضوی، از شکنجه‌گران اوین و کارشناس امنیتی رژیم در مورد مجاهدین، در کتاب استراتژی و دیگر هیچ، به‌قول خودش پس از ۳۰ سال خدمت در حوزهٔ التقاط و به‌طور اخص در مبارزه با سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، دربارهٔ شاگرد دژخیمانی مانند مصداقی گفته است:

«بچه‌هایی که تواب بودند، گاهی واقعاً خلوصشان از بچه‌های خود ما خیلی بالاتر بود...». البته باید به آخوندهای جنایت‌کار گفت: آن‌سبو بشکست و آن‌پیمان ریخت. امروز جوانان شورشی که به‌قول خودتان ۷۵ درصد آنها در زیر حاکمیت به‌اصطلاح جمهوری اسلامی تربیت شده‌اند، شعار مرگ‌بر خامنه‌ای و مرگ‌بر اصل ولایت‌فقیه سر می‌دهند. آیا این جوشش خون شهیدان و مجاهدین سربردار و «سرموضع» نیست؟

### اکبر صمدی - اشرف ۳

(۱) محمد مقیسه‌ای یا همان ناصریان که یکی از طلبه‌های مدرسه حقانی بود؛ در سال ۱۳۶۰ با لباس شخصی ابتدا بازجوی شعبهٔ ۳ اوین بود و حمید عباسی (نوری) هم در شعبهٔ ۳، شغلش زدن کابل بود. مقیسه‌ای بعدها به‌پاس جنایت‌هایش دادبار قزلحصار، اوین و در دوران قتل‌عام ۶۷، دادبار زندان گوهردشت بود.

(۲) در سال‌های ۵۷ تا ۱۳۶۰، که به فاز سیاسی معروف است ارتباط نیروهای سازمان با تشکیلات، از طریق سرپل‌های تلفنی وصل بود و از آنجایی که تلفن همراهی نبود، بنابراین شهر تهران مملو از تلفن عمومی بود که با دو ریالی می‌شد تماس تلفنی بگیریم. به‌همین دلیل هواداران تشکیلاتی سازمان همواره چندین دوریالی برای ارتباط با سرپل‌های خود، همراه داشتند به‌همین دلیل همراه داشتن چند دو ریالی شاخصی برای تشخیص هواداران سازمان بود. البته ناگفته نماند که بسیاری از مردم که هیچ ربطی به سازمان نداشتند، به همین دلیل دستگیر شدند.

(۳) مدت‌زمان دوران فشار در بندهای مختلف، بسته‌به ترکیب و وقایعی که در آن اتفاق افتاده بود، متفاوت بود آخرین بند، بند ۲ واحد یک بود که مصداقی مدتی در این بند بود و در یکی از کتاب‌هایش





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

به وقایع این بند البته از دید یک بریده، اشاره کرده است. در این بند به دلیل بردن یکی از نفرات اصلی تشکیلات، به نام ولی‌الله رضایی معروف به اوس ولی؛ فشار شدیدتر بود و تا پس از برکناری حاج داود، درب‌های بند بسته مانده بود.

(۴) قیامت، یک سالن مربع شکل در ابتدای واحد یک زندان قزلحصار بود. لاجوردی و حاج داوود در دوران فشار (۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳) این مکان را به محل تنبیه زندانیان اختصاص دادند که از بیش از صد قفس چوبی تشکیل شده بود که زندانیان را در آن نگهداری می‌کردند و به‌طور مستمر زیر کنترل پاسداران قرار داشت. این مکان در بین زندانیان به قیامت و قفس معروف گردید و بسیاری از خواهران و برادران در این قفس‌ها، تا شش ماه به‌صورت نشسته قرار داشتند و شرایط بسیار سختی داشت.

(۵) چون زندانبانان روی لو نرفتن نفوذی‌های خود، بسته به مأموریتی که داشتند، بسیار حساس بودند و برخی از نفوذی‌ها حتی برای پاسداران سطح پایین‌تر ناشناخته بودند.

(۶) به‌طور مشخص، شهیدان محمود حسنی و محمدرضا شهیرافتخار از مسئولین تشکیلات بند ما بودند. هردوی این قهرمانان در جریان قتل عام سال ۶۷ سربدار شدند. به‌عهدده گرفتن مسئولیت مصداقی را هم مجاهد شهید محمود حسنی به من ابلاغ کرد تا مصداقی بیشتر از این طعمه پاسداران نشود.

(۷) شهیدان محمود حسنی و محمدرضا شهیرافتخار







# افشاگری درباره ایرج مصداقی امیر پرویزی - فروردین ۹۹







امیر پرویزی

### افشاگری دربارهٔ ایرج مصداقی از امیر پرویزی

اخیراً دو مقالهٔ آموزنده دربارهٔ ثواب تشنه به خون ایرج مصداقی خواندم. «شارلاتانیسم ایرج مصداقی، یک شاگرد دژخیم» از برادر مجاهد اکبر صمدی و «ماوراء ردیلت مزدور مصداقی در هتاکی به خانواده‌های شهیدان و زنان زندانی» از خواهر مجاهد منصوره گالستان. از این میزان دروغگویی دربارهٔ خواهر مجاهد زهره شفایی تعجبی نکردم. چون در موضوعی که خودم سوژهٔ آن بودم، جعل و دروغ مصداقی را دیده و تجربه کرده بودم. ۷ سال پیش، بعد از خروج مجاهدین و ارتش آزادیبخش از لیست تروریستی و در آستانهٔ انتخابات رژیم و ریاست جمهوری روحانی و شروع قضایای برجام، ما که در اشرف و لیبرتی بودیم نمی‌دانستیم قتل عام ۱۰ شهریور ۹۲ در اشرف و بعد هم حملات موشکی پیاپی در لیبرتی در راه است. اما در این زمان با سیرک وزارت اطلاعات در جلوی در اشرف و ۳۲۰ بلندگو برای لجن‌پراکنی علیه سازمان و رهبریمان آشنا بودیم. تا این‌که در اردیبهشت ۹۲ وزارت اطلاعات سیرک جدید خارج کشوری خودش را هم دایر و از مصداقی و سپس از هم‌کاسه‌های او در فاز جدیدی رونمایی کرد. هر دو سیرک، در

این سو و آن سوی جهان، هدف واحدی داشت که ریختن خون ما در اشرف و لیبرتی و انهدام مجاهدین و آترناتیو دمکراتیک انقلابی و مخصوصاً ردیابی و از بین بردن رهبری مقاومت بود. این را طاهر بومدرا مسئول حقوق بشر سازمان ملل در عراق در کتابش «ناگفته‌های اشرف» به خوبی شرح داده است. در آن زمان قاسم سلیمانی در عراق که توی چنگش بود در صدد بود یک ۱۷ ژوئن دیگر منتهی از نوع مالکی راه بیندازد. در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ (۲۷ خرداد ۱۳۸۲) همگان کودتا برای از بین بردن مجاهدین و حتی تحویل دادن خواهر مریم به رژیم را به چشم دیدند. راستی هم که اگر خیزش هموطنان و هواداران مجاهدین در خارج و آن مجاهدین شعله‌ور و فروزان نمی‌بودند، حتماً که تیر رژیم و استعمارگران به هدف می‌خورد اما در یک کلام انقلاب خواهر مریم بود که توطئه را درهم شکست و کودتا را نافرجام کرد. در سال ۹۲ ده سال از آن کودتای نافرجام گذشته بود و دشمن باید فکر دیگری می‌اندیشید. مزدوران رونمایی شده از قبیل ایرج مصداقی آتش بیاران همین معرکه برای کشتار مجاهدین بودند. تواب تشنه به خون، تحت امر سرکردگان قتل عام مجاهدین به چیزی کمتر از سر و خون مسعود رجوی رضایت نمیداد. آخر رژیم برادر مسعود را رهبر مقاومتی می‌دانست و می‌داند که به گفتهٔ خامنه‌ای در طرف رژیم ۱۷ هزار تلفات بر جای گذاشته است. (۷ تیر ۹۳)

اما در سال ۹۲ قبل از قتل عام مجاهدین در اشرف، مصداقی و دیگر بازیکنان سیرک خارجه باید با بلندگوها و سایت‌هایشان راه کشتار را هموار می‌کردند. مصداقی برای این که ثابت کند مجاهدین و رهبری آنها بدتر از این رژیم هستند و رژیم به هر حال بهتر از اینهاست، ریسمان‌های بافته از دروغ و دجالیت و دعاوی زنجیره‌ای علیه مجاهدین را به میان انداخت. در طبله این عطاری، همه چیز یافت می‌شد. در واقع همه چیزهایی که وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه و دادستانی از این پیشتر گفته بودند.

یکی از کمترین بدی‌های مجاهدین این بود که «به یک کارگر بی‌خبر از همه‌جای درمانده، پول هنگفتی» داده بودند که عکس رهبری مقاومت را در تظاهراتی مقابل دانشگاه تهران بلند کند و حالا او (مصداقی) وظیفه دارد دربارهٔ «داستان غم‌انگیز» آن «کارگر بی‌خبر» روشن‌گری کند.

آن فرد من بودم که در تیرماه ۱۳۹۲ گزارش وقایع و شرح حال خودم را به‌طور مفصل



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

در مقاله «مصدق آشکار جعل و دروغ علیه مجاهدین» نوشتم و در سایت‌های مقاومت منتشر شد و هنوز هم بعضی جاها هست. حالا که ۷ سال گذشته و بسیاری چیزها روشن شده بعد از خواندن آن دو مقالهٔ آموزنده، به فکر افتادم بار دیگر داستان را خلاصه و بازنویسی کرده و به اطلاع هم‌وطنانی که آن سال‌ها در جریان نبودند برسانم. به خصوص که حالا کانون‌های شورشی هم در داخل ایران روشنایی‌بخش میدان شده‌اند.

امیر پرویزی - اشرف ۳ - فروردین ۹۹

## مصدق آشکار جعل و دروغ علیه مجاهدین افشاکری امیر پرویزی از زندان لیبرتی دربارهٔ ایرج مصداقی

- هم‌منشأ اطلاعات مطالب ایرج مصداقی بازجوها و شکنجه‌گران رژیم هستند و هم فرهنگ و منطقی که برای ارزیابی دارد، همان فرهنگ و منطق آن‌هاست
- اطلاعات و در حقیقت اتهامات مصداقی علیه مجاهدین از فیلترهای بازجوهای رژیم گذشته و حتی قبلاً در سایت‌های وزارتی منتشر یا توسط عوامل اطلاعاتی نقل‌قول شده است

ایرج مصداقی در میان انبوهی یاوه‌گویی بر ضد مبارزه و مقاومت ما اشرفی‌ها، از جمله ادعا کرده که مجاهدین «به یک کارگر بی‌خبر از همه‌جای درمانده، پول هنگفتی» داده بودند که عکس رهبری مقاومت را در تظاهراتی مقابل دانشگاه تهران بلند کند و او (مصداقی) وظیفه دارد دربارهٔ «داستان غم‌انگیز» آن «کارگر بی‌خبر» از زبان سایر زندانیان سیاسی که شاهد بوده‌اند، روشن‌گری کند. (گزارش ۹۲)

فرد مورد اشاره مصداقی، این‌جانب امیر پرویزی هستم که در جریان تظاهراتی در ۲۱ تیرماه سال ۱۳۸۴ در مقابل دانشگاه تهران، عکس‌های رهبری مقاومت را بالای سرم بردم. به همین نام و به همین جرم محاکمه و زندانی شدم و پرونده‌ام در زندان و قضائیه



و اطلاعات رژیم آخوندها بر سر این «محاربه» ثبت شده است. حالاً می‌خواهم داستان خودم و وضع «رقت‌انگیز» یک تواب خائن درهم‌شکسته را برملا سازم. فردی که بعد از همکاری با بازجویان زندان‌ها و گشتی‌های دادستانی لاجوردی با نوشتن انزجارنامه‌های مکرر و هربار غنی‌شده‌تر علیه مجاهدین، از زندان آزادشده و به خارج کشور آمده است. او پس از نفوذ در مناسبات هواداران و مدتی ارتباط با تشکیلات مقاومت در خارج کشور، با دست‌مایه کردن چنین اندوخته و با چنین نقابی، به مأموریت اصلی خود پرداخته است. با ژست «مخالف دوآتشه» و به تعبیر خودش «دشمن آشتی‌ناپذیر» رژیم آخوندی، آن‌هم در کسوت یک متولی خودخوانده و خزانه‌دار منحصر به فرد تمام حقایق کلیه زندان‌ها، تمامی زندانیان سیاسی و حافظ یگانه جزئیات سرگذشت کلیه شکنجه‌شدگان و اعدام‌شدگان همراه با اطلاعات مربوط به همه بازجویان و شکنجه‌گران و دژخیمان.

### مأموریت ایرج مصداقی

ابتدا مأموریتش را با خاطره‌نویسی دوران زندانش شروع کرد و این مأموریت را به‌زعم خود با پیچیدگی زیاد و با تاکتیک نوک زدن به بخش کوچکی از حقیقت برای انکار یا وارونه کردن بخش اعظم آن، به انجام رساند. مأموریتی که محور اصلی و هدف واقعی آن، نفی مجاهدین و مقاومت ایران به‌عنوان دشمن اصلی و تنها آلترناتیو دموکراتیک در برابر رژیم ولایت‌فقیه بود. این مأموریت را در گام اول، با انکار اعداد و ارقام و کم‌وکیف جرائم و جنایات رژیم علیه مجاهدین در زندان‌ها، شروع کرد که همراه بود با یک تلاش وقیحانه برای ریختن قبح دفاع از دژخیم به‌خصوص با انکار ابعاد واقعی بزرگترین فاجعه حقوق‌بشری جهان بعد از کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر، یعنی قتل‌عام زندانیان سیاسی مجاهد در سال ۶۷. هم‌چنین همراه بود با تلاش برای بی‌اعتبار کردن و تکذیب حقایق افشاشده توسط قربانی اصلی این جنایات، یعنی مجاهدین خلق ایران با متهم کردن ردیلانته سازمان به بزرگ‌نمایی و اغراق درباره جنایات خمینی و دژخیمان‌ش در زندان‌های سیاسی. به‌موازات آن، کتمان، انکار یا لوث کردن و حتی وارونه‌گویی حماسه‌های مقاومت درخشان ده‌ها هزار قهرمان مجاهد در زنجیر، از جمله با فرافکنی و





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

نسبت دادن ندامت و خیانت و انزجارنویسی‌های ننگین مشابه خودش به آن قهرمانان سریدار.

این شروع مأموریت بود، اما اصل مأموریت، کارزار شیطان‌سازی علیه مجاهدین و نفی کانون و مسیر مقاومت و نقطه اوج مأموریت که در حقیقت حضيض انحطاط و دنائت ضدانسانی یک توابع خودفروخته است، ردیابی پلیسی و زمینه‌سازی و تبلیغ شقاوت‌بار برای قتل و ترور رهبر مقاومت در راستای تحقق رؤیای استراتژیک انهدام مجاهدین و حذف تنها آلترناتیو دموکراتیک در برابر رژیم ولایت‌فقیه، آن‌هم با گریم یک «منتقد مجاهدین و دشمن آشتی‌ناپذیر رژیم»!

### در مورد یک ادعای دروغ شهادت می‌دهم

مصدیقی گزارش‌های مجاهدین از داخل ایران را انکار می‌کند و مدعی است یک عده در «اشرف» و «اورسوراواز» می‌نشینند و روی اینترنت در ایران تظاهرات راه می‌اندازند... اما برخی از این گزارشات را خود من و چند تیم دیگر که می‌شناختم به خواهر نسرين و سایر مسئولینمان می‌دادیم. بدون اغراق همهٔ ادعاها و هوچیگری‌های مصدقی در این باره سخیف و بی‌مقدار است و من در این خصوص شهادت می‌دهم.

من در مهرماه سال ۱۳۸۵ از ایران خارج شدم و به مجاهدان اشرف پیوستم، ماجرای بلندکردن عکس‌های رهبری مقاومت در تظاهرات و آنچه را در زندان بر من گذشته در پرونده و مصاحبه‌های من با کمیساریای پناهندگان ملل متحد در لیبرتی ثبت است. برخلاف آنچه وزارت اطلاعات می‌گوید نه گول خوردم، نه پولی گرفتم.

قبل از آن‌هم در ۱۳ شهریور ۱۳۸۹، در مصاحبه مفصلی با سیمای آزادی، به تشریح اقدام مشخص خودم در تظاهرات مقابل دانشگاه تهران پرداخته بودم و بخشی از آنچه را بعد از انجام آن تظاهرات در مقابل دانشگاه تهران و در زندان‌های رژیم بر من گذشت، توضیح دادم.

من در داخل کشور با چند خواهر مجاهد و از جمله خواهر نسرين (که اسم مستعار است) در ارتباط بودم و گزارش کارهایم را می‌دادم.





افشاگری درباره ایرج مصداقی  
از امیر پرویزی  
در برنامه گنج میهنی از  
سیمای آزادی

### «کارگر درمانده بی‌خبر» کیست!؟

من امیر پرویزی متولد زنجان در سال ۱۳۵۸ هستم. هنگامی که در تظاهرات جلوی دانشگاه تهران در تیر ۸۴ شرکت کردم و عکس بلند کردم ۲۶ ساله بودم. من در یک خانواده مذهبی هوادار مجاهدین خلق بزرگ شدم. برخی اعضای خانواده‌ام در شمار شهیدان سازمان مجاهدین خلق ایران هستند (از جمله مجاهد شهید ابوالفضل مولایی پسرخاله و مجاهد شهید مجید آزادی پسرعموی مادرم که دانشجوی پزشکی بود و برادرش اکبر آزادی). تعدادی از بستگان و اعضای خانواده هم طی چند دهه حکومت آخوندها، سال‌هایی را در زندان به‌سر برده‌اند و برخی دیگر از اعضای خانواده و بستگانم هم‌اکنون جزء مجاهدین هستند و خودم هم شرف و افتخار مجاهد بودن دارم. من البته افتخار «کارگر» بودن را که در نظر پادوهای رژیم‌های سرکوبگر و استثمارگر، مترادف درماندگی و بی‌خبری است، نداشتم، اما هم برای اطلاع و نیاز مصداقی و هم برای شناساندن ترفندهای کثیف این عامل اطلاعاتی رژیم، باید بگویم که کارمند یک شرکت کامپیوتری در زنجان بودم و در قسمت مونتاژ کردن کامپیوتر (ensemble) و بخش فنی و سخت‌افزار آن قسمت، به کار مشغول بودم. به خاطر کار تخصصی‌ام به اینترنت دسترسی داشتم و از همان ابتدا اخبار مقاومت و مجاهدین را دنبال می‌کردم و در ارتباط با ستاد اجتماعی سازمان فعالیت می‌کردم.



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

معنی «بی‌خبری» و «درماندگی» که مصداقی به من نسبت می‌دهد، در فرهنگ و اندیشهٔ مأموران رژیم آخوندی این است که من عضو یکی از تیم‌های سازمان‌یافته هواداران مجاهدین در شهر خودمان بودم و در فعالیت‌های جمعی متعددی که در بین هواداران مجاهدین به «پراتیک» یا «پراتیک اجتماعی» معروف است، شرکت داشتم. فیلم‌های مربوط به فعالیت‌های تبلیغی و اجتماعی تیم‌هایی که من عضو آنها بودم در تلویزیون سیمای آزادی، نشان داده‌شده است و همین روزها هم نمونه‌های بسیار جالب و ستایش‌انگیز آن را در سیمای آزادی مشاهده می‌کنیم. هرکدام از این نمونه‌ها در حکم یک عملیات چندمرحله‌ای در فضای اختناق و سرکوب در داخل کشور است. اعضای تیم‌های عمل‌کننده بایستی ابتدا با پذیرش ریسک دستگیری و شکنجه و اعدام به اتهام محاربه، این عملیات را به سرانجام برسانند. عکس و فیلم‌برداری از این فعالیت‌ها و ارسال آنها، یک مرحله دیگر عملیات است. بعد هم باید سریعاً ردها را پاک کرد. هیچ‌کدام از این کارها در ساحل امن انجام نمی‌شود، بلکه باید با چشم باز و انتخاب آگاهانه صورت بگیرد. گروه‌ها باید تا ته خط شکنجه و اعدام را برای خود پذیرفته باشند. بنابراین اگر بخواهم حرف‌های مصداقی را باور کنم، باید بپذیرم که نه تنها هیچ‌یک از فعالیت‌های مجاهدین در داخل کشور وجود خارجی ندارد، بلکه اصلاً خود من هم وجود خارجی ندارم. حالا بی‌صبرانه منتظرم تا مصداقی و همپالکی‌های وزارتی او ادعا کنند که این حرف‌ها را هم خودم نوشتم و ...

### تظاهرات ۲۱ تیر ۱۳۸۴

در سال ۱۳۸۴ به مناسبت ششمین سالگرد قیام ۱۸ تیر، من در میان یکی از تیم‌های هوادار مجاهدین بودم که مسئولیت کمک کردن به راه‌اندازی تظاهرات ضدحکومتی و شرکت کردن و تقویت آنها را در تهران به عهده داشتند. در روز ۱۸ تیرماه من با اسم مستعار «بیژن» با برنامه ارتباط مستقیم سیمای آزادی تماس تلفنی گرفتم و برای شرکت در تظاهرات فراخوان دادم.

همان‌روز نیروهای سرکوبگر خیابان‌های اطراف دانشگاه را بستند و مأموران نیروی انتظامی و لباس شخصی به محل آمدند تا مانع تجمع شوند. آنها تصور می‌کردند سالگرد



۱۸ تیر را از سر گذرانده و مهیار کرده‌اند. درحالی‌که آن سال طرح ستاد اجتماعی این بود که همهٔ تیم‌ها برای تجمع اعتراضی در ۲۱ تیر به‌جای ۱۸ تیر فراخوان بدهند. شعار محوری هم آزادی زندانیان سیاسی بود.

روز ۲۱ تیر حوالی ساعت ۵ بعدازظهر تجمع به حدی که می‌خواستیم رسید. نیروهای سرکوبگر از پاسدار و نیروی انتظامی و بسیجی و اطلاعاتی و لباس شخصی، گله‌وار به صحنه آمده بودند تا مانع شکل‌گیری تظاهرات شوند؛ اما همه این بگیرو بیندها مانع نشد و شعارها شروع شد. تیم‌های هواداران مجاهدین هم به شعارها و محتوای اعتراضات سمت‌وسو می‌دادند. نیروی انتظامی شروع کرد به تهاجم و پراکنده کردن جمعیت. در این میان سرهنگی که درصحنه بود نعره می‌کشید که تجمع غیرقانونی است و مجوز وزارت کشور را ندارد. سرهنگ بیچاره نمی‌دانست که نیروی برانداز و سرنگون‌کننده اجازه نمی‌گیرد. تواب‌ها و خیانت‌پیشگانی مثل مصداقی هستند که بدون اجازه دژخیم آب نمی‌خورند.

به لحن مصداقی در ننگین «نامه سرگشاده» توجه کنید که چقدر به رئیس‌جمهور تازه از صندوق درآمد ولی‌فقیه یعنی پاسدار عنتری نژاد امیدواری سرکوبگرانه داشته که می‌نویسد: «آیا جو ایران در تیرماه ۱۳۸۴ و پس از پیروزی احمدی‌نژاد این‌گونه بود؟ انتشار این دروغ‌ها چه دردی از مردم ایران دوا می‌کند؟ چرا جز شما و انجمن خیالی‌تان کسی این‌گونه گزارش نمی‌دهد؟». جوابش البته خیلی ساده است، به این دلیل ما این‌طور گزارش می‌دهیم که همین‌طور هم مقاومت و مبارزه می‌کنیم.

اما سرهنگ نیروی انتظامی به‌عنوان فرمانده صحنه هنگامی که دید جوانان و دانشجویان به او که دنبال مذاکره کردن با کسی بود، محل سگ نمی‌گذارند، پی‌درپی با صدای بلند می‌پرسید رئیس شما کیست؟ بیاید صحبت کنیم. یکی از اصلاح‌طلبان حکومتی که می‌خواست به این وسیله اعتراض‌های جوانان و دانشجویان را مصادره کند، تلاش کرد به‌عنوان نمایندهٔ معترضان به مذاکره با سرکرده نیروی انتظامی بپردازد.

وقتی اصلاح‌طلبان قلابی در نظام ولایت‌فقیه یا همان «جلبک‌های بی‌هزینگی» برای مذاکره دور پاسداران نیروی انتظامی جمع شدند، طبق قرارمان در مورد اقدام در موقعیت مناسب، من در همین لحظه، تصویر رهبری مقاومت برادر مسعود و خواهر



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مریم را بلند کردم و سایر افراد تیم ما فیلم‌برداری از این صحنه را انجام دادند. فاصله ما با دژخیمان چند قدم بیشتر نبود. می‌دانستیم زمان کوتاهی بیشتر نخواهیم داشت، آن هم بالا بردن عکس کسانی که تجسم سرنگونی و نابودی این رژیم‌اند. همان‌ها که هر خطری برای رژیم، پذیرفتنی‌تر از آنهاست.

درحالی که من عکس خواهر مریم و برادر مسعود را بالای سرم برده بودم، یک‌باره گله‌ای از مزدوران نیروی انتظامی به سویم هجوم آوردند و بر سرم ریختند. با باتون و مشت و لگد شروع به زدن کردند. به علت ضربه باتونی که روی بینی‌ام فرود آمد، تعادلم را از دست دادم. در همین موقع یک سرهنگ نیروی انتظامی گردنم را گرفت و با چوبی که دستش بود گردنم را فشار می‌داد. جمعیتی که شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد سر می‌دادند، با دیدن وضعیت من اعتراض کردند و شعار می‌دادند: ولش کنید، ولش کنید. مادری خودش را به من رساند و رو به سرهنگ سرکرده صحنه، اعتراض کرد که: چکار کرده، ولش کنید!

پاسداران که به قول مصداقی «پس از پیروزی احمدی‌نژاد» خیلی جری‌تر شده بودند، آن خانم شجاع را که به نظر مصداقی به خاطر «زن بودن» واقعی نیست و به گفته مصداقی (در همان گزارش ۹۲) یک «پهلوان‌پنبه اینترنتی» دیگر است، به باد کتک و ضرب و شتم گرفتند. آنها تلاش می‌کردند با ضرب و شتم جمعیت، راه باز کنند و مرا به نزدیک درب اصلی دانشگاه تهران که تمرکز اصلی و محل ماشین‌های ضدشورش بود، برسانند.

قبل از رسیدن به خودرو نیروی انتظامی، شهیدعلی صارمی خودش را به سرهنگ نیروی انتظامی رساند و گفت: مگر این جوان چه کار کرده؟ ولش کنید بگذارید برود.... این یکی «پهلوان‌پنبه اینترنتی» یعنی علی صارمی هم بعداً توسط رژیم اعدام شد!

برگردم به صحنهٔ حقیقی در آن روز: پاسداران مرا به‌زور سوار خودرو ون سیاه‌رنگی کردند. بعد از من چند دانشجو و خبرنگار را هم دستگیر کردند. سرکردهٔ یگان ویژه رژیم به نام عباسی در صحنه حضور داشت. اسم سردار عباسی را همان‌جا یکی از دانشجویان در ماشین به من گفت. بعد از یک ربع یا نیم ساعت ما را به کلانتری ۱۴۸ در خیابان انقلاب بردند. به محض ورود، مرا دستبند فلزی زدند و نفرات دیگر را دستبند پلاستیکی.



اولین کاری که در آنجا انجام دادند، ضرب و شتم معروف به «فوتبالی» بود که چند نفر با ضرب و شتم عمدتاً به وسیله لگدهای سنگین و شدید، زندانی را به این طرف و آن طرف پرت می‌کنند. بعد از «فوتبالی» مرا کنار نفرات دیگر نشانند تا صورت جلسه تنظیم کنند. در میان دستگیرشدگان یک نفر بود که اسمش را به یاد ندارم اما حین دستگیری وقتی می‌خواستند او را وارد ماشین کنند مقاومت کرد. مزدوران وحشیانه صورتش را به سپر عقب ون کوبیدند که قسمتی از زیر چانه‌اش شکافت. در کلانتری ۱۴۸ مأموری که به نظر می‌رسید بازجو باشد و صورت جلسه را تهیه می‌کرد، به آن فرد که چانه‌اش شکافته بود، می‌گفت: «می‌خواهی یکی از عکس‌های او (عکس‌هایی که من بالابرده بودم) را در پرونده تو بگذارم؟ شما باهم بودین!».

مأمور دیگر گفت این خیلی پررویی می‌کند. بگذار تا ببرند حالش را حسابی جا بیاورند. در فرصتی که حین بازجویی و فشار آوردن به آن فرد مقاوم ایجاد شد، من طبق سناریویی که از پیش آماده کرده بودم، محمل خودم را در ذهن خودم مرور می‌کردم که کارگر بودم و نمی‌دانم این عکس‌های چه کسانی بوده ...

در همین اثناء همان اصلاح طلب حکومتی را که یک فرد شناخته شده خاتمی‌چی بود هم آوردند. او همان کسی بود که در مقابل دانشگاه خودش را به عنوان نمایندهٔ دانشجویان معرفی کرده بود. بازجوی مزبور به او گفت: «آقا این چه بساطی است که راه انداختید تجمع مجوز نداشته و ...»

سپس با اشاره به من از او پرسید: شما با این اراذل و او باش هستید؟ او که چند نفر از دانشجویان عضو دفتر تحکیم وحدت را در میان ما دید، گفت: آقا این‌ها بچه‌های خوبی هستند! بچه‌های انقلابند! (یعنی از بسیجیان یا عوامل جناح‌های درونی رژیم هستند).

بازجو تک‌تک ما را به وی نشان می‌داد و می‌پرسید این چطور؟ این یکی چطور؟ وقتی نوبت به من رسید. بازهم گفت: این هم بچه خوبی است؟! در اینجا یک‌باره دژخیم افسار پاره کرد و عکس‌های رهبری مقاومت را که در پرونده من گذاشته بود بیرون کشید و به او نشان داد و گفت: پس آقا شما طرفدار و هوادار اینها هستید؟



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

ناگهان رنگ از رخسار او پرید و درحالی که داشت قالب تهی می‌کرد، به تته‌پته افتاد و گفت: آقا شما ما را می‌شناسید، این چه حرفی است؟ و سپس رو به من کرد و گفت: این فرزند انقلاب نیست.

چند دقیقه بعد از این که ایشان مرا به‌عنوان «بچهٔ بد!» شناسایی کرد، با صحنهٔ جالبی که برایش ترتیب دادند، گفت حالش بد شده ... و نیروی انتظامی هم آمبولانس خبر کرد تا او را با احترامات ویژهٔ یک «بچهٔ خوب» رژیم، از آنجا ببرند.

### منشأ اطلاعات مصدقی

حالا ببینیم مصدقی اطلاعات دست‌اول را که به یک «کارگر درماندهٔ از همه‌جایی‌خبر برای بالابردن عکس رهبری مقاومت پول هنگفتی داده» شده از کجا آورده است؟ ساعت ۷ بعد از ظهر همهٔ نفرات را به حفاظت اطلاعات ونک بردند. آنجا بازجویی اولیه از من شروع شد. یک سرهنگ حفاظت اطلاعات و چند نفر دیگر شروع به ضرب و شتم و اذیت و آزار من کردند. دژخیم علت و چرایی موضوع عکس را که بالای سرم برده بودم می‌پرسید، من هم طبق سناریو خودم گفتم یکی «پول» داد این عکس را بالای سرم بگیرم من هم «بیکار» بودم و نیاز به «پول» داشتم...

باز جو عصبانی می‌شد و فحش رکیک می‌داد و می‌گفت: «غلط کردی! اگر من همین‌الان بروم از کابل یک کارگر افغانی را بیاورم و بگویم یک میلیون می‌دهم این را بلند کن، می‌گوید: چون این عکس مسعود رجوی است، می‌ترسم این کار را بکنم. ادبیات تو مال اشرف است. همین جمله که می‌گویی عکس را بالای سرم ببرم، حرف مجاهدین است تو چطور می‌خواهی این مزخرفات را باور کنم. یالا بگو ببینم داستان چیست؟».

ملاحظه می‌کنید که هم منشأ اطلاعات مطالب ایرج مصدقی، باز جوها و شکنجه‌گران رژیم هستند و هم فرهنگ و منطقی که برای ارزیابی دارد، همان فرهنگ و منطق آنهاست.

دعوا و صورت‌مسأله خود مقاومت و مبارزه است. کلمات و فرهنگ بازتاب و محصول آن است. دعوا بر سر این است که ما چرا مبارزه می‌کنیم و مثل مصدقی راه تسلیم و ندامت و همکاری با دژخیمان را نرفتیم.



برگردم به ادامهٔ صحنهٔ آن روز: بازجو تلاش کرد در بازرسی دقیقی از کفش و لباس من اثری از عراق و قرص سیانور پیدا کند. پرسید: کی از عراق آمدی و کجا آموزش دیدی؟ وقتی متوجه شدم حرف‌هایم را باور نمی‌کند، دیدم باید روی همان محملی که ساخته بودم حسابی ایستادگی کنم. بار دیگر در قسمتی از بازجویی بر سر این جمله من که «عکس را بالای سرم بردم» فریاد می‌زد که این «ادبیات منافقین» است، یالا حرف بزن، کجا آموزش دیدی؟ هم‌تیم‌هایت کجا هستند؟

بعد از آزادی و آمدن به اشرف متوجه شدم که سایت وزارت اطلاعات رژیم، ۴ روز بعد از دستگیری و بازجویی من به نقل از فردی به نام «نادر فتوره‌چی از اعضای دفتر تحکیم وحدت» نوشته بود:

«...کسی را به او دستبند زده بودند که از گفتگوی مأموران دریافته که جرمش بلندکردن عکس مسعود و مریم رجوی است؛ تنها مورد از این نوع. نادر می‌گفت که سر و وضعش بسیار زنده بود و مایهٔ تعجب. وقتی به کلانتری ونک می‌بردندشان، از او پرسیده بود که چرا عکس رجوی را بلند کرده؟ طرف اصلاً نمی‌دانسته که رجوی کیست و پرسیده بوده که "اون که کنارش بود زنش بود؟" برای نادر توضیح داده که نامش حسن پوشانی است؛ کارگر فصلی زنجانی که در میدان انقلاب می‌ایستد برای کار و مدت‌هاست بیکار است. آن روز عصر کسی با او صحبت کرده و ۱۰ هزار تومان به او داده که آن دو عکس به هم چسبیده را بالا ببرد؛ و وعده داده بود که شب ۳۰ هزار تومان دیگر هم به او خواهد داد. حسن پوشانی به نادر می‌گفته که خدا کند شب آزادم کنند تا بروم و ۳۰ هزار تومان دیگر را هم از طرف بگیرم!... نادر می‌گفت طرف بی‌سواد و بی‌خبر بود و حتی درک درستی هم از آن‌چه رخ داده بود نداشت. می‌گفت تا جایی که او توانسته بفهمد تلقی مأموران هم از او همین بوده است...».





# ایران دیدبان سایت وزارت اطلاعات ۲۵ تیر ۱۳۸۴

Iran Didban



ایران دیدبان

شماره ویژه شماره ۲۸۰

تاریخ: ۱۳۸۴/۰۴/۲۵

## آخرین نمونه از دجال‌گری فضاحت‌بار مجاهدین

ایران دیدبان

باند مافوقی رجوی و دستگام مملوک تبلیغاتی مجاهدین، که به طولانی در به‌کارگیری بی‌کارت و بی‌بازدهنگان افغانی و افراد درامه‌ها و از همه‌جا بی‌خبر دارد، سالها است که در داخل کشور با به نام انداختن افراد بیگانه و مسئولان و با وعده دروغین پرداخت پول، در آنها می‌جوشاند که عکس‌های از عیوب و مسعود رجوی را به دیوار نصب کرده و از آن عکس بگیرند تا برای تبلیغات دروغین و کورتی (با به عبارت بهتر، مسعود الصحابی) دستگام مملوک تبلیغاتی مجاهدین خود استفاده قرار گیرد.

در آخرین نمونه از این دجال‌گری‌ها که با تبلیغات وسیع دستگام دروغ‌پرداز، بغضای رجوی همراه بود، یک کارگر به نام حسن یوشانی را با وعده پرداخت ۴۰ هزار تومان پول، به هتله‌ها فرستادند.

روایت آزاد یوشانی این روش ضدانسانی، اجتماع و فرصت‌طلبانه، دار و دسته رجوی را از زبان "نادر جیرایی" (روزنامه‌نگار ایرانی و از انتقاد دادر تحکیم ویدت و نویسنده وبلاگ "خسانه" به نام یاسر) که خود در این تظاهرات شرکت داشته و برای سخنانی نیز یادداشت شده است را در زیر می‌خوانیم:

"... یادداشتی که با وجود گذراندن چند ساعت، ... فرصتی آفرید تا از درون مملکت از نادیده‌ها را هر چند برای ساقایی از نزدیک ببینم. در بین یادداشت‌های شگفتان کارگر فله‌ای، بی‌سواد، فقیر و گنگ وجود داشت که برام تعریف کرد به خاطر جیل‌های نومان و عده و مقرران نومان پول نقد، عکس مسعود رجوی و جرم افکار را با زیربوس مضمک "رفهر ملت و زمین صحرای ایران" برای حفظیات بالای سر برده است.

چون او درناکتر از دستبند بود که ما را ساقایی به هم نزدیک کرد.

اما درناکتر پس از استمالان و به آزادی، بود.

فرمایش دادم عکس که مملوک را که شنگه مافوقی‌های مجاهدین به فانت و شعار فریاد مقاومت آتش کرده و رهبران "مقاومت" از اسفوره پوشش سخن می‌گویند، تصویری که عظیم بود فردی یا عوامیل، از قبل آماده شکار آن بوده است، ردایی مازون شرف انسانی که دو روی سکه اش را به چشم دیدم ..."

روایت دوم از این اقدام ضدانسانی بشری، به نقل از "علی مطهری" (نویسنده وبلاگ اینجا و اکنون) به شرح زیر است:

"... در زیر عطر یا نادر فریاد می‌آید و آقای حسین یاما به نفع برای درخواست آزادی گندی و همه ..."

نادر جیرایی که نادر تعریف می‌کرد به نظر می‌آید و این که الان می‌خواهم بگویم و نظیره اصلی پوشش داده‌اشی با نام "راه نروغ" است به نظر می‌آید.

نادر می‌گفت که کسی را به او دستبند زده بودند که از گفت و گو با فریاد دریاچه که جرمش بلند کرده عکس مسعود و عیوب می‌گرفت؛ آنها مورد از این نوع نادر می‌گفت که سر و وضعش بسیار زنده بود و ماه تعجب، وقتی به کلابند واد می‌رسیدند، از او پرسیده بود که چرا عکس رجوی بلند کرده؟ طرف اصلاً تعجب‌ناسته که رجوی کیست، و پرسیده بود که "آب که کبابش بود ریش بود؟"

برای نادر توضیح داده که نامش حسن یوشانی است؛ کارگر فله‌ای یوشانی که در حیدرآباد افغانستان می‌بایست برای کار و خدمت‌هاست بی‌کار است. آن روز عصر کسی با او صحبت کرده و ۱۰ هزار تومان به او داده که آن دو عکس به هم خمیسمه را بالا ببرد و وعده داده بود که شب ۳۰ هزار تومان دیگر هم به او خواهد داد. حسن یوشانی به نادر می‌گفت که خدا کند شب، فردم کند تا بپوشم و ۳۰ هزار تومان دیگر را هم از طرف بگیرم؛ یک بی‌خبر می‌چاره که برادران فریاد می‌کنند و مقاومت از او به بهترین نحو در راه آزادی ما استفاده می‌کنند.

نادر می‌گفت طرف بی‌سواد و بی‌خبر بود و حتی درک درستی هم از آنچه رخ داده بود نداشت. می‌گفت تا جایی که او توانسته به‌عقد تلقی مأموران هم از او همین بوده است.



## افشاگری در بارهٔ ایرج مصداقی از امیر پرویزی - ایران دیدبان

### ایران دیدبان سایت وزارت اطلاعات ۲۵ تیر ۱۳۸۴

ملاحظه می‌کنید که اطلاعات و در حقیقت اتهامات مصداقی علیه مجاهدین از فیلتر بازجوها و سرکردگان سرکوبگر رژیم گذشته و حتی قبلاً در سایت‌های وزارتى منتشر یا توسط عوامل اطلاعاتی نقل قول شده است.

ماجرای قاطی کردن اسامی و افراد هم به‌سادگی این است که فردی به نام علی حسنی که دو روز بعد از دستگیری من بازداشت و حدود دوهفته بعد با یک قرار وثیقه سنگین آزاد شد، در گفتگوهای داخل سلول در جریان محملی که من به بازجو گفته بودم، قرار گرفت. تا روز ۲۵ تیر ۸۴ که این مطلب در سایت وزارت اطلاعات منتشر شده، علی حسنی ارتباطی با بیرون زندان نداشته تا بتواند راجع به محمل من با کسی صحبت کند. بنابراین به‌روشنی پیداست که وقتی من در تاریخ ۲۱ تیر دستگیر شدم و خودم را کارگر بی‌پولی معرفی کردم که برای پول دست به این کار زده، این اطلاعات از صحبت‌های بازجویان نشت کرده و قاطی کردن اسامی توسط خبرنگار و وبلاگ‌نویس وزارتى هم، ناشی از رودست خوردن آنهاست.

بدون شک منشأ اطلاعات مصداقی بازجویانی هستند که در ضرب و شتم و شکنجهٔ من و سایر تظاهرکنندگان نقش مستقیم داشتند. وقتی ایرج مصداقی ۸ سال بعد از دستگیری یک مجاهد تحت عنوان «تامه سرگشاده» همان اطلاعات را بلغور می‌کند، بیش از هر چیز نشان می‌دهد که به چه نیازی از اطلاعات آخوندها پاسخ می‌دهد!

### همدستان مصداقی در اوین

مصداقی انتظار دارد در سلول‌های شکنجه، من هم مثل او همهٔ اطلاعاتم را به دژخیم می‌دادم یا پیش آن نفراتی که به اسم دانشجو یا خبرنگار در سلول من انداخته بودند، سفره دلم را بازکنم. این منطق ما مجاهدین نیست که دیگران را دم تیغ بدهیم و به فکر جان خودمان باشیم و رمز ماندگاری ما همین است. اگر هم حفره و کمبودی در مبارزه داریم و داشتیم شرمندهٔ خدا و خلق هستیم و از گذشته عبرت می‌گیریم.



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

در مورد چند نفری که با من چند روزی در سلول‌های ۲۰۹ بودند: شاید روز سوم بود که یکی از نفراتی را که جلو درب دانشگاه دستگیر شده بود به سلول انفرادی من آوردند. خودش را آن‌طور که به خاطر دارم علی حسنی معرفی کرد و گفت پدرش محافظ دستغیب جنایتکار بوده و برادر بزرگترش سرهنگ سپاه می‌باشد. تا آن‌جا که یادم هست، خودش می‌گفت که در رشته کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل یا حقوق سیاسی قبول شده و از اعضای تحکیم وحدت رژیم است و برای امثال رفسنجانی در نشریات قلم می‌زد. در سلول، او هم مثل بازجو از من علت و چرایی بالا بردن عکس رهبری مقاومت را می‌پرسید. من هم درست همان جواب‌هایی که به دژخیم گفته بودم را به او هم تحویل دادم.

وقتی مرا به زندان اوین و بند ۲۰۹ بردند، اولین بازجوی اطلاعات که فکر می‌کنم اسم مستعارش «توفیقی» بود بر اساس سناریو و داستانی که من به خورده‌شان داده بودم (همان موضوع کارگر بیکار و بی‌پول)، انبوهی دروغ و روضه‌خوانی درباره بی‌گناهی رژیم و این‌که رژیم قربانی تبلیغات مجاهدین بوده! ایراد کرد. از قبیل این‌که: «ما هیچ‌کس را نکشته‌ایم و شکنجه نکرده‌ایم. به خدا دستمان به خون هیچ‌کس آلوده نیست. همه اینها فریبکاری‌های مجاهدین بوده که چند عکس و فیلم مونتاژ شده را به تو نشان دادند و از تو سوءاستفاده کردند».

بنابراین حرف‌های ایرج مصداقی در مورد غیرواقعی بودن افشاگری‌های مجاهدین اصلاً برای من چیزهای جدیدی نیستند. همان‌قدر که از نظر یک مأمور رژیم به نام مصداقی تظاهرات و فعالیت‌های ضد رژیم، دروغ و غیرواقعی و مجازی هستند، کشتارها و شکنجه‌ها و کارنامه سی‌ساله رژیم آخوندها هم چیزی جز «فریبکاری‌های مجاهدین و چند عکس و فیلم مونتاژ شده» نیست.

با توجه به این‌که فقط کارت ملی و آدرس من در شهرمان را داشتند، از ادارهٔ اطلاعات زنجان استعلام کرده و از آنها خواسته بودند که برای بازجویی از من بیایند. چند روز بعد از بازجویی توسط توفیقی، از دژخیمان شهر خودمان برای بازجویی به ۲۰۹ آمدند. ظاهراً دیگر خبری از بازجوی اولی نبود. چون به خانه ما در زنجان مراجعه کرده بودند و مشخص بود که هیچ سابقه فعالیت سیاسی از من در دست ندارند.



درمورد شهدای فامیلان هم هرچه پرس‌وجو کردند گفتم ارتباطی نداشتیم، چون در زمان فعالیت و شهادت آنها من بچه بوده‌ام؛ و باز جو هم هیچ دلیل برای چسباندن من به آنها نداشت.

یکی از بازجویان، سعید شیخان بود (اسم اصلی او به احتمال زیاد «نوری» است) سعید شیخان بعد از اشاره به شهیدان خانواده ما و تحقیقاتی که در مورد خودم کرده بودند، برایم توضیح می‌داد که: «من قبول دارم که در دههٔ ۶۰ افراط و تفریط‌هایی بوده، اما الان ما دیگر آن‌طور رفتار نمی‌کنیم. تو می‌توانی به کشور خدمت کنی و ایران را آباد کنی و ...».

### روبرو کردن با مزدور ابراهیم خدابنده در اوین

در یکی از جلسات بازجویی در ۲۰۹ بر خلاف معمول که شیخان بلافاصله بعد از وارد شدن، چشم‌بند مرا کنار می‌زد، تفاوتی وجود داشت. شیخان تا چند دقیقه صبر کرد و بعد از آن که به گفته او چشم‌بند را برداشتم، حدس بزیند چه کسی در مقابلم روی صندلی نشسته بود؟ بریده مزدور و کمک کار بازجویان رژیم به نام ابراهیم خدابنده.

دژخیم می‌خواست از طریق روبه رو کردن خدابنده با من، نتیجه بگیرد که آیا من به عراق رفته‌ام یا نه؟ مثلاً سابقه‌ام چقدر است؟ یا ابراهیم خدابنده در اشرف یا جای دیگری مرا دیده است یا نه؟

مصدیقی هم به خاطر همین قبیل شناسایی‌هایی که در گشتی‌های دادستانی و اطلاعات انجام داده به رژیم آخوندها و دژخیمان‌ش مدیون است و از طریق این نوشته‌ها ارتزاق می‌کند و دین خودش را به رژیم ادا می‌کند.

همهٔ آن چیزهایی که مصدیقی می‌نویسد و همهٔ آن کارهایی که بازجوهای رژیم در زندان‌ها انجام می‌دهند، به این دلیل که حلقه‌های یک زنجیرند، از یک فرهنگ و زبان و بیان مشترک هم برخوردار می‌شوند.

### تهدیدها و بیدادگاه

در سه مرحلهٔ مختلف محاکمه، قاضی حسن زارع دهنوی، معروف به قاضی حداد، بعد از تفهیم اتهام، به فحاشی و تهدید من پرداخت که آویزانت می‌کنم و ...



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مسخره‌تر این که اصلاً قرار بازداشتی برای من صادر نشده بود، ولی این به اصطلاح قاضی، حکم تمدید قرار بازداشت را صادر کرد!

در دادگاه دوم، همان قاضی حداد موعظه می‌کرد که چرا سراغ سازمان رفتی؟ این همه حزب در ایران هست، برو سمت یکی از آنها فعالیت کن! اگر در چارچوب نظام باشی، می‌توانی انتقاد هم بکنی، حتی اگر می‌خواهی مخالف نظام باشی، کسی با تو کاری ندارد؛ اما سراغ مجاهدین نباید بروی.

در این هنگام بازی اطلاعات با من شروع شد یک روز حکم اعدام به اتهام «محاربه» برایم در نظر می‌گرفتند یک روز می‌گفتند کاری نکرده‌ام! اگر عاقل! باشم کاری ندارند و می‌گذارند مثل سایر نفراتی که بعد از زندان دنبال زندگی‌شان می‌روند، بروم دنبال زندگی ام ...

در ۵-۶ ماه اول برای ترساندن من می‌گفتند به خاطر جرم «محاربه» حکم تو اعدام است و اتهاماتی از قبیل اقدام علیه امنیت ملی، هواداری از سازمان مجاهدین و به‌زعم آنها «منافقین»، فعالیت علیه نظام و خروج غیرقانونی از مرز را پی‌درپی مطرح می‌کردند، به‌خاطر این که در تحقیقاتشان دریافته بودند که برخی از اعضای خانوادهٔ ما به اشرف رفته‌اند.

تهدیدها در جریان دادگاه و بعد از آن هم ادامه داشت. در جریان دادگاه بار دیگر دژخیم شیخان به صحنه آمد و تهدید کرد که:

آن قدر تو را نگه می‌داریم تا موهایت سفید و دندان‌هایت سیاه شود.

بازجوی دیگری گفت:

«مسعود رجوی کجاست که بیاید تو را نجات بدهد؟ آخر برای چه کسی مبارزه می‌کنی؟ آن‌ها در ساحل امن هستند، ولی تو چی؟»

به این خاطر است که می‌گویم حرف‌های مصداقی اصلاً برایم جدید نیست. بازجو هم چنین افزود:

«آنها می‌خواهند ما تو را اعدام کنیم و قهرمان ملی درست کنند. ولی کور خواندی، کاری می‌کنم که آرزوی مرگ داشته باشی ولی نتوانی بمیری. اگر با سازمان ارتباط برقرار کنی، همهٔ خانواده‌ات را اینجا می‌آورم و پیش چشمت ... به خانواده خودت رحم



کن.»

باید بگویم مصداقی کینه‌توزتر و رذیلت‌پیشه‌تر از بازجوهای رژیم ما را «پهلوان اینترنتی» می‌دانم، در صورتی که بازجوی رژیم در همان حال که ما را زیر شکنجه می‌برد و تهدیدمان می‌کرد، به این که مجاهدین «قهرمان ملی» هستند اذعان می‌کرد. بالاخره بعد از ۹ ماه بلاتکلیفی در زندان، من را که هیچ‌چیز در پرونده‌ام نبود و هیچ اتهامی را نپذیرفته بودم به ۱۸ ماه زندان محکوم کردند. براساس قوانین رژیم، هر زندانی که نصف محکومیتش را گذرانده باشد و سابقه فعالیت سیاسی نداشته باشد، می‌تواند به‌طور مشروط آزاد شود و به همین دلیل مرا بعد از ۱۴ ماه آزاد کردند. بله من یکی از آن هزاران هزار «موجود اینترنتی» هستم که برخلاف جعلیات مصداقی، به‌محض بیرون آمدن از زندان بعد از همه آزار و اذیت‌ها، دغدغه‌ام این بود که سریع‌تر خودم را به ارتش آزادی برسانم. بعد از ۳ هفته توانستم از کشور خارج شوم و شرف حضور در میان مجاهدین اشرفی را کسب کنم و مبارزه‌ام را با رژیم سفاک آخوندی در مداری بالاتر در کنار خواهران و برادران مجاهد ادامه بدهم.



**خشم و جنون یک خود فروخته مفلوک  
(ایرج مصداقی)**

نصرالله مرندی - اردیبهشت ۹۹









نصرالله مرندی

- برای بستن گریزگاه‌های دژخیم (حمید نوری) سازمان و هواداران هر کاری توانستند کردند و باز هم خواهند کرد. شماری شهادت دادند و شمار بیشتری آمادهٔ شهادت دادن هستند تا رژیم نتواند او را فراری بدهد
- اهمیت فوق‌العادهٔ انتشار حرف‌های رازینی در این است که دست رژیم و قدم بعدی آن را پیشاپیش رو کرده و راه فراری دادن را می‌بندد
- محتویات پرونده با توجه به شهادت‌ها و مدارک و اسامی زندانیان و شکنجه‌شدگان که از سوی مجاهدین و هواداران‌شان ارائه شده، به اندازه کافی متقن و قوی است. آنقدر که کسی نمی‌تواند شکنجه‌ها و خون‌های مجاهدین سر موضع را به حساب ضدمجاهدین و توابان تشنه‌به خون واریز کند

■ وقتی مصداقی با اصرار نزد ما به آتن آمد من تمامی هزینهٔ انتقال به سوئد را که مبلغ کمی هم نبود یک جا به مصداقی دادم. یعنی همهٔ هزینهٔ راهی را که باید به قاچاقچی می‌داده، به او دادم

■ در ۵-۶ ماهی که من در خانهٔ مصداقی بودم تمامی هزینه‌ها و کرایهٔ خانه را به او می‌پرداختم. او بابت استقرار ما در حال خانه‌اش، ماهی سه هزار کرون از ما می‌گرفت در حالی که اجارهٔ خانهٔ او را دولت می‌داد. در آن زمان اجارهٔ یک خانه تک اتاقه بیشتر از ۲۵۰۰ کرون نمی‌شد.

... سابقهٔ امر در سوئد برملا و به ثبت داده شده است. مخصوصاً آنجا که مقیسه‌ای موضوع خلیان ایرانی و زن مطلقه و اطلاع کامل دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد را از رفت و آمدهای قبلی حمید نوری به این کشور می‌گوید. همان چیزی که ایرج مصداقی مطلقاً نمی‌خواهد واردش بشود و به عکس می‌خواهد موضوع را یک چیز تروتازهای جلوه بدهد که گویا مصداقی آن هم از موضع اپوزیسیون رژیم کاشف آن بوده و برای رژیم و هم‌چنین برای دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد نامکشوف بوده است!

هرکس که سروکارش با زندان‌های خمینی افتاده باشد، تجربه کرده و می‌داند که چگونه وقتی بازجویان و شکنجه‌گران با زبان‌بازی و وعده و وعید به زندانی کارشان پیش نمی‌رفت و تیرشان به سنگ می‌خورد و با شلاق و داغ و درفش هم نمی‌توانستند اراده و مقاومت زندانی را در هم بشکنند، آمیزه‌ای از خشم و یأس و استیصال بر آنها مستولی می‌شد و تلاش می‌کردند این حالت را با فحاشی و لمپنیزم آخوندی و پاسداری رفوع و جوع کنند. من شخصاً این را بارها از نزدیک در برخورد شکنجه‌گران و بازجویان با مجاهدینی که به راستی جانشان را در برابر دشمن کف دستشان گرفته بودند دیده و تجربه کرده‌ام. من ۱۰ سال در زندان رژیم خمینی بودم، با آن سربداران زندگی کرده‌ام و نمونه‌های بسیار و بی‌شمار به یاد دارم. یک نمونه از آنها، مجاهد شهید جلال لایقی بود. در گوهردشت قبل از قتل عام ۶۷ زمانی که ناصرین (آخوند محمد مقیسه‌ای) و دژخیم داود لشکری، جلال را که برای بار دوم دستگیر شده بود زیر ضربات کابل گرفته بودند



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

و از اتهامش سؤال می‌کردند، می‌گفت هواداری از مجاهدین! آنها با غیظ و کین فراوان به شلاق زدن ادامه می‌دادند ولی جلال از کلمه مجاهدین کوتاه نمی‌آمد. سردژخیم ناصریان با خشم و کینه نعره می‌کشید و به جلال می‌گفت: «منافق خبیث! رجوی با شما چه کار کرده که تو این همه بر موضوعات پافشاری می‌کنی؟».

حالا امروز تواب تشنه‌به خون همان وظیفه ناصریان و لشکری را به عهده گرفته تا ما از کلمه مجاهدین و مسعود رجوی کوتاه بیاییم. رژیم ولایت‌فقیه هم آن روز و هم امروز به این نیاز دارد. نیازی که از قضا با آمدن مجاهدین به اشرف ۳، با کانون‌های شورشی، با قیام و با تحریم‌های رژیم بیشتر شده و به نظر می‌رسد تا روز سرنگونی باز هم بیشتر خواهد شد چون رژیم حریف دیگری نمی‌بیند.

من در آبان ۱۳۶۰ ساعت ۷ شب زمانی که از یک محل استقرار در خیابان سلسبیل تهران از نشست توجیهی فرمانده بهروز (مجاهد شهید فضل‌الله تدین) بیرون آمدم و می‌خواستم به محل استقرار خودم در چهارراه قصر بروم، در خیابان آذربایجان نزدیک خیابان جمهوری توسط پاسداران شناسایی شدم. آنها برای دستگیری به سمت من حمله‌ور شدند. به ایست آنها توجه نکردم و برای خارج شدن از تور از محل دور شدم که هدف رگبار قرار گرفتم. گلوله به پایم اصابت کرد و نقش زمین شدم. قرص سیانورم را با دندان شکستم تا زنده به دست دژخیمان نیفتم و اسرار خلق و سازمان را حفظ کنم. دیگر از آن لحظات چیز زیادی به یاد ندارم. بعد از ۲ شبانه‌روز به هوش آمدم و خودم را در بیمارستان نجمیه در خیابان حافظ دیدم. این بیمارستان از همان زمان متعلق به سپاه پاسداران بود و یک طبقه آن را به مجروحین و تیرخوردگان درگیری‌های خیابانی اختصاص داده و درعین حال تبدیل به شکنجه‌گاه کرده بودند. زمانی که به هوش آمدم دو پاسدار در کنار خودم دیدم. بعد من را به اوین شعبه ۸ منتقل کردند درحالی‌که مجروح بودم و استخوان پایم از سه نقطه شکسته بود به تخت شکنجه بستند... و البته طبق وظیفه‌ای که داشتم اسرار خلق و سازمان را حفظ کردم. زمانی که فردی دستگیر یا مجروح می‌شد و به دست شکنجه‌گران می‌افتاد دو راه بیشتر نبود و در مقابل انتخاب بین مقاومت و تسلیم قرار می‌گرفت. یا مقاومت می‌کردی و اسرار دوستان و هم‌زمانت را حفظ می‌کردی یا درهم‌شکسته و زبون مثل مصداقی تن به همکاری می‌دادی.



### اشراف به خود

همین‌جا بگویم که من به کاستی‌ها و کوتاهی‌ها و ضعف‌های خودم در مبارزه با آخوندهای جنایتکار کم‌وبیش واقف هستم و همواره در مقابل رادمدانی مانند طاهر بزاز حقیقت‌طلب، امیر حاتمی، اصغر غلامی و اسدالله ستارنژاد که جان بر سر پیمان خود گذاشتند و حاضر نشدند حتی یک کلمه بگویند که خوشایند دشمن باشد، تعظیم کرده و می‌کنم و آنها را هیچ‌گاه از یاد نمی‌برم و خودم را بدهکار و شرمنده آن شهیدان می‌دانم.

اما همان‌طور که برادر مجاهد اکبر صمدی نوشته بود درس «صداقت مجاهدی» را از آموزش‌های برادر مسعود در مکتب مجاهدین فراگرفتم و همه‌چیز را درباره خودم و وقایع زندان با سازمانم مطرح کرده، هیچ‌چیز را از سازمان مخفی نکردم و نمی‌کنم. راستش خودم را لایق نمی‌دانم که مخاطب پیام برادر مسعود خطاب به مجاهدین باشم اما به‌عنوان یک هوادار مجاهدین از او الهام می‌گیرم جایی که گفت:

«... هدف از این صداقت بی‌منتها، تجدید عهد با خلق اسیر و در زنجیر برای جبران کردن کمی‌ها و کاستی‌ها و ضعف‌هاست. رو به جلو است، نه رو به عقب. بالا کشیدن و فرارفتن و رستن از بندهای روحی و روانی است که از زندان خمینی و خاطرات دردناکش بر دست و پایشان پیچیده است و نه صرفاً یک انتقاد از خود صوری و سطحی. شاخص این است که در تشعش این صداقت شگفت و بی‌کران در جمع یاران، شنوندگان نه فقط سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورند، بلکه راه مقابله و درهم شکستن کابوس خمینی و راه غلبه و مسخر کردن آثار او را هم در گره‌های کوری که دژخیمان خمینی در اعماق ذهن و ضمیر ایجاد کرده، می‌آموزند.»

بله این افتخار من است که هوادار سازمان مجاهدین هستم. سازمانی با شهیدان و الامقامی از سردار خیابانی و اشرف شهیدان و بیش از ۱۲۰ هزار شهید و رهبری مسعود و مریم رجوی و اشرفیان قهرمان که امید و سرمایهٔ خلق محروم‌مان هستند. در جبههٔ مقابل، وقتی ۳۰ سال بعد از آزادی از زندان، ایرج مصداقی را می‌بینم که افسار



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

پاره کرده و کف بر دهان آورده و با لمپنی و هرزه‌درایی آخوندی پاسداری، به فحاشی و یاوه‌گویی علیه مجاهدین و برادر مسعود می‌پردازد، باور کنید که همان صحنه‌های اوین و همان پاسداران و شکنجه‌گران را به یاد می‌آورم که در مقابل مجاهدین مستأصل می‌شدند و کف بر دهان آورده و بی دنده و ترمز به فحاشی‌های حیرت‌آور روی می‌آوردند و جنگ و چنگال می‌کشیدند.

### خصوصیت حیرت‌انگیز

در گزارش عفو بین‌الملل در مورد قتل‌عام که در آذر ۱۳۹۷ منتشر شد، گواهی یک شاهد (مجاهد خلق عباس ترابی) نقل شده بود که می‌گفت او را با چشم‌پند به اتافی بردند که «چندین مقام قضایی و اطلاعاتی» از زندانیان بازجویی و سؤال و جواب می‌کردند.

«آنها گفتند که باید به یکی از بندهایی که زندانیان عادی (غیرسیاسی) در آن زندانی بودند رفته و در مقابل چشم همگان بر تصویر برادر مسعود ادرار کنی من گفتم که این عمل با کرامت انسانی مطابقت ندارد و من این کار را با هیچ تصویری انجام نمی‌دهم و این موضوع هیچ ربطی به زندانی بودن من ندارد. آنها شروع به توهین و فحاشی به من، سازمان مجاهدین خلق و برادر مسعود کردند من متوجه شدم که آنها وحشی شده‌اند...».

به نظر می‌رسد مصداقی به فرموده همان مقام‌های «قضایی و اطلاعاتی» هنوز دارد ادامه می‌دهد! با همان فرهنگ لمپنی شکنجه‌گران منتها برای اپوزیسیون‌نمایی چیزهایی هم در بازار سیاست مسگری علیه رژیم می‌گویند تا بین توبره اپوزیسیون و آخور آخوندی بالانس کند و نمره هر چه بیشتری از همان مقام‌های قضایی و اطلاعاتی بگیرد.

چنان که گفتم این خصوصیت و جنون حیرت‌انگیز، هر چه رژیم خطر بیشتری احساس می‌کند، بیشتر می‌شود. مخصوصاً بعد از قیام آبان و دی که حقانیت کانون‌های شورشی و پیشرفت استراتژی سازمان در سراسر ایران، در شهرها و در کف خیابان‌ها به اثبات رسید. آن قدر که خامنه‌ای خودش هم وحشی شد و به شلاق کش کردن آلبانی روی آورد. خامنه‌ای گفت در یک کشور «کوچک اما شیرین واقعاً خبیث در اروپا، یک عنصر



آمریکایی با یک تعداد ایرانی مزدور، وطن‌فروش، جمع شدند دور هم، علیه جمهوری اسلامی بنا کردند برنامه‌ریزی کردند و نقشه درست کردند. نقشه هم همان چیزی بود که ما چند روز بعدش در قضایای بنزین دیدیم.»

در این اثنا هلاکت قاسم سلیمانی و پیام برادر مسعود با صدای امیدبخش خودش خواب‌های پنبه‌دانه‌ای دشمن و مزدورانش را به کلی پریشان کرد. مزدورانی از قبیل مصداقی که از این پیشتر، زیادی رطب و یابس به هم بافته بودند، سر به سنگ کوبیدند. آنها سرنوشتشان را با رژیم پیوند زده‌اند و به خوبی می‌دانند که با سرنگونی رژیم، باید جوابگوی عملکردهای خائنانه خود باشند. علاوه بر این مصداقی به‌طور خاص از زمانی که بادکنک جانی دالری او در مورد دستگیری حمید نوری به‌وسیله کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورای ملی مقاومت با انتشار صدای مقیسه‌ای (ناصریان) و رازینی ترکانده شد و انتظارات «چندوجهی» برآورده نشد، به ماری زخم‌خورده تبدیل شد.

### اخطار وزارت‌تی برای تعیین تکلیف با رجوی

این مردک خودفروخته (مصداقی) با دادن لقب «مزدور پلید رجوی» بارها و بارها به من و شماری دیگر از هم‌بندان سابقم از سوی رژیم اخطار و اولتیماتوم داده است که باید «تکلیف خودمان را با رجوی» مشخص کنیم. من هم آمده‌ام همین کار را بکنم. البته وقتی مزدور مصداقی مکرراً و مکرراً مرا آماج حملات خودش قرار می‌دهد، احساس افتخار می‌کنم که با قدم زدن در راه مجاهدین توانسته‌ام خشم رژیم را برانگیزم. ماجرای دستگیری دژخیم حمید نوری را همه می‌دانیم و اطلاعیهٔ کمیسیون امنیت و سخنرانی برادر مجاهد محسن رضایی در استکهلم همه‌چیز را روشن کرده است. زندانیان آزادشدهٔ هوادار مجاهدین، هم‌چنان که رزم‌آوران سرفراز ارتش آزادی‌بخش، طبق رهنمود سازمان از طریق سازمان‌های معتبر بین‌المللی مدافع حقوق بشر آمادگی خود را برای شهادت علیه دژخیم اعلام کردند ولی تأکید کردند باید از یادی رژیم در این پرونده خلع ید شود و این لازمه رسیدگی جدی قضایی و عاری از معامله و زدوبند است. نمی‌توان قاتل و شکنجه‌گر «مجاهدین سر موضع» را علیه خود آنها و سازمان آنها و رهبری آنها به کار گرفت و خرج سفیدسازی مزدوران و عوامل همین رژیم کرد.



## گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی

در این فاصله برای بستن گریزگاه‌های دژخیم، سازمان و هواداران هر کاری توانستند کردند و بازهم خواهند کرد. شماری شهادت دادند و شمار بیشتری آماده شهادت دادن هستند تا رژیم نتواند دژخیمش را فراری بدهد. بالاترین و مهم‌ترین راه‌بند به لحاظ سیاسی و حقوقی صدای ضبط‌شده و منتشرشده رؤسای دژخیم در تهران است و این‌که سابقه امر در سوئد برملا و به ثبت داده‌شده است. مخصوصاً آنجا که مقیسه‌ای موضوع خلبان ایرانی و زن مطلقه و اطلاع کامل دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد را از رفت‌وآمدهای قبلی حمید نوری به این کشور می‌گوید. همان چیزهایی که ایرج مصداقی مطلقاً نمی‌خواهد واردش بشود و به‌عکس می‌خواهد موضوع را یک چیز تروتازه‌ای جلوه بدهد که گویا مصداقی از موضع اپوزیسیون رژیم کاشف آن بوده و برای رژیم و هم‌چنین برای دادگاه و اطلاعات و پلیس سوئد نامکشوف بوده است!

حال آن‌که مقیسه‌ای به صدای خودش در صحبت با مهره‌های رژیم در تهران می‌گوید: «یک خلبان ایرانی آنجاست... آنجا [در سوئد] توی دادگاه گفته حمید نوری فلان و بهمان، خودش [حمید نوری] گفت که اون علیه من یک حرف‌هایی زده در دادگاه آنجا و در اطلاعات آن‌جا حرف‌هایی علیه من زده. این [حمید نوری] با آن خانمه که طلاق گرفته بود فامیل بودند و شوهره به پلیس داده».

اهمیت فوق‌العاده انتشار حرف‌های رازینی هم در این است که دست رژیم و قدم بعدی آن را پیشاپیش رو کرده و راه فراری دادن را می‌بندد. آنجا که رازینی می‌گوید: «دستگاه قضایی ما با خونسردی و خیلی آرام اعلام می‌کند که ایشون در گذشته و در سه دهه قبل از این، در فلان ارگان کارمند جزء، بوده و بعد هم بازنشست شده و رفته، آنها نمی‌توانند روی این مانور بدهند...».

اما مصداقی که بادکنکش ترکیده در شوهای تلویزیونی اطلاعات آخوندی با یک مأمور پایون زده به نام سعید بهبهانی می‌خواهد این‌طور القا کند که تمدید بازداشت حمید نوری در سوئد به‌خاطر هنرهای «چندوجهی» و ارواح و اجنه پشتیبان اوست.

حال آن‌که در این پرونده به‌گفته مراجع حقوقی و قضایی و پلیس، این تمدید بازداشت یک پروسه قانونی و یک ریل اداری شناخته‌شده در سوئد است. وانگهی محتویات پرونده مخصوصاً با توجه به شهادت‌ها و مدارک و اسامی زندانیان و شکنجه‌شدگان که



از سوی مجاهدین و هواداران‌شان ارائه‌شده، به‌اندازه کافی متقن و قوی است. آن قدر که کسی نمی‌تواند شکنجه‌ها و خون‌های مجاهدین سر موضع را به حساب ضد مجاهدین و توابعان تشنه به‌خون واریز کند.

از این رو مصداقی و اربابانش در تهران که می‌بینند با اطلاعاتی کمیسیون امنیت و انتشار نوار صدای مقیسه‌ای و رازینی و رویکرد اکثریت قریب به‌اتفاق زندانیان آزادشده، بانکشان زده‌شده و تیرشان به سنگ خورده است، به موازات تخلیه خشم و کین هیستریک در فاضلاب وزارتتی بهبهانی علیه مجاهدین به‌ویژه برادر مسعود، ما زندانیان سابق را هم مشمول لجن‌پراکنی‌های زنجیره‌ای کرده است. عکس‌العمل‌های این مزدور به‌خوبی نشان می‌دهد که موضع‌گیری مقاومت درباره دژخیم حمید نوری تا چه اندازه مسئولانه و هوشیارانه بوده و رژیم از آن سوخته است.

### اعترافات قطره‌ای

مصداقی برای رفع‌ورجوع واقعیت شنیع همکاری‌اش با بازجویان و شرکت در گشت‌های شکار دشمن، به ناگزیر برخی از وجوه همکاری‌هایش با بازجویان و شکنجه‌گران را با ماست‌مالی و کوچک جلوه‌دادن در خاطراتش آورده است. او که نمی‌تواند شرکتش در گشتی‌ها را پنهان کند دلایل مسخره‌ای برای آن سرهم‌بندی می‌کند.

در یک اعتراف قطره‌ای در جلد اول خاطرات، برای همراهی با «گروه ضربت» بار دیگر «قرعه فال» به نام مصداقی می‌افتد. سپس «اکبر خوش‌کوش و تیم همراهش مسئولیت کار ما را به عهده» می‌گیرند. در قدم بعد بدون اینکه مصداقی کمترین اطلاعی از قبل داشته باشد، گروه ضربت یک چاپخانه مخفی زیرزمینی مجاهدین را کشف می‌کند و از مصداقی هم برای خارج کردن اجناس از این چاپخانه استفاده می‌کنند: «دو بار من و محرم را که به شدت شکنجه‌شده بود، مجبور کردند مقدار متناهی کاغذ را که بسیار سنگین بود، جابجا کنیم».

بعد هم وقتی که در زیرزمین باز شد «من و محرم را از نردبان فلزی به پایین فرستادند تا از نزدیک شاهد پیروزی‌شان باشیم! یک دستگاه فتواستنسلیل را به دست من و محرم داده و مجبورمان کردند تا غنائم به‌دست‌آمده را به بالا حمل کنیم. خودمان را





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

نمی‌توانستیم بکشیم، اما دستگاه‌های سنگین را نیز باید کول کرده و به بالا می‌بردیم» (صفحهٔ ۶۵). سهیم کردن و به میان کشیدن پای محرم که مصداقی خودش در صفحه ۶۴ نوشته بود: «محرم بعد از آزادی بلافاصله به مجاهدین پیوست و در عملیات آفتاب در سال ۶۷ به شهادت رسید» چیزی جز پیدا کردن شریک جرم برای کاستن از بار و قبح قضیه نیست. وصیت‌نامهٔ محرم غفاری به تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۶۵ از شهدای عملیات فروغ جاویدان که در صفحه ۸۷۱ کتاب «یادنامه شهیدان فروغ جاویدان» در مرداد ۱۳۷۷ منتشر شده جایی برای قیاس او با مصداقی باقی نمی‌گذارد.

مصداقی در صفحه ۶۶ گشت بعدی را هم نوشته است: «هنگامی که به همراه ۴ پاسدار دیگر مرا راهی آدرس‌های فوق کردند [که می‌گوید "م - ک" داده بود] اکبر خوش‌کوش خودش نیامد. فقط آدرس‌ها را به دست یکی از آنان داد و با اشاره به من گفت: این از کم و کیف آنها خبر دارد. من روحم نیز از آنها بی‌خبر بود ولی حرفی نزدم. فقط در رابطه با مغازه اولدوز که به من ربط پیدا می‌کرد، دل توی دلم نبود...

«عاقبت مغازه را پیدا کرده و صاحب آنها دستگیر کردند. نمی‌دانستم چگونه موضوع را به اطلاع او برسانم و بگویم که من نیز مانند تو قربانی هستم...

اشتباه و حماقتم باعث شده بود زیاد از حد صحبت کنم و موضوعی را که نیاز به مطرح کردنش نبود با دیگری در میان بگذارم حال همین مسأله منجر به دستگیری آن برادر و خواهر شده بود. عذاب وجدان لحظه‌ای رهایم نمی‌کرد. گویی در آن برهوت دلم هیچ امید و آرزویی را نمی‌طلبید. هیچ چشم‌اندازی پیش رو نداشتم. همه‌چیز داشت به خوبی پیش می‌رفت که آن بدشانسی بزرگ گریبانم را گرفت و منجر به دستگیری آنها شد. به خودم لعن و نفرین می‌کردم چرا همراه آنها رفتیم؟

آیا امکان نرفتن وجود نداشت؟

آیا امکان مقاومت وجود نداشت؟

شرم از تسلیم و عذاب وجدان مرا تا سرحد جنون می‌برد. فشارهای فوق‌العاده شکنجهٔ فزاینده و واقعیت تسلیم، به‌طور فزاینده‌ای مرا درهم پیچیده بود.

همهٔ زندانیان باتجربه به‌سادگی می‌فهمند که از سراسر این املا و انشای خرمردرندی می‌بارد و می‌خواهد آن را با سس غلیظی از مظلوم‌بازی و لطافت طبع و حق‌به‌جانب بودن



به خورد خواننده بی اطلاع بدهد. وانگهی اگر کسی فی الواقع عذاب وجدان دارد چگونه امروز تشنه به خون همان مجاهدین سر موضع و رهبری آنهاست؟ اما خرمردندی به خاطر این است که چند سطر بعد در مورد دو نفر دستگیر شده در گشت که خودش باعث‌وبانی آن بوده بگوید: «به خاطر آشوب روانی که بدان دچار بودم، حتا نامشان به یادم نماند!»

این همان آدمی است که در مورد اشعار نصیر نصیری بعد از درگذشت او مدعی است همه اشعار نصیری را که شاعر خودش فراموش می کرده در زندان کلمه به کلمه حفظ کرده و حتی یک واو را هم جا نینداخته و بعدها در بیرون زندان همه آنها را مکتوب کرده و تحویل نصیر نصیری داده است (سایت مصداقی-۴ شهریور ۱۳۹۴). کسی که یک واو را هم در حفظ کردن اشعار طولانی جا نمی‌اندازد همین که به اسامی که لو داده می‌رسد، به ناگهان دچار «آشوب روانی» می‌شود و حافظه‌اش را از دست می‌دهد!

### فیلمنامه قرارومدار با دژخیم توانا

در آخر کار در زمان آزادی (جلد ۴ صفحه ۱۸۷ به بعد) هم یک فیلم‌نامه مضحک از دیدار با دژخیم توانا ارائه می‌دهد و تلاش می‌کند روی قرارومدارها با دژخیم سرپوش بگذارد. مصداقی مدعی می‌شود که از موضع بالا توانا را در کورنر و مخمسه قرار داده است! اما در لابه‌لای فیلم‌نامه خواه‌وناخواه برخی از حقایق، مخصوصاً برای هرکسی که در زندان این رژیم بوده باشد، برملا می‌شود:

مصداقی به توانا می‌گوید: «هر دوی ما بازنده هستیم این بازی‌ای بود که از همان آغاز برنده‌ای نداشت و قرار هم نبود که داشته باشد نه تو و نه من هیچ‌کدام نمی‌توانیم ادعای پیروزی کنیم... من و تو زندگی را باختیم... احساس می‌کنم در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن مبارزه مسلحانه جایی ندارد...».

مصداقی می‌نویسد: توانا «به‌عنوان حسن ختام گفت خوب مسیری را در پیش گرفته‌ای ادامه بده! و سپس برایم آرزوی موفقیت کرد.» قابل توجه که این صحبت‌ها با محمد توانا در زمانی است که هیچ‌گونه کابل و شکنجه در کار نیست و نزدیک به آزادی او می‌باشد.



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

### لجن‌پراکنی و خطونشان کشیدن برای زندانیان

شبه‌های از حرف‌های مصداقی را با ذکر تاریخ آن علیه خودم و سایر زندانیانی که حاضر به همکاری با وزارت اطلاعات و پروژه‌های آن مخصوصاً کسانی که حاضر به اهانت به برادر مسعود مانند دوران قتل‌عام در زندان‌ها نشدند، یادآوری می‌کنم:

۲۱- آذر ۹۸ با نام‌بردن از شماری زندانیان آزاد شده که در کشورهای اروپایی و امریکا زندگی می‌کنند و زندانیان آزاد شده‌ای که در ارتش آزادی‌بخش هستند:

«تاریخ این‌ها را نخواهد بخشید مگر این که تا فرصتی هست خودشان را از شر رجوی و از شر فرقهٔ پلید رجوی و از شر این ارتجاع مغلوب رها کنند. یک‌به‌یک اسمشان را می‌برم. عزیز و پدران عزیز همسرانی سه دهه است داغ همسرانتان را به سینه‌دارید. فرزندی که داغ پدران و را به دل دارید. شمایی که بی‌پدر و بی‌مادر بزرگ شدید اسامی که می‌خوانم در جنایت علیه پدر و مادرتان و عزیزانتان شریک هستند امروز به دستور رجوی در کنار این جنایتکار ایستادند و از دادن شهادت علیه این جنایتکار خودداری می‌کنند. می‌بایستی که این‌ها هر چه زودتر تکلیف خودشان را با رجوی مشخص کند. این‌ها خائنین به مردم ایران هستند مگر این که عکس آن مشخص شود... این‌ها بخشی‌شان زندگی‌هایشان را از من دارند وقتی دست در دست رجوی دارند و کثیف‌ترین مطالب را امضا کردند و زندگی‌شان را مدیون من هستند. من تاکنون هیچ‌گاه اسم نبردم از وقاحت و بی‌شرمی‌هایشان گذشتم. بخشی‌شان را اینجا اگر زندگی می‌کنند در اروپا از صدقه‌سری من است و گر نه اینها عرضه ندارند... [اینها] دست در خون بچه‌ها دارند دست در خون قتل‌عام‌شدگان دارند. ... همراه با مقیسه و رازینی و نیری به بچه‌ها لگد زدند بچه‌ها را توی کیسه کردند. بچه‌ها در گورهای بی‌نام‌ونشان دفن کردند... اینها در اروپا هستند اینها می‌توانستند که در پرونده شرکت کنند اینها که در اسارت رجوی هستند در آلبانی هستند و می‌توانستند بارها خودشان را از آنجا نجات بدهند و از مهلکه نجات پیدا کنند نمی‌دانم صدای من را می‌شنوند. کسی که از آنجا (آلبانی) نمی‌رود و فریاد نمی‌زند که من باید علیه این جنایتکار شهادت بدهم او خائن است او دست در خون دارد این‌ها خائنین به مردم ایران و دست در خون شهدا...».

اینها دقیقاً همان کلمات و عباراتی است که در آن سال‌ها هزاران بار از شکنجه‌گران و



بازجویان و لاجوردی و حاج داوود و بقیه دزخیمان شنیده‌ایم که: «تکلیف خودتان را با رجوی روشن کنید. حسابتان را از رجوی جدا کنید تا رأفت اسلامی شامل حالتان بشود» و از «مهلکهٔ» اطلاعات و قضائیهٔ آخوندی «نجات» پیدا کنید. مصداقی خودش نوشته است که در جریان قتل‌عام زندانیان در روز پنجشنبه ۲۰ مرداد ۱۳۶۷: «بعد از شام متوجه شدم باید در هر وعده‌ای که غذا می‌دهند، خود را معرفی کرده و سپس مسلسل‌وار بگویم: "اتهام: منافق، مرگ بر منافقین، مرگ بر رجوی و ...» (صفحهٔ ۱۶۲ جلد ۳).

### یک مورد مسئولیت انجام نداده

حالا به یکی از این «مسئولیت‌های انجام نداده» مصداقی که در همان فاضلاب وزارتی در مورد من پڑواک پیدا کرده توجه کنید:

۱۱ دی ۹۸: «یک سری از کثیف‌ترین عناصری که رجوی به صحنه آورده بود وقیح‌ترین آنها نصرالله مرندی بود که زندگی‌اش را از من دارد که تا کجا وقیح و درمانده است. می‌گفت هر جا فشار بیشتر می‌شود این فرد (مصداقی) آنجا بانگیزه‌تر می‌شود».

۸ فروردین ۹۹: من «نصرالله مرندی را... شش ماه آزرگار آوردم توی خونه خودم اتاق پسر را که شش‌ساله بود نصف کردم با پسر این، حتی اسباب‌بازی‌هایشون، شش ماه تو خونه من زندگی کرد... این عنصر کثیف امروز می‌گوید ما کسی نیستیم که رو میز ایرج مصداقی بخواهیم بازی کنیم. مردک تو می‌رفتی می‌گفتی ایرج مصداقی مهدی رضایی ثانی است. حالا نه این که مهدی رضایی برای من افتخاری باشد».

۱۴ فروردین ۹۹: «یکی از همین مزدوران پلید نصرالله مرندی است که زندگی‌اش را از من دارد. هر جایی که می‌نشست می‌گفت ایرج مصداقی را می‌خواهید بشناسید تو سختی و زیر فشار ایرج مصداقی را می‌توانید بشناسید آن‌جایی که همه جار می‌زنند این را می‌توانید بشناسید».

### ماشین جعل و دروغ

مصداقی در یک دروغ بزرگ مدعی می‌شود که من او را با مجاهد شهید مهدی رضایی



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مقایسه کرده‌ام دائماً سنگ پوشالی صداقت به سینه میزند و می‌گوید به تاریخ باید راست گفت، به‌واقع یک ماشین جعل و دروغ است که سویچ آن دست مافیای اطلاعات آخوندی است. یک روز کشته شدن مسعود دلیلی و سوزاندن صورت او را به مجاهدین نسبت می‌دهد، روز دیگر با یکسری ایمیل‌های جعلی علیه اعضای شورا توطئه‌چینی می‌کند و یک روز عکس جعل می‌کند.

دعاوی مصداقی در مورد من هم دست کمی از بقیه مطالبش ندارد و دروغ محض است. مصداقی مدعی است که من از او خواسته‌ام مرا به اروپا بیاورد. این یک وارونه‌گویی رذیلانه است. واقعیت این است که آن‌طور که من بعداً فهمیدم مصداقی از زندانیانی که می‌شناخت سوءاستفاده سیاسی می‌کرد.

در سال ۲۰۰۰ من و خانواده‌ام به ترکیه آمدم و با سختی فراوان بعد از ۴۸ ساعت و بعد از اینکه چندین بار قایق فرسوده‌ای که ما را حمل می‌کرد در حال غرق شدن بود به آن رسیدیم. آن زمان مصداقی چندین بار با من تماس گرفت و گفت من می‌توانم کمک کنم تو بیایی به کشور ثالث در آن زمان انتقال از آن به کشور ثالث راحت بود. من خودم کانالی پیدا کردم که مرا از آن خارج کند، وقتی مصداقی مطلع شد با اصرار نزد ما به آن آمد. من تمامی هزینه انتقال به سوئد را که مبلغ کمی هم نبود یک جا به مصداقی دادم یعنی همان هزینه‌ای را که باید به قاچاقچی می‌دادم.

همان اوایل که من به سوئد آمده بودم گفت ما الان چندین نفر زندانی هستیم و می‌توانیم خودمان یک انجمن زندانیان درست کنیم و دست به فعالیت بزنیم که با جواب منفی قاطع من روبه‌رو شد و به او گفتم من هوادار سازمان مجاهدین هستم و وارد این نوع محافل نمی‌شوم.

مصداقی از اولی که من در سوئد مستقر شدم اصرار می‌کرد که چرا می‌خواهی خانه کرایه کنی در خانهٔ ما بمان. در ۵-۶ ماهی که من در خانه او بودم تمامی هزینه‌ها و کرایه‌خانه را به او می‌پرداختم. او بابت استقرار ما در حال خانه‌اش، ماهی سه هزار کرون از ما می‌گرفت درحالی که اجارهٔ خانهٔ او را دولت می‌داد. من ۶ روز هفته فقط آخر شب به خانه می‌رفتم و صبح اول وقت هم به دفتر انجمن هواداران می‌رفتم. در آن زمان اجارهٔ یک‌خانه تک اتاقه بیشتر از ۲۵۰۰ کرون نمی‌شد.



متوسل شدن به دروغ‌ها و مطالب سخیف، یک تاکتیک آموزش داده‌شده به مصداقی است. برادر عزیزم اکبر صمدی در مقالهٔ «شارلاتانیسم ایرج مصداقی، یک شاگرد دژخیم» به بهترین صورت وضعیت مصداقی را در زندان تشریح کرد و نوشت: «من از جانب تشکیلات مسئولیت داشتم که به او [مصداقی] نزدیک شده و در ارتباط فعال با او تلاش کنم بیش از این جذب پاسداران و بازجویان نشود. این مسئولیت تا زمانی که با او در یک بند بودم هم‌چنان بر عهدهٔ من بود». مصداقی که در مقابل حرف‌های مستند و جدی اکبر مات شده به اراجیف مبتذلی مانند آنچه در مورد من گفته است متوسل شده و می‌گوید: «این رانندگی‌اش را از من یاد گرفته... وقتی می‌خواستیم به این رانندگی یاد بدهم ماشین مرا با شدت زد به دیوار... من حتی نگذاشتم که پیاده شود... یک هم‌چین فردی امروز می‌آید مطرح می‌کند که مسئول من بوده... من وضع مالی‌ام خوب بود وضع مالی من خیلی خوب بود وقتی یک جایی می‌رفتیم می‌خواستیم یک غذایی بخوریم می‌دیدم که دست در جیبش می‌کند من می‌خندیدم بهش می‌گفتم آدم جلوی بزرگترش دست تو جیبش نمی‌کند... [حالا] می‌آید مطرح می‌کند مسئول من بوده در زندان!»

ابتذال این خودفروخته حدودمرز ندارد. هم‌چنان که جنون و «آشوب روانی»‌اش علیه برادر مسعود و مجاهدین «سر موضع»... نوشته‌ام را با یاد عزیزان سربداری به پایان می‌برم که با سلام رساندن به مسعود و درود فرستادن بر او سرفراز و پرافتخار پای اعدام می‌رفتند و وصیت‌نامه‌هایشان را با شعار درود بر رجوی تمام می‌کردند. آنها به درستی تشخیص داده بودند که مسعود راز و رمز پایداری و مقاومت در برابر خمینی و ارتجاع خونخوار است، حقیقتی که ۳۲ سال بعد از قتل‌عام هر روز درخشان‌تر از قبل شده است.

نصرالله مرندی



## استیصال یک مزدور نفوذی

نصرالله مرندی

مهر ۱۳۹۹

■ من و دیگر زندانیان هوادار بازمانده از قتل عام مجاهدین در سال ۱۳۶۷ یکی پس از دیگری در مراجع قانونی در باره جنایات دژخیم حمید نوری شهادت داده و می‌دهیم

■ مزدور نفوذی ایرج مصداقی مطلقاً در تمديد حکم بازداشت دژخیم حمید نوری نقشی ندارد و آن چه می‌گوید دروغ است

■ مزدور مصداقی مانند همه بازجویان و شکنجه‌گران وقتی تیرش به سنگ می‌خورد، درون مایه کثیف خود را با فحاشی و کثیف‌ترین کلمات لمپنی بیرون می‌ریزد، تا شاید از این طریق وظایف محوله از سوی اطلاعات را انجام دهد

عناصر خائن و مزدور برای خوش خدمتی و برای این که کارآیی خودشان را به اربابان و دژخیمان نشان دهند به هر خس و خاشاک و طناب پوسیده‌ای آویزان می‌شوند. مزدور اسقاطی ایرج مصداقی، در صحبت‌های ملال‌آور هفتگی‌اش در میهن‌تی‌وی (کیچن تی‌وی) تا بخواهید رطب و یابس به هم می‌بافد و از جمله هرماه وانمود می‌کند تمديد حکم بازداشت دژخیم حمید نوری در اثر تلاش‌های اوست. من که در این پرونده از ابتدا حضور داشته و دارم و از جزییات آن مطلعم باید تأکید کنم که بر خلاف دروغ‌های مزدور نفوذی ایرج مصداقی، تمديد حکم بازداشت دژخیم حمید نوری هیچ ربطی به مصداقی ندارد. این تمديد طبق یک روال حقوقی و خارج از اطلاع او صورت می‌گیرد و رفتنش جلوی دادگاه یک نمایش میمون وار در راستای مأموریت‌های محوله از



سوی اطلاعات آخوندی است. او در شوهای تلویزیونی اطلاعات آخوندی با یک مأمور پایپون زده به نام سعید بهبهانی می‌خواهد این ریل اداری و قانونی در سوئد را حاصل هنرهای «چندوجهی» و ارواح و اجنه پشتیبان وانمود کند. ادعای مضحک‌تر و احمقانه‌تر او اینست که در مزخرف‌گویی‌های چهارشنبه ۲ مهر، به‌عنوان یک خبر تروتازه اعلام کرد که او مجاهدین را وادار به عقب‌نشینی کرده تا در دادگاه حمید نوری شرکت کنند!!!! این دروغ تنها افلاس و بیچارگی این مزدور را نشان می‌دهد.

۵ ماه قبل از این در اردیبهشت ماه سال ۹۹ من در مقاله «خشم و جنون یک خودفروخته مفلوک» نوشتم: «زندانیان آزادشدهٔ هوادار مجاهدین، هم‌چنان که رزم‌آوران سرفراز ارتش آزادیبخش، طبق رهنمود سازمان مجاهدین از طریق سازمان‌های معتبر بین‌المللی مدافع حقوق بشر آمادگی خود را برای شهادت علیه دژخیم اعلام کردند ... تا رژیم نتواند دژخیمش را فراری بدهد».

در آن مقاله نوشته بودم: «... در این فاصله برای بستن گریزگاه‌های دژخیم، سازمان و هواداران هر کاری توانستند کردند و باز هم خواهند کرد. شماری شهادت دادند و شمار بیشتری آماده شهادت دادن هستند تا رژیم نتواند دژخیمش را فراری بدهد. بالاترین و مهم‌ترین راهبند به‌لحاظ سیاسی و حقوقی صدای ضبط‌شده و منتشرشده رؤسای دژخیم در تهران است و این که سابقهٔ امر در سوئد بر ملا و به ثبت داده شده است...». این مزدور در ضمن یادش رفته بود که خودش قبلاً در ۴ تیرماه ۹۹ یک بار دیگر نیز مدعی همین پیروزی پوشالی شده و گفته بود: «سازمان عقب‌نشینی کرد و مجبور شد که نفرات را بفرستند تا شکایت کنند» و در ۱۸ تیر ۹۹ هم گفت نصرالله مرنندی و رضا شمیرانی به دوایر سوئد و دادستانی مراجعه کرده و نوار مقیسه‌ای و رازینی را به آنها داده‌اند.

در ارتباط مستقیم سیمای آزادی ۲۵ خرداد ۹۹ من و برادرانم رضا شمیرانی و بیژن ذوالفقاری گزارش مبسوطی از شهادت خودمان در مقابل مقامات قضایی سوئد البته در چارچوبی که به تحقیقات لطمه نزند، ارائه کردیم. تا جایی هم که من می‌دانم، بعد از آن نیز شمار بیشتری از زندانیان شهادت داده و شمار بیشتری در انتظار شهادت دادن





هستند.

آقای ابوالقاسم رضایی معاون دبیرخانهٔ شورای ملی مقاومت هم ۸ ماه پیش در سخنرانی خود در ۱۹ بهمن سال گذشته در استکهلم گفت: «تا آنجا که به سازمان مجاهدین و مقاومت ایران برمی‌گردد ما در این پرونده هم‌چنان که در اطلاعیهٔ کمیسیون امنیت و ضدتروریسم شورا آمده است از طریق سازمان‌های بین‌المللی آنچه را می‌توانستیم و می‌توانیم انجام داده باز هم می‌دهیم تا این دژخیم آزاد نشود و به‌خاطر جنایات ضدبشری‌اش محاکمه شود».

وانگهی محتویات پرونده با توجه به شهادت‌های پی‌درپی زندانیان هوادار مجاهدین و مدارک و اطلاعات ارائه‌شده از سوی آنان، به اندازه کافی متقن و قوی است که کسی نمی‌تواند شکنجه‌ها و خون‌های مجاهدین سر موضع را به نفع اطلاعات آخوندی و به حساب مزدوران نفوذی و توابان تشنه‌به‌خون واریز کند.

اینجاست که وقتی مصداقی و اربابانش در تهران می‌بینند با اطلاعیهٔ کمیسیون امنیت و انتشار نوار صدای مقیسه‌ای و رازینی و رویکرد اکثریت قریب به اتفاق زندانیان آزاد شده، بانکشان زده شده و تیرشان به سنگ خورده است، به تخلیهٔ خشم و کین هیستریک در فاضلاب وزارتی بهبهانی علیه مجاهدین و شخص برادر مسعود پرداخته و ما زندانیان سابق را هم مشمول لجن‌پراکنی‌های زنجیره‌ای خود قرار داده‌اند.

کسانی که زندان بوده‌اند، به‌خوبی می‌دانند که خصوصیات اخلاقی و رفتاری این مزدور نفوذی، بیش از هر چیز به بازجویان و شکنجه‌گران شباهت دارد. آنها وقتی زیر شکنجه نمی‌توانستند زندانی را به حرف در بیاورند، با عصبیت تمام، با کثیف‌ترین و رکیک‌ترین کلمات و فحش‌ها تلاش می‌کردند عقده متعفن خود را خالی کنند تا شاید قربانی را درهم بشکنند که البته در این تاکتیک به‌طور مضاعف شکست می‌خوردند. در حقیقت این بازجو و شکنجه‌گر بود که در مقابل زندانی مقاوم درهم می‌شکست و مستأصل می‌شد و به فحاشی رو می‌آورد. مصداقی مزدور هم هر جا تیرش به سنگ می‌خورد و دستش رو می‌شود مثل همان بازجوی درهم شکسته آخرین شانس خودش را امتحان می‌کند و درون فاسد خودش را با فحاشی و لجن‌پراکنی با عصبانیت و دیوانه‌وار بیرون می‌ریزد.



یک نمونه بعد از افشاگری آقای فریدون ژورک است که مزدور مصدافی کنترل خود را از دست داده و چون نمی‌تواند از این فضاخت بزرگ خلاص شود و آنرا تکذیب کند. بنابراین تا جایی که می‌تواند به آقای ژورک فحاشی می‌کند، کما این که بعد از درگذشت زنده‌یاد محمدرضا شجریان و بیان خاطرات استاد محمد شمس و دکتر طاهرزاده، بار دیگر در قالب یک بازجو و شکنجه‌گر با فرهنگ لمپنی و فحاشی انجام وظیفه می‌کند. ملاحظه می‌کنید که خیانت و مزدوری آدمی را تا چه اندازه خوار و خفیف می‌کند که برای این که ارباب استخوانی جلوی بیاندازد پاچه هر رهگذری را می‌گیرد!

بعد از افشاگری آقای ژورک یک تاکتیک دیگر مصدافی اینست که برای سفیدسازی، یک دروغ دیگر را مرتب تکرار می‌کند که بعد از قتل عام ۶۷ نماینده «منتخب» زندانیان بازمانده در اوین بوده است. این حرفش هم دروغ محض و دجالگری است که از اربابانش آموخته است

بعد از قتل عام ۶۷ کل افراد بازمانده از قتل عام از زندان‌های گوهردشت و اوین در یک سالن در اوین اسکان داده شدند که اکنون تعدادی از آنها برادران مجاهد در اشرف ۳ هستند و تعدادی هم در خارج کشور یا در داخل همگی شاهدند که این مزدور مطلقاً و هیچ‌گاه نماینده زندانیان نبوده است بعد از قتل عام مطلقاً انتخاباتی در بند صورت نمی‌گرفت تا نماینده‌ای انتخاب شود، قبل از قتل عام ۶۷ هم تمامی مسئولیت‌ها در بندها توسط هواداران مجاهدین و با هویت سیاسی مجاهدین و در چارچوب روابط تشکیلاتی تعیین می‌شد. اگر این مزدور شارلاتان روابط پنهانی و جاسوسی خودش با شکنجه‌گران و اطلاعاتی‌ها و پاسداران را به حساب نمایندگی افراد بند می‌گذارد موضوع دیگری است. مزدور اسقاطی برای مقابله با این آبروریزی‌ها معمولاً در بحر طویل‌هایش به من و رضا شمیرانی فحاشی می‌کند. این که ما مورد نفرت یک مزدور نفوذی هستیم، نشان می‌دهد که ما چقدر در عصبانی کردن دشمن موفق بودیم و این البته باعث افتخار ماست. بالاترین افتخار همه ما اینست که به‌عنوان هوادار مجاهدین بتوانیم در خط این سازمان و رهبری پاکبازش علیه رژیم ولایت فقیه مبارزه کنیم. فحاشی‌های این مزدور برای ما ادامه برخوردهای پاسداران و شکنجه‌گران در طول ۱۰ سال زندان است که به‌خاطر وفاداری به مجاهدین و مسعود رجوی مورد شدیدترین فحاشی‌ها و هتاک‌ها و



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

ضرب و شتم‌ها قرار می‌گرفتیم.

این مزدور در یک دروغ تکراری دیگر باز هم مدعی شده است که مرا از یونان به اروپا آورده و در خانه‌اش جا داده است. همان‌طور که در ۲۲ دی‌بهشت نوشته بودم زمانی که در سال ۲۰۰۰ به آتن رسیدم کانالی پیدا کردم که مرا از آتن خارج کند، وقتی مصداقی مطلع شد با اصرار نزد ما به آتن آمد. من تمامی هزینهٔ انتقال به سوئد را که مبلغ کمی هم نبود یک جا به مصداقی دادم یعنی همان هزینه‌ای را که باید به قاچاقچی می‌دادم. مصداقی از اولی که من در سوئد مستقر شدم اصرار می‌کرد که چرا می‌خواهی خانه کرایه کنی در خانهٔ ما بمان. در ۵-۶ ماهی که من در خانه او بودم تمامی هزینه‌ها و کرایه خانه را به او می‌پرداختم. او بابت استقرار ما در حال خانه‌اش، ماهی سه هزار کرون از ما می‌گرفت در حالی که اجاره خانهٔ او را دولت می‌داد. من ۶ روز هفته فقط آخر شب به خانه می‌رفتم و صبح اول وقت هم به دفتر انجمن هواداران می‌رفتم. در آن زمان اجارهٔ یک خانه تک اتاقه بیشتر از ۲۵۰۰ کرون نمی‌شد.

در پایان یک نمونه از کارکردهای این مزدور نفوذی را خوبست اشاره کنم. او همیشه در جمع هواداران، به طرق مختلف در صدد مایوس کردن افراد، ایجاد ناامیدی و پاسیو کردن افراد و دو به هم‌زنی و خراب کردن مناسبات هواداران بود، بعد از ۱۷ ژوئن که بسیاری از هواداران به اور آمده و تحصن کرده بودند، این مزدور هم به محل آمده بود و مستمراً به سمپاشی و بدگویی علیه اعضا و مسئولان سازمان به خصوص کسانی که در زندان فرانسه بودند مشغول بود. آن زمان خیلی‌ها این را به حساب خصوصیات فردی او می‌گذاشتند، اما حالا خوب می‌توان فهمید که چگونه انجام مأموریت می‌کرده است. دیر نیست با سقوط خلیفه ارتجاع و آزادی میهن اسیر مزدوران و نفوذی‌های خیانت‌پیشه روسیاه و سرافکننده در برابر عدالت قرار گیرند.

به امید پیروزی مردم ایران

نصرالله مردندی

مهرماه ۱۳۹۹- استکهلم







**مصدقی و ایزود پایانی داستان دائی جان ناپلئون**  
**حسین پویا-تیر ۹۹**







حسین پویا

رمان «دایی جان ناپلئون»؛ نوشته ایرج پزشکزاد، بی‌شک یکی از شاهکارهای ادبیات و طنز معاصر ایران است.

دایی جان ناپلئون مسن‌ترین فرد خانواده و به‌اصطلاح «بزرگ خانواده» ای به‌اصطلاح اشرافی است که طبعاً مورداحترام همه اعضای خانواده است. او نایب (ستوان) سوم بازنشسته یک فوج قزاق است. هرچند رفتارش شبههٔ ژنرال بودنش را به ذهن متبادر می‌کند. او مدعی است که در بسیاری از جنگ‌های بین قوای قزاق و انگلیس در جنوب ایران با انگلیسی‌ها جنگیده است. او دچار نوعی اسکیزوفرنی و مریضی «انگلو فوبیا!» است و شباهت‌های زیادی بین خود و ناپلئون بناپارت می‌بیند. گزاره معروف «کار، کار انگلیسی‌ها است»؛ تکیه‌کلام دایی جان ناپلئون در رمان طنازانهٔ ایرج پزشکزاد است. گزاره‌ای که پس از بازی هنرمندانهٔ غلامحسین نقشینه در این نقش، در سریالی با همین نام؛ ساختهٔ ناصر تقوایی، جای خود را بین مردم کوچه و بازار باز کرد. به شهادت دایی جان، «مش قاسم» نوکر یا مصدر (گماشته) او هم با او در جنگ‌های جنوب و

به‌خصوص جنگ کازرون همراه و شاهد قهرمانی‌های وی بوده است. هر گاه که دایی جان دربارهٔ خاطرات و قهرمانی‌های خود در جنگ با انگلیسی‌ها در جنوب می‌گوید، مش قاسم نیز ضمن تأیید گفته‌های دایی‌جان خود را نیز به‌عنوان یار و یاور دایی‌جان در این جنگ‌ها مطرح کرده و «پیاز داغ داستان را زیاد می‌کند». در ابتدای داستان دایی‌جان خود می‌داند که دروغ‌بافی می‌کند و سعی می‌کند با مطرح کردن مش قاسم، او را نیز به تأیید گفته‌های خود وادار کند. اما به مرور زمان و در پی حوادثی که برای افراد مختلف داستان پیش می‌آید، بیماری توهم دایی‌جان زیاد و زیادتر می‌شود. توهم او در اپیزود پایانی داستان به اوج رسیده و حالا دیگر به دروغ‌ها و داستان‌سرایی‌های دروغ خود کاملاً باور دارد؛ تا جایی که به دنبال اشغال جنوب ایران توسط قوای انگلیس در جنگ دوم جهانی و حرکت آنها به سمت تهران، دایی‌جان به این باور رسیده و مدعی است که اولین و مهم‌ترین مأموریت قوای امپراتوری انگلیس پس از اشغال تهران، دستگیری او به انتقام ضرباتی است که او در دوران جنگ‌های کازرون و ممسنی به قوای انگلیس وارد آورده است. دایی‌جان مدعی است که «بزرگ‌ترین دشمن» انگلیسی‌ها در ایران بوده و بیشترین ضربه را به قوای امپراطوری انگلیس زده است. در این «دیوانه شدن»، اعضای خانواده؛ به‌خصوص اسدالله میرزا و «آقاجان» داماد خانواده، نقش مهمی دارند. در اپیزود پایانی، دایی‌جان که کاملاً دیوانه شده است، درحالی که لباس رسمی افسران قزاق را برتن و کلاهی شبیه کلاه ناپلئون برسر دارد؛ در یک جلسهٔ رسمی، «به‌طور شرافتمندانه» و با حضور افراد مهم خانواده، خود را به نمایندهٔ رسمی امپراطوری انگلیس تسلیم می‌کند.

داستان مصداقی نیز که چند سالی در زندان بوده و به گفتهٔ خودش در کنار مأمورین دادستانی برای شناسایی و دستگیری هواداران مجاهدین به گشت خیابانی می‌رفته و در سال ۶۷ برای دررفتن از اعدام، انزجارنامه نوشته و کارهای دیگری نیز کرده است (مصاحبه با مهدی فلاحی صدای آمریکا)، حالا کاملاً شبیه داستان دایی‌جان ناپلئون شده است. اوائل، داستان‌سرایی می‌کرد و برای مهم جلوه دادن خودش خاطره می‌ساخت و دروغ سرهم می‌کرد. خاطراتش را هم از «مبارزاتش»! با لاجوردی و جلادان و شکنجه‌گران اوین و قزلحصار (قوای انگلیس و جنگ‌های کازرون و ممسنی)





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

در چند جلد نوشته است. هرچند برخی از زندانیان مجاهد هم‌دوره با او معتقدند این خاطرات را از دیگران «دزدیده» و به نام خود جا زده است. اوائل خود را محور بسیاری از تحولات سپهر سیاسی ایران می‌دانست. حالا اما مرض توهمش شدید شده و در واقع از بیخ روانی شده است. او حالا مدعی است که مهم‌ترین و «بزرگ‌ترین دشمن!» اصلی رژیم و مجاهدین به‌طور هم‌زمان است. علت این ادعای بزرگ و عجیب هم ظاهراً به داستان یک دستیار قاضی دوران قتل‌عام سال ۶۷ که به ادعای او طی «یک عملیات چندوجهی پیچیده!» در خارج به دام او افتاده است مربوط می‌شود. او مدعی است که «دشمن اصلی!» رژیم (امپراتوری انگلیس!) و درعین‌حال دشمن شماره یک مجاهدین است و این هردو برای از میان برداشتن او دست یکی کرده‌اند و نقشه کشیده‌اند که آن دستیار قاضی را از چنگال عدالت در سوئد فراری بدهند. برای او مهم نیست که مجاهدین و رژیم چهل سال است چنگ‌درچنگ می‌جنگند و یک دریا خون بین آنهاست. وقتی این دو دشمنی به «اهمیت!» مصداقی دارند دست از جنگ برداشته و برای از میدان به درکردن او متحد می‌شوند. در این میان مأموران وزارت اطلاعات و «هوادارانش!» از داخل ایران از یکسو و امثال «مش اسمال» (مش قاسم!) و آن وکیل متوهم (دکتر ناصرالحکماء!) از سوی دیگر به این توهم و مریضی دامن می‌زنند. در همهٔ مصاحبه‌هایش در «کیچن تی‌وی»، از جایگاه یک قهرمان مبارزه با آخوندها (انگلیسی‌ها) به پای مجاهدین می‌پیچد. اغلب و به‌مناسبت، داستان‌های دروغ از دوران زندانش نیز می‌گوید (جنگ‌های ممسنی و کازرون با انگلیسیا). به رهبران مجاهدین توهین می‌کند و تهمت‌ها و اتهامات بی‌شمارانه و بی‌اساس وزارت اطلاعات ساخته می‌زند. مجری «کیچن تی‌وی!» هم (تقریباً شبیه آقاجان؛ داماد خانواده دایی‌جان ناپلئون) گویی وظیفهٔ با‌دکردن به پاچه او را بر عهده دارد. مجری به او می‌گوید که ویدئوهای او را بیش از سی هزار نفر می‌بینند. از شنیدن این‌گونه تعریف‌های مجری نامبرده، گل از گل مصداقی می‌شکفت. البته هرکس با کمی سابقهٔ مبارزه با رژیم آخوندی می‌تواند بفهمد که دیدن و «لایک‌زدن» و «کامنت» گذاشتن این‌گونه ویدئوها یکی از وظایف اصلی ارتش سایبری بیش از ده‌هزارنفرهٔ خامنه‌ای است. به نظر می‌رسد که حالا دیگر مریضی توهم مصداقی به دیوانگی کامل تبدیل شده است. درست مانند اپیزود



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

پایانی داستان دایی جان ناپلئون. این را از ادعاها و نحوهٔ حرف زدن و پرخاش کردن و مزخرف گفتن و فحش دادن‌های لمپنی‌اش در کیچن تی‌وی به خوبی می‌توان فهمید. همین‌طور از تهدیدهای توخالی و بی‌معنی‌اش نسبت به سازمان مجاهدین و اعضای شورای ملی مقاومت. گاهی چنان با هیجان فحش می‌دهد و توهین می‌کند که آدم نگران می‌شود که طرف تا پایان برنامه حتماً سکتته خواهد کرد. مجری کیچن تی‌وی خوبست کمی آرامش کند و برایش یک لیوان آب خنک بفرستد.



# فراخوان به دادخواهی یا جبهه‌گیری سیاسی

زینت میرهاشمی

سردبیر نبرد خلق و عضو کمیته مرکزی

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - تیر ۱۳۹۹







زینت میرهاشمی

مصدافی که خود را هم‌زمان ولی فقیه و شورای نگهبان همهٔ زندانیان سیاسی می‌داند از موضع برتر این بیانیه را امضا نکرده تا در آن با اسم از او حمایت شود و بدین وسیله در مأموریت خود که بیش از ۷۰۰ زندانی دربارهٔ آن گواهی داده‌اند «سفید» شود

بعد از ردیف کردن جمله‌های زیبا در مورد حقوق بشر، دم خروس و شگرد مصدافی پیدا شد. ضدیت با سازمان مجاهدین خلق ایران.

این فراخوان، زیرکانه و ماهرانه، برای خاموش کردن «چراغ حقیقت» و «پنهان کردن حقیقت» و علیه هدف فراخوان است

در روز دوشنبه ۹ تیر ۱۳۹۹ بیانیه‌ای با امضای ۱۰۴ تن از «روشنفکران، هنرمندان و فعالان مدنی به همدلی وجدان‌های بیدار، دادخواهی کشتار زندانیان سیاسی در تابستان شصت‌وهفت» منتشر شد. وقتی به تیتیر نامه و تعداد امضاکنندگان آن نگاه کردم ابتدا به نظرم مثبت آمد و راستش خوشحال هم شدم. چه خوب که این تعداد در خارج از کشور، با نحل‌های فکری و گذشتهٔ متفاوت یک حرکت مثبت انجام دهند. تجربه نشان

داده که در بین امضاکنندگان این بیانیه، امکان توافق و دورهم جمع شدن بر سر یک عمل مشترک، مثلاً تظاهرات در دفاع از زندانیان سیاسی، وجود نداشته است. از این تعجب کردم که واقعاً چه چیزی می‌تواند فصل مشترک امضاکنندگان این بیانیه باشد. اما بعد از ردیف کردن جمله‌های زیبا در مورد حقوق بشر، دم خروس و شگرد مصداقی پیدا شد. ضدیت با سازمان مجاهدین خلق ایران. من حدس می‌زنم که برطبق سنت رایج در این گونه امضاگیری‌ها، برخی به قسمت پایانی بیانیه توجه نکرده و بر اساس اعتماد و طرح «دادخواهی» امضا کرده‌اند. به خاطر آشنایی، دوستی و احترام متقابلی که با تعدادی از امضاکنندگان دارم، تصمیم گرفتم پس از خواندن دقیق بیانیه که به نظرم مصداقی در پایان نقش اصلی دارد، آن را با صراحت چنین تعریف کنم: بیانیهٔ «حمایت از مصداقی و ستیز با مجاهدین خلق در پوشش دادخواهی». اما چرا؟

در بیانیه آمده است:

«پیشبرد امر دادخواهی نیاز به تقابل جدی و همه‌جانبه‌تر با دروغ‌پراکنی و افزونی تلاش‌ها برای روشن ماندن چراغ حقیقت دارد.»

چراغ حقیقت در پایان بیانیه به شکلی بسیار ظریف این‌گونه روشن می‌شود؛ «مخالفت‌های ایدئولوژیک و سیاسی» که با کوشندگان (منظور مصداقی به روایت این فراخوان) اختلاف دارند، «حاصلی جز خدمت به اهداف جمهوری اسلامی در پنهان کردن حقیقت و انکار جنایت ندارد و نخواهد داشت.»

این‌که فعالیت مستمر و پیگیر مجاهدین خلق برای دادخواهی نادیده گرفته می‌شود و برای مثال توجه نمی‌شود که حجم اصلی شهادت‌ها و گزارش‌ها در پروندهٔ مأمور اطلاعات رژیم در زندان سوئد، توسط فعالان سازمان مجاهدین که زندانی بوده‌اند ثبت‌شده، جای ابهام بسیار دارد و به نظر می‌رسد اطلاعات مغرضانه و البته باهدف مصداقی در این بی‌اطلاعی مؤثر بوده است.

مصداقی که خود را هم‌زمان ولی‌فقیه و شورای نگهبان همهٔ زندانیان سیاسی می‌داند از موضع برتر این بیانیه را امضا نکرده تا در آن با اسم از او حمایت شود و بدین‌وسیله در مأموریت خود که بیش از ۷۰۰ زندانی دربارهٔ آن گواهی داده‌اند «سفید» شود. از آنجایی که جنبش دادخواهی و دفاع از قربانیان رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی،



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

رنگ، نژاد، مذهب، سیاست، دین نمی‌شناسد و واقعاً کسی که در این امر بسیار انساندوستانه فعالیت می‌کند، باید توانایی گام برداشتن فراتر از این مرزها داشته باشد، می‌توانم نتیجه بگیرم. این فراخوان، زیرکانه و ماهرانه، برای خاموش کردن «چراغ حقیقت» و «پنهان کردن حقیقت» و علیه هدف فراخوان است.

دور زدن مجاهدین خلق در جنبش دادخواهی که هدف مصداقی است، اخلاقی و انسانی نیست و غیرممکن است. این اقدام نه‌تنها هیچ کمکی به «همدلی و همیاری» «وجدان‌های بیدار» نخواهد کرد، بلکه انحراف و دامی است که نباید در آن افتاد.

تیر ۱۳۹۹









# کلوخ انداز را، پاداش، سنگ است

عبدالعلی معصومی - تیر ۱۳۹۹







عبدالعلی معصومی

### نگاهی به گذشته

در بمبارانهای نیروهای آمریکایی و همدستانشان در عراق در فروردین ۱۳۸۲، که تقریباً تمامی پایگاههای سازمان مجاهدین را به ویرانه‌یی تبدیل کرد، «وزارت اطلاعات» رژیم آخوندی به فکر نابودکردن کامل سازمان مجاهدین افتاد و آخوند یونسی، در روز ۲۵ اسفند ۱۳۸۳ در تلویزیون رژیم گفت:

«چند روز پیش بیش از صد تن از آنها به ما پناهنده شدند. تعداد خیلی زیادی هم به نوبه هستند... عناصری که گول خوردند، رفتند گرفتار اینها شدند، به شدت اینها مورد شکنجه واقع شدند. من امروز به معاونم دستور دادم که این جنایتها را، سریع، به عرض مجامع بین‌المللی برساند و ثبت شود که معلوم بشود که چه جنایتهایی در عراق اینها مرتکب شدند... هزاران صفحه اسناد مستند، از فیلم و... این اسناد را به موقع در اختیار محاکم ذیصلاح قرار خواهیم داد.»

در گام اول، برای اجرای اوامر آخوند یونسی، روز ۱۲ فروردین ۸۴، ۲۴ تن از ایادی مافیای آخوندی، به شهر اُرسوراوآز (مقر شورای ملی مقاومت) در حومهٔ شمالی پاریس رفتند

تا به لجن‌پراکنی علیه مقاومت ایران و رئیس‌جمهور برگزیده آن، خانم مریم رجوی، بپردازند («مجاهد»، شماره ۷۳۱، ۲۲ فروردین ۱۳۸۴).

از آن پس نیز، کارزار افشاگری مزدوران وزارت اطلاعات آخوندی علیه مجاهدین ادامه یافت تا در ۵ آبان ۸۶ با برگزاری یک «میتینگ بزرگ»! به نقطه اوج خود رسید! در این روز مزدوران شناخته‌شده همیشگی وزارت اطلاعات رژیم سفاک آخوندی، در گوشه‌یی از میدان «تروکادرو» (میدان حقوق‌بشر)، در نزدیکی سفارت رژیم در پاریس گردآمدند. اما این بار برای رد گم کردن با پرچم خورشیدنشان.

در ابتدای «میتینگ» قطعه موزیکی از یک دستگاه ضبط‌صوت کوچک پخش شد. سپس فیروزمند، از «مزدوران» حاضر در صحنه، در سخنانی کوتاه و چند دقیقه‌یی از این که هنرمندان و سخنرانانی که قرار بود در این مراسم، سخنرانی و هنرنمایی کنند، نتوانستند حضور پیداکنند، عذرخواست و پایان مراسم را اعلام کرد. بدین ترتیب، تظاهرات، شروع نشده، پایان یافت.

«صدای آمریکا» - گزارش محمدرضا شاهی از پاریس:

«... در همین ساعات میتینگی در میدان "تروکادرو" برقرار است که عنوان آن "میتینگ ضدجنگ" [جنگ آمریکا علیه ایران!] است. تعداد بسیار کمی، ظاهراً ۱۱ نفر، تا این لحظه، که در نیمه این تظاهرات است، فقط جمع شدند. قرار بود کنسرتی هم برگزار بشه که نشده و بیانیه و قطعنامه‌یی را این گردهمایی برای ما ایمیل کردند...».

انجمن حمایت از مهاجرین و ایرانیان مقیم فرانسه (آریا)، که به نام شادانلو، مزدور شناخته‌شده وزارت اطلاعات رژیم است، حدود دو ماه پس از این تظاهرات ۱۱ نفره، در تاریخ ۱۰ آذر ۸۶، در اطلاعیه‌یی تحت‌عنوان «شکست یا پیروزی» (دروغ پردازیهای مجاهدین و افشای پشت پرده تجمع ضدجنگ پاریس)، اعلام کرد:

«عصر روز شنبه ۵ آبان ۱۳۸۶ برابر با ۲۷ اکتبر ۲۰۰۷ میلادی به دعوت انجمن حمایت از مهاجرین و ایرانیان مقیم فرانسه "تجمعی در میدان تروکادروی پاریس برگزار شد ... از یک ماه قبل در تدارک یک کنسرت هنری با شرکت هنرمندان ایرانی و فرانسوی بودیم که آغازگر این برنامه باشد. فعالیتهای گسترده‌یی را در جهت تبلیغات و هماهنگی با گروههای صلح طلب ایرانی و فرانسوی در پاریس انجام داده بودیم و با برخی از احزاب



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

و گروه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی فرانسوی و ایرانی هماهنگی‌های لازم را انجام داده بودیم. در کمتر از ۱۰ روز بیش از ۱۲۰ هزار اطلاعیه و تراکت ضدجنگ در مهمترین مناطق و مراکز اجتماعی و فرهنگی پاریس پخش شده بود. بیش از ۱۵ سایت اینترنتی این حرکت ضدجنگ را تبلیغ کرده و ۴ گروه ضدجنگ از فرانسه و انگلستان و آمریکا در حمایت از این حرکت به ما پیوسته بودند. رادیو فرانسه نیز در ۲ نوبت اطلاعیهٔ «انجمن» را پخش کرده بود. اما به دلیل مشکلات و سنگ‌اندازی‌هایی که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از ابتدای اعلام این برنامه بر سر راهمان قرار دادند، این برنامه به دلخواه ما برگزار نشد. «... درست رأس ساعت ۱۵، "اس.ام.اس"‌هایی از طرف هنرمندان به موبایل ما ارسال می‌شود که... "متأسفانه به دلیل مشکلاتی که به وجود آمد، نمی‌رسیم در کنسرت و میتینگ شرکت کنیم... برنامه در زمانبندی تعیین‌شده برگزار نشد و با یک ساعت تأخیر برگزار شد...»

بعد از تجمع ۳۵ نفره‌مان در میدان تروکادرو ... گزارشی از طرف آقای شاهد، خبرنگار رادیو آمریکا در پاریس، از رادیو آمریکا پخش شد که تعداد شرکت‌کنندگان این برنامه را در بخش اول ۱۱ نفر! ذکر کرده بودند.

این «میتینگ بزرگ!» با آن همه دوندگی و هزینهٔ گزاف، به روشنی رسوایی و آبروباختگی مزدوران رژیم پایه‌گور ولایت رجالگان را در اوج رونق سیاست مداخلات جویانهٔ غرب و شرق، در میان ایرانیان خارج کشور نشان داد. این رسوایی و آبروباختگی مزدوران ولایت پا به گور، شتابان‌تر از همیشه، همچنان ادامه دارد.

وب سایت «رهیافته»، «پایگاه جامع مبلغین و تازه‌مسلمانان»، از مجریان سیاست «سازمان اطلاعات سپاه» (ساس)، وابسته به دربار خلیفه ارتجاع، خامنه‌ای، در روز ۹ خرداد ۱۳۹۹، می‌گوید:

مزدورپروری «وزارت اطلاعات» دولت روحانی، که «با کارهای شبانه‌روزی خود برخی توابع منافقین، مانند سلطانی، خدابنده، عزتی، حسینی، یغمایی، کریمدادی، مصدقی، پورحسین و... [را] استخدام کرده» و «با انرژی‌گذاری کلان و البته تأمین مالی، توابع را به رویارویی روانی با خود منافقین می‌کشاند، بسیار عالیست»، اما، کافی نیست و برای حفظ نظام لرزان، باید کاری بسیار فراتر از آن انجام داد.



دلسوزان «حفظ نظام» پا به گور «ولایت»، پیش از این نیز، دربارهٔ این «دشمن اصلی نظام»، بسیار، سخن گفته‌اند، از جمله، دو نمونه زیر:  
- سایت حکومتی «بهارستانه»، ۲۵ شهریور ۹۷:

«دشمن اصلی انقلاب و نظام باید به مردم شناسانده شود و آمادگی لازم جهت برخورد با "منافقان" ایجاد شود... اسرائیل و آمریکا و ... دشمن هستند ولی آیا آمریکا می‌تواند جمهوری اسلامی را براندازد؟ اسرائیل چطور؟ قطعاً این‌طور نمی‌باشد، پس واقع‌گرایی حکم می‌کند که در گام اول معین کنیم دشمن اصلی، نیروی خارجی نیست بلکه دشمن اصلی، داخلی است... "منافقین" هم آرزوی براندازی و هم توانایی بالفعل برای تحقق این آرزو را دارا هستند... در اینجاست که انگشت نشانه، همه، متفقاً به سوی "سازمان منافقین" خواهد رفت. لذا، ضروری است که بی‌هیچ ملاحظه‌یی آنها را به مردم معرفی کنیم و تمام افراد خودی را نسبت به این حریف واقعی و جدی، هوشیار و مهیا سازیم».

- شبکهٔ اطلاع‌رسانی «قابوسنامه» (استان گلستان)، ۲۹ شهریور ۹۷، «پندی برای خواص و عوام: مواظب باشید "منافقین" سفرهٔ انقلاب را پاره نکنند»!  
آخوند علیزاده، مسئول نمایندگی خامنه‌ای در «فرماندهی حفاظت سپاه» در سخنانی در شیراز گفت:

«در دههٔ چهارم انقلاب دچار غفلت شده‌ایم، خواب، به ویژه، خواص را فراگرفته است... بعد از سالیان، امروز شرایطی به وجود آمده که "منافقین" احیا شده‌اند و به صحنه آمده‌اند و نبض بسیاری از ناآرامیهای کشور در دست همین افراد است... دشمن از غفلت ما سوءاستفاده کرده و به سازماندهی جوانان می‌پردازد و به قول خودشان از آنان "کانون شورشی" درست می‌کنند. به گفتهٔ سران "منافقین"، این "کانونهای شورشی" در به‌وجودآوردن اغتشاشات و ناآرامیها هم نقش هدایت دارند و هم نقش سازماندهی و هم نقش جرقه و هم نقش موتور متحرک».

ایرج مصداقی در مصاحبهٔ چهار و نیم ساعته‌اش با تلویزیون «مزدورنشان» «میهن. تی. وی» در روز ۱۰ ژوئن ۲۰۲۰، با لحنی پرخاش‌جویانه به شماری از اعضای «شورای ملی مقاومت ایران» یورش می‌برد و همراه با «در» افشانیها و دهن‌دریدگی‌هایی که درخور او



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

و همزادان اوست، می‌گوید:

«اگر جرأت دارید بیایید و دربارهٔ نوشتهٔ ”رہیافته“ بنویسید تا ببینید چه برسر تان می‌آورم!»

یکی از نامبردگان مربوطه من بودم با این خطاب:

«آن میرزا بنویسش، علی معصومی، آن بی‌شرم تاریخ‌نگارش، جرأت نمی‌کند. من آرزومه بیاد [جرأت] بکنم، رو سنگ قبرش می‌زنم.»

تهدید و ارباب این «دن کیشوت» شمشیر چوبی به دست، آن‌چنان «هراس افکن»! بود که من باریک گردن، پس از دو سه هفته، توانستم اندکی «جرأت» پیدا کنم و با صدای رسا بگویم که «نوشته رهیافته» را تأیید می‌کنم و از پیامدهای سنگ قبری آن هم، ذره‌یی، بیم و باک ندارم!

مصدیقی در همین مصاحبهٔ طولانی از شنوندگانش می‌پرسد:

«فکر می‌کنید یک سیستم امنیتی، درست زمانی که فرقه رجوی مثل نون شب نیاز دارد به همچو افشاگری، مزدور خودش، یکی اسماعیل یغمایی و یکی مصدقی را افشا می‌کند؟ کدام سیستم امنیتی در دنیا چنین کاری می‌کند؟»

جواب روشن است: کشوری که دارای سیستم امنیتی و اطلاعاتی واحد است، نیازی به چنین افشاگری ندارد. اما خلیفه ارتجاع وقتی پای حفظ نظامش به میان می‌آید، ناچار است بین دو سیستم امنیتی موازی ظاهر و پنهانش: («وزارت اطلاعات» دولت روحانی و «سازمان اطلاعات سپاه»)، آن سیستم کارآتر را، که همان «سایس» دربار ولایت است، مقدم قرار دهد و «نقشه مسیر» آیندهٔ نظام را، روشن و قاطع، مشخص کند تا به‌طور منسجم‌تر و بی‌شکاف‌تر، بر دشمن اصلی نظامش، مجاهدین خلق، یورش ببرد و آن را قاطعانه‌تر سرکوب کند، در غیر این صورت، پل نظامش آن‌ور سیلاب خواهد ماند و جز فرورفتن در غرقاب سرنگونی راه‌گیزی نخواهد داشت.

«آن چه ”خوبان“، همه، دارند، تو، تنها، داری!»

ایرج مصدقی در «گزارش ۹۲ - نامه سرگشاده به مسعود رجوی» در اردیبهشت ۱۳۹۲، سعی دارد در چهرهٔ یک «منتقد» مسعود رجوی و مجاهدین ظاهرشود. با نگاهی به چند عنوان نامهٔ سرگشاده به این موضوع پی می‌توان برد:



«آقای رجوی به کجا می‌روید؟»، «تکذیب طلاق اجباری در مجاهدین»، «آزادی بیان و استقبال از انتقاد در مورد مجاهدین»، «من و مجاهدین و تبلیغات دشمنان مجاهدین»، «انقلاب مریم» و «بند»‌های رهایی‌بخش»، «تأثیرات شگرف انقلاب ایدئولوژیک در مجاهدین»، «اشرف کانون استراتژیک نبرد و پابرجایی آن»، «تشکیل یکانهای ارتش در داخل کشور»، «انتخابات در مجاهدین و ملاکهای دموکراتیک» و...

در سرتاسر ۲۳۰ صفحهٔ این «نامهٔ سرگشاده» حتی یکبار کلمه «فرقه» یا «فرقهٔ رجوی» در مورد سازمان مجاهدین، که ورد زبان و قلم مزدوران شناخته‌شده و پیشانی سیاه وزارت اطلاعات آخوندی است، به کار نمی‌رود و مسعود رجوی نیز به شکل «آقای مسعود رجوی» یا «آقای رجوی» مورد خطاب قرار می‌گیرد. آن زمان، رژیم آخوندی تا این اندازه مفلوک و درمانده و مزدوران این چنین تمام‌سوخته و جنگ‌گرگهای اطلاعاتی این چنین شدید نبوده که «رهیافتگان» ولایت را کاملاً با «جنس» و «رنگ» خودش به بازار عرضه کند.

اما در این مصاحبهٔ طولانی با تلویزیون «مزدورنشان» «میهن‌تی‌وی»، این دگردیسی «خامنه‌ای» پسند، در گفته‌های ایرج مصداقی، نقش غالب را به خود می‌گیرد و به رنگ و جنس «شهید قاسم سلیمانی» درمی‌آید.

این همرنگی و هم‌جنسی با خونخوارترین «مزدوران تشنه‌به‌خون» مجاهدین (از «سر» تا «بدنه»؛ از صدر تا ذیلشان) را در «فرافکنی»‌ها و هرزه‌دراییهای او در همین مصاحبه به روشنی می‌توان دید، آن هم بسا فراتر از سایر «مزدوران»؛ مصداق کامل «تواب تشنه به خون».

\*\*\*

#### نمونه‌ها:

- «من مجاهدین را دشمن خلق می‌بینم»  
- «... من امروز فرقه رجوی را در میان جبههٔ خلق نمی‌بینم و آن را دشمن می‌بینم؛ فرقهٔ رجوی را یک نیروی اهریمنی می‌دانم؛ شخص رجوی را یک نیروی اهریمنی می‌دانم که بهترین نسل ایران را به تقاله تبدیل کرد... آن چه از مجاهدین باقی مانده، چه در





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

آلبانی و چه در جای دیگر تفاله‌یی بیش نیستند؛ عناصری هستند که ذره‌یی شرافت در وجودشان نیست؛ انسانیت از اینها روی برتابیده، اینها هم جنس رجوی شده‌اند، به اندازهٔ نزدیکی که به رجوی دارند، دارای وقاحت و شرارت و بی‌غیرتی و بی‌حیثیتی هستند؛ این را به صدای بلند می‌گوییم...»

- «ذره‌یی شرف در همهٔ آت و آشغالهایی که در ”شورا“ هستند، نیست؛ یک سر سوزن شرافت، برای این که اینا نونشان را توی خون می‌زنند می‌خورن؛ توی رنج می‌زنند، می‌خورن».

- «رژیم و فرقهٔ رجوی از یک جنس‌اند، به هم پاس می‌دهند و اصلاً کارشان جعل و حقه‌بازیه، مریم رجوی هم همینه، مسعود رجوی هم همینه»؛

- «یک شیاد حقه‌بازی نشسته تو اشرف این مزخرفات را میگه، جعل، خاطره جعل، تمام فرهنگ فرقهٔ رجویه، فرقهٔ کثیف رجوی؛ این فرقهٔ پلید؛ تبلیغات ابلهانه و وقیحانه».

- «من دکان شیادی و کلاهبرداری رجوی را گل گرفتم برای این با من دشمن‌اند»؛

- «اینها، همه، رذل‌اند؛ کثیف‌اند؛ دست هر شیطونی را از پشت بسته‌اند، من آنها را افشا می‌کنم از این جهت با من دشمن‌اند»؛

- «توی قضیه اخیر [نوشته رهیافته]: پاسکاری فرقه و دستگاه امنیتی رژیم»؛ «دشمن اصلی هر دو من و اسماعیل وفا یغمایی هستیم».

- «کانون شورشی در ایران دروغه، فتوشاپه، حقه‌بازیه»؛

- «همهٔ مردم ایران از ”فرقه رجوی“ نفرت دارند - ”فرقهٔ کثیف رجوی“؛ ”فرقهٔ رجوی، شیاد و کلاهبردارند“... ”این فرقه رجوی“؛

- «مجاهدین در ایران طرفداری ندارند، شما خوبه توی فکو و فامیلتون برید یک آمار بگیرید و ببینید وقتی نام مریم رجوی را می‌آورید با چه نفرتی مواجه می‌شوید».

\*\*\*

در پایان کلام، به این «اندیشهٔ قرن» بیست و یکم باید گفت:

اگر «همهٔ مردم ایران از ”فرقهٔ رجوی“ نفرت دارند و مجاهدین در ایران طرفداری ندارند»، پس این جامه و عبا دریدنهای امثال تو و رجاله‌زادگان خامنه‌ای، خلیفه سفاک



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

و پا به‌گور نظام ورشکسته، و این همه گلوپاره کردنها و هرزه دراییها و مشت به سندان کوفتنهای صدر تا ذیل شمایان برای چیست؟ اگر مسعود رجوی و مریم رجوی و مجاهدین و کانونهای شورشی، هیچ در هیچ اند، چرا شما «بادکنکهای پر از همه چیز»، این چنین از هیچ می‌ترسید و شب و روزتان رعشه‌دار و وحشت‌آلود شده است؟ مصداقی به مصداق ضرب‌المثل «دست پیش را می‌گیرد که پس نیفتد» در همین مصاحبه‌اش می‌گوید:

«من وقتی می‌خواهم با خیال راحت می‌خواهم. به قولی، مثل ”دیو“ می‌خواهم!»  
اما، خواب «دیو» اصلی نظام را از زبان یکی از ولایت معاشان خلیفهٔ ارتجاع، «محمد خواجه‌جوی، استاد حوزه و دانشگاه»: (۲۹ آذر ۱۳۹۸) بشنویم:  
«آقا (=خامنه‌ای) توی جلسه خبرگان فرمودند: ”آقایون من در این سن ۸۰سالگی، پنج صبح تا ده شب در دفترم هستم. ده شب دلم می‌خواهد بخوابم در این سن، اما، از شدت گزارشاتی که از ”تمهید دشمن برای نابودی انقلاب می‌رسد“، بسیاری از شبها تا صبح قدم می‌زنم و نمی‌توانم بخوابم.»

\*\*\*

- «باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد،  
که سیاه پوش؛  
- داغداران زیباترین فرزندان آفتاب و باد -  
هنوز از سجاده‌ها،  
سر برنگرفته‌اند!» (احمد شاملو)



**وقتی که وجدان مرده، زنده می شود**  
رحمان کریمی - مرداد ۱۳۹۹







رحمان کریمی

وقتی می‌خواستم از آن حصار لعنتی ابلیسان خونخوار بیرون بیایم، دو دلخوشی بیشتر نداشتم. یکی دور ماندن از نگاه‌های شماتت‌بار و پر از نفرت زندانیان سر موضع و دیگر این‌که برادر و خواهرم با بچه‌های‌شان بی‌تابانه منتظرند تا غرق بوسه‌ها در آغوشم بگیرند و بگویند: دایی جان را، عمو جان را ببوسید. هیچ کس نبود. دو ریالی‌ام افتاد که می‌دانند چه آشغالی می‌خواهد بیرون بیاید که نه به دایی و عمو که به هیچ آدمیزاد با شرفی نمی‌برد. مرده‌شوی این آزادی و زندگی که من دارم. به خاطر آزادی رفتم در آن نفرین‌شده، ضد همان آزادی آدمم بیرون. هرچه در من می‌ارزید دادم تا این خلاصی با ننگ و عذاب برای خود بخرم. هیچ عاقلی به چنین معامله‌گران و پرضرر نمی‌رود که من رفتم. ای لعنت بر این ملایان، پاسداران و بازجویان و تواب‌های کاسهٔ داغتر از آش که به چه روزگرم انداختند که نه شب دارم و نه روز. یک لحظه از سایه‌ها و ارواح کبود و خونین تن با چوبه‌های بر پشت خود خلاص نمی‌شوم. تا می‌آیم نگاهی به التماس و شرمندگی کنم از فراز دارها با لبخندی تلخ و پر سرزنش تمام جوارحم را به لرزه درمی‌آورند. آنها همه جا با من هستند. الان چند نفری به صف نشسته‌اند روبه‌رویم و قاه قاه می‌خندند. یک لیوان آب راحت نمی‌توانم بخورم. پیکر عزیزانی که به مرگ

دادم‌شان روی آب شناور می‌شوند. مادر و پدر و کس و کارشان از لیوان می‌پرند و تا حد خفگی گلویم را می‌فشارند. فریاد ضجه‌آورشان که ای قاتل نامرد دیوانه‌ام می‌کند. نمی‌دانستم چون از آن حصار بیرون آیم در چنگ کابوس‌ها گرفتار می‌شوم. حق است که این جسد گندیده که بوی آخوند و پاسدار و بازجوی و تواب‌های بدتر از بازجو را گرفته جلو سگ‌های هار بیاندازند. من دیگر بیشتر از این ارزشی ندارم. من با خیانت و آدم‌فروشی آزادی خود را از گرگ‌ها و گرازها خریدم. الان همه باید بدانند من ضعیفی بودم و خود نمی‌دانستم. نه موقعیت را می‌شناختم و نه دشمن را. فکر می‌کردم چون با نام مستعار در فضای مجازی دلیری می‌کنم یاران گمان می‌برند که ما هم بله. جلو بازجوی ریشو که نشستم خود را باختم. اما او هنوز نمی‌فهمید که من چه در سر دارم. شروع کردم به ناز و ادا و فلسفه‌بافی و گران‌فروشی. ضعیف و ترسو بودم اما پدر سوخته و قالتاق هم بودم. زبانباز و خر رنگ کن هم بودم. یک خائن بازیگر تمام عیار بودم. امتیاز بازجو این بود که قدرت داشت، تازیانه داشت و آنچه نداشت حس و قلب بود. فکر می‌کردم که به چند تن لودادن راضی می‌شود ولی او بیشتر و بیشتر می‌خواست. زانو زده بودم و تسلیم شده بودم. زندانیانی بودند بنا به ایمانی که داشتند تا حد خائن‌نشدن نقش تواب را انتخاب می‌کردند تا بیرون بیایند و به جنبش بپیوندند تا مبارزه را ادامه دهند. اما من شخصیتی پست و متقلبی داشتم. بدین حيله که سر موضعم هستم از یارانم حرف‌ها کشیدم.

قهوه‌چی آمد بالای سرش که آقا حالتان خوش نیست؟ می‌خواهید یک لیوان آب بیاورم؟ از شنیدن لیوان آب چه فریادی کشیده بودم که بیروم کرد. سرگردان بودم. بوی متعفن خودم عذابم می‌داد. بوی مرده‌شوی و گورکن را گرفته بودم. دلم می‌خواست به جایی بروم که جز مرگ، کسی بدان دسترسی نداشته باشد. در حیرتم از بی‌رگ‌ها و بی‌غیرتها که از بازجو بدتر شده‌اند. در آزادی هم به مزدوری خود ادامه می‌دهند. دیدنی‌ست آن بدبخت و پستی که در خارج کشور هم نان خیانت می‌خورد و خم به ابرو نمی‌آورد. مصداق یک خودفروش تمام عیار می‌شود و دلخوش که در خارج کشور محبوب مشکوکان است. دو هفته است که اطلاعات سپاه را به لطایف‌الحیل دست‌به‌سر کرده‌ام. بی‌شرف‌ها بیرون از زندان هم ولم نمی‌کنند که باید برایشان جاسوسی کنم. در



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

برنامه‌های دروغ تلویزیونی آنها شرکت کنم. دیگر از من برخاسته نیست. هوای درد و رنج و شکنج این مردم نه تنها نمی‌گذارد بلکه کارنامهٔ خیانتم را هم به دستم داده است. متأسفانه راه فرار ندارم و نمی‌توانم به خیانت هم ادامه دهم. من یک خائن سرافکنده و پشیمانم که فقط در پی راه جبرانم. چه بی‌همه چیز هستند آنان که به خیانت خود ادامه می‌دهند. به اتاقش برگشت. طناب را از پیش آماده کرده بود. صندلی گذاشت و طناب را انداخت به قلابی که در سقف بود. سر دیگر طناب را به گردن خود حلقه کرد. آمد که با لگد صندلی را به سویی پرتاب کند که ناگهان جیغ و فریاد زنی را از خیابان شنید. درچه مشرف به خیابان را باز کرد. چند تا پاسدار و لباس شخصی جوانی را هل می‌دادند در یک مینی‌بوس. زنی فریاد می‌زد که پسرم کاری نکرده. کتاب خواندن هم جرم است؟ سر بیرون کرد و با تمام وجود نعره زد: «جلادها ولش کنید. مملکت را که زندان کرده‌اید. مرگ بر آدمکشان دزد فاسد. مرگ بر اصل ولایت فقیه» دوتا از پاسدارها و یک لباس شخصی بدو آمدند طرف در ورودی خانه‌اش. با فریاد گفت: «بیاید که دیگر خوشنمایی و نجات من در زندان شما و زیر چوبه دار شماست». صدای کف‌زدن مردم را شنید.









**خشم و کین یک مزدور دهن دریده  
علیه دکتر هزارخانی  
پرویز خزایی - آبان ۱۳۹۹**







پرویز خزایی

دکتر هزارخانی نویسنده و روشنفکر و مترجم ارزندهٔ تاریخ ادب ایران، کسی نیست که ایران‌زمین به‌راحتی او را فراموش کند، این مبارز قدیمی و فرهیخته ایران ده‌ها سال است نه‌تنها یک الگو برای روشنفکران بلکه نمونهٔ پایدار و استوار یک مبارز راه آزادی و دموکراسی و پولولاریسم بوده و خواهد بود.

خشم و کین یک مزدور دهن‌دریده علیه دکتر هزارخانی - همان‌طور که قبلاً نوشته‌ام نگارنده به‌صورت دست‌چین صحبت‌های شارلاتان شماره دو و توابع در مانده و حراف مقیم سوئد که حالا بعد از افشاگری ارزشمند آقای فریدون ژورک و بسیاری شواهد دیگر باید او را شارلاتان مزدور و نفوذی نامید، را دنبال می‌کنم.

در یکی از آخرین صحبت‌های این نفوذی شارلاتان عصبی و متشنج و نارسیسیست وووو که تصادفی گوش می‌دادم دیدم با لحنی لاجوردی‌وار و پاسدارنشان - به دکتر منوچهر هزارخانی، مسئول کمیسیون فرهنگ شورای ملی مقاومت توهین و ناسزاگویی می‌کند. این شارلاتان از مدتی پیش با یک گریم خنده لبخندی - که میمانه به همه‌چیز جز لبخند بر چهره سوار می‌کند تا فحش و ناسزاهایش را در زورق بیچد و روتوش کند.

لبخندی که بقول کردها میمانه دیدن دندان‌های یک جمجمه خشک‌شده. میگویند نه خوب دقت کنید تو صورتش. البته اگر در دفعه آینده گریم را عوض نکند!

این مزدور علاوه بر توهین‌های بسیار رکیک به هزارخانی - به دیگران هم در شورای ملی مقاومت مثل یک ربات پروگرام شده - مرتب بدویراه عصبی و چاله‌میدانی پرتاب می‌کند. از هم‌زمان عزیزم آقای مهدی سامع و خانم زینت میرهاشمی، از رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران گرفته تا مسئولین کمیسیون‌ها و اعضای شورا ناسزا می‌گوید.

در جریان مبارزات خلق‌های تحت ستم و من‌جمله در تاریخ جنگ دوم جهانی من زیاد خوانده بودم که هرچه سقوط دیکتاتور نزدیک‌تر میشود یا مثلاً هر چه فرانسه به آزادی از اشغال هیتلر نزدیک‌تر می‌شود، معاندین به حاشیه رفته و مزدوران و جیره‌خواران دشمن عصبی‌تر و آشفته‌حال‌تر می‌شوند. وضعیت این شارلاتان مزدور مصداق همین وضعیت است، هرچه علائم سقوط خلیفه دوم بیشتر می‌شود و هر چه مقاومت در عرصه داخلی و بین‌المللی با استقبال بیشتر مواجه می‌شود او هم عصبی‌تر و گستاخ‌تر می‌شود و علائم دیوانگی بیشتری از خودش بارز می‌کند. در ماه‌های آخر انقلاب ضدسلطنتی هم برخی از این دسته و از ساواکی‌ها و مأموران علنی و مخفی ساواک که نتوانستند از کشور بگریزند کارشان به دیوانگی و خودکشی و... کشید.

بگذریم، دکتر هزارخانی نویسنده و روشنفکر و مترجم ارزنده تاریخ ادب ایران، کسی نیست که ایران‌زمین به‌راحتی او را فراموش کند. علاوه بر دانش ادبی و تئوریک و روشن‌بینی روشنفکری و ترجمه کتاب‌های ارزنده از جمله آثار امه سزر و کتاب‌های بیشماران و شتاب‌زمان و فصل بحران و... این مبارز قدیمی و فرهیخته ایران ده‌ها سال است که نه تنها یک الگو برای روشنفکران بلکه نمونه پایدار و استوار یک مبارز راه آزادی و دموکراسی و پولولاریسم بوده و خواهد بود. من اولین بار در اواسط سال ۵۷ در جریان انقلاب ضدسلطنتی با او در شورای مخفی کارکنان وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی و ملی با او آشنا شدم.

این شورا به‌طور سری در زیرزمین سازمان برنامه در نزدیکی میدان بهارستان تشکیل می‌شد. در این شورا دکتر هزارخانی نمایندهٔ کانون نویسندگان بود و شهید حسین



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

نقدی نمایندهٔ سازمان انرژی اتمی و نگارنده نیز نمایندهٔ وزارت امور خارجه ایران. در جلسات این شورا پس از بحث و گفتگوهای طولانی در آن زیرزمین نمناک، برنامهٔ اعتصابات کارکنان دولت و سازمان‌های کشوری تصمیم‌گیری و روز بعد اعلام می‌شد و متعاقباً هزاران کارمند دولت و اعضای سازمان‌های کشوری - با بنرهای نام وزارتخانه و سازمان خود، به‌سوی دانشگاه تهران روان می‌شدیم.

دکتر هزارخانی با آن ملایمت و متانت و آرامش در هنگام بحث بر سر برنامهٔ جنبش و تحلیل شرایط همه را مجذوب می‌کرد. در پایان هر اجلاس هم معمولاً دکتر هزارخانی چه به دلیل اشراف سیاسی و چه به‌دلیل قلم بسیار زیبایش، اعلامیهٔ اجلاس شورای مرکزی را برای ابلاغ به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های عضو شورا می‌نوشت یا ویراستاری می‌کرد.

در سال ۱۳۶۲ که من پس از دو سال ارتباط محرمانه و کار فعال با سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت، درحالی‌که مسئول سفارت ایران در سوئد و نروژ بودم، در یک کنفرانس مطبوعاتی - که انعکاس گستردهٔ جهانی پیدا کرد، سفارت ایران اشغال‌شده توسط ایلغار خمینی را رسماً ترک کردم و به پاریس مقرر اصلی شورا و بنیان‌گذار و مسئول آن مسعود رجوی رفتم، یاللعجب! هم دکتر هزارخانی را دیدم و هم محمدحسین نقدی را که آنها قبل از من در شورای ملی مقاومت بودند.

ارزش روشنفکری و روشنگری و روشن‌بینی این مرد ارزنده در شورای ملی مقاومت که از همان اوایل تشکیل شورا در کنار مسعود رجوی بود بر هیچ‌کس پوشیده نیست و در تمام این دوران پر نشیب و فراز، و سرشار از تخاصم و تلاطم، یار آزادی و اعتلای سرزمین پرگهر ما ایران بوده است و خواهد بود. درود فراوان بر او باد! من آنچه در طول ماه‌های قبل از انقلاب در هزارخانی دیده بودم در چهاردهه هم‌زمی در شورا در او بسیار کامل‌تر و آموزنده‌تر دیدم.

او سال‌ها سردبیر ماهنامهٔ شورا بود که یک مجموعهٔ بسیار ارزشمند و غنی است. او در همهٔ این سال‌ها در تدوین یا ادیت اطلاعیه‌ها و مواضع شورای ملی مقاومت و بیانیه‌های سالانه شورا نقش بی‌بدیلی داشته و دارد.

او در عین دوستی عمیقش با سازمان مجاهدین و رابطه و دوستی بسیار نزدیکش



با مسئول شورا همواره با صراحت لهجه نظرات خودش را چه موافق و چه مخالف بیان می‌کند و از نقطه‌نظراتش دفاع می‌کند. در همراه کردن نظرات متفاوت و مختلف و پیدا کردن وجوه مشترک نقش ایفا می‌کند. او همواره می‌گوید که باینکه سازمان مجاهدین بزرگ‌ترین عضو تشکیل‌دهندهٔ شورای ملی مقاومت است، فضای دمکراتیک درون شورا راه هیچ بحث و اختلاف‌نظری را نمی‌بندد. او که خود در تشکل‌های سیاسی در زمان شاه و سال‌های اول انقلاب بوده است، سعه‌صدر و ظرفیت مجاهدین برای کار با نظرات مختلف و مخالف را بی‌نظیر می‌داند.

البته لمپنی و دهن‌دریدگی جزو ذات جوجه ساواکی‌ها و پاسدارها و بسیجی‌ها و مداحان دربار خامنه‌ای‌ست که با فحاشی و هرزگی می‌خواهند مخالفانشان را از میدان بدر کنند، اما این یارو کور خوانده است و هنوز مجاهدین و این مقاومت را نشناخته است که اگر می‌خواستند در مقابل فحاشی‌ها و دهن‌دریدگی‌های این تواب ذلیل و نفوذی بی‌مقدار جا بزنند، از اول با خمینی وارد جنگ نمی‌شدند.

و اما چرا سرکار قندعلی نفوذی اینگونه درمانده و عصبی و پرخاشگر به پروپای یاران ارزنده در شورای ملی مقاومت، ائتلاف تاریخی و پایدار پیچیده است. مسأله برای من - مثل چشمه‌های پاک سرکوه هومیان لرستان - زلال و روشن است:

به تاریخ جنگ جهانی دوم که نگاه کنید هر کلبو (همکار نازیها) دو شخصیت داشت. یکی مأموریتی که افسر گشتاپو به او می‌داد و ملزم به اجرای آن بود، یکی هم خصوصیات فردی آن مزدور نفوذی. این دومی متناسب با پیشرفت‌های ارتش هیتلر یا شکست‌های ارتش هیتلر بالا و پایین می‌شد. کلبو عصبانی می‌شود، کف بر دهان می‌آورد، مأیوس می‌شود، دلسرد می‌شود و حتی خیلی وقت‌ها خودکشی می‌کند. می‌توان هزاران سند و اعلامیه و مصاحبه‌های نظیر این شارلاتان در تاریخ مقاومت‌های اصلی پیدا کرد که اتفاقاً می‌گفتند ما هم مثلاً علیه هیتلر و موسیلینی و فرانکو هستیم اما این مقاومت اصلی سازمان‌یافته چنین است چنان است آنارشسیسم و توتالیتراست (بخوانید فرقه است). شرح این داستان را به‌طور خلاصه گوناگون سونسه‌بو رهبر مقاومت مردم نروژ و صاحب بزرگ‌ترین مدال تاریخ کشور، به خانم مریم رجوی در دیدارش با او به‌صراحت اعلام کرد. عکس‌ها و تصاویر این ملاقات تاریخی در اسلو، که در یک صفحهٔ بزرگ روزنامهٔ



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

شمارهٔ یک سراسری نروژ، چاپ شد در قاب بزرگی زینت دفتر کار من در نمایندگی شورا است.

حالا این مزدور قندعلی هم که کارش را با همکاری با لاجوردی، آدولف آیشمن خمینی، و لودادن مجاهدین در جیب پاسداران شروع کرده و لکه‌های خون هرگز پاک‌نشده‌ای بعضی از شهدا را بر دست دارد (رجوع شود به خاطرات خودش و توبه‌نامه‌هایش به سردرخیم اوین و زندان‌های آن روز ایران)، در عین انجام مأموریت، چشم‌انداز تیره‌ای که با نزدیک‌تر شدن چشم‌انداز سرنگونی رژیم در انتظار اوست آزارش می‌دهد. ترس و یأس را در چهره‌اش همان زمان که کف بر دهان آورده است می‌توان دید. عکس‌العمل‌های دیوانه‌وار، چندان آور و نفرت برانگیزش در این چارچوب قابل تفسیر است.

او برای اجرای مأموریتش باید برای خودش اعتباری دست‌وپا کند به همین خاطر خودش را مستمراً به این‌وآن عرضه می‌کند که شاید جایی پیدا کند، خودش را به بچهٔ شاه عرضه می‌کند که احتیاج به مشاور دارد و قندعلی بهترین مشاور است یا برای مطرح‌شدن در همهٔ رسانه‌ها در فانتزی و امید و آرزو وقت می‌گذراند.

و البته کباده‌کش دادخواهی هم هست و خودش را خونخواه شهیدان معرفی می‌کند، همان شهیدانی که خودش باعث اعدام خیلی از آنها شده است! البته امروز کسی نیست که به رژیم آبروباخته و ورشکسته بد و دشنام نگوید. آنچه مهم است این‌که به دشمن اصلی این رژیم یعنی همین مجاهدین و شورا حمله و هجوم بکند. مأموران اطلاعات در مشهد به آن معلم شرافتمند و آزاده گفته بودند خط قرمز ما حتی فحش دادن به خامنه‌ای نیست، خط قرمز نزدیکی به مجاهدین است! و به او پیشنهاد کرده بودند که بیا و با بچه شاه همکاری کن و گفته بودند بیا با او تلفنی صحبت کن.

وقتی چنین در جهت زدن به دشمن اصلی و مؤثر و فعال شماره یک و دو و صد رژیم خمینیستی فعالیت می‌کنی، همان‌طور که در مقاومت‌های بزرگ دنیا دیدیم. به قول مادر من، به زبان لکی کردی‌اش، شکره مری (شکر می‌خوری) که خود را فعال ضد رژیم جا می‌زنی. مگر در همین غرب و شرق دنیا ندیدیم که در مقابل مقاومت اصلی و سازمان‌یافته گروه‌های دیگری را گشتاپوی هیتلر و سازمان امنیت موسیلمانی و فرانکو و پول پوت، تحت پوشش مخالف علیه تنها مقاومت مهم سازمان‌یافته تشویق و تقویت



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

می‌کردند. ای یارو سرکار قندعلی! برو توی آرشیو و تاریخ مقاومت‌های جهان را از همه اعصار و اکناف جهان ببین. قندعلی مأموریت دارد که هر چه را که رنگ و بوی مقاومت و شورا و مجاهدین دارد تخطئه کند. همین روزها رویکرد رذیلانه‌اش با عفو بین‌الملل را می‌بینیم. گناه نابخشودنی عفو اینست که چرا از شهیدان قتل‌عام ۱۳۶۷ هویت‌زدایی نکرده و بر هویت مجاهدی آنها تأکید کرده است.

ای ایران‌زمین زیبای ما و ای سرزمین اجدادی ما و ای شهیدان راه آزادی از یک‌صد و چند سال از انقلاب مشروطیت و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب بهمن و سی‌خرداد و قتل‌ها و هالوکوست ۱۳۶۷ و قیام‌های این چند سال اخیر و ای مصطفی و نوید نور چشممان دیدید که چه ویروس‌هایی، بدتر از کرونا، از نوع چکمه‌پوش و نعلین‌پوش و فوکل کراواتی به جان مردم و مقاومت انداخته‌اند تا در راه آزادی وطن نازنین‌مان به دست مقاومت سازمان‌یافته و کانون‌ها و شورش مردم کارشکنی کنند!!!...





**شرحی کوتاه بر یک پیوند ۴۵ ساله  
و جیغ بنفش لشکر زاغ و زغن  
حمیدرضا طاهرزاده - آبان ۱۳۹۹**







حمیدرضا طاهرزاده

ما یک گزارش ساده داده بودیم. "ملاقات‌ها و دیدارهای استاد شجریان با خانم مریم رجوی در پاریس".

میزان عکس‌عمل‌های لومپنی و یاهوها و تهمت‌ها، به‌وضوح نشان داد تیر ما به کانون و قلب هدف اصابت کرده است.

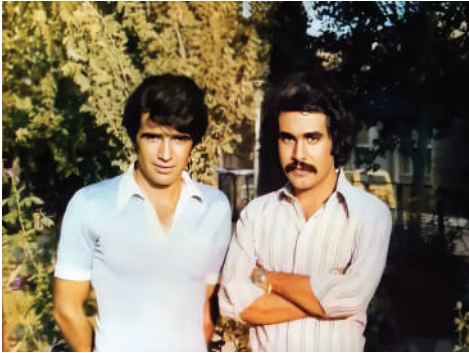
ای مرغ سحر چون این شب تار  
بگذاشت ز سر سیاهکاری

وز نفخه روحبخش اسحار

رفت از سر خفتگان خماری

یاد آر زشمع مرده یادآر

«علی‌اکبر دهخدا»



استاد محمدرضا شجریان  
و حمیدرضا طاهرزاده

یاد یاران رفته همیشه دردناک است. سوزدل است و داغی لاعلاج. شخصاً ترجیح می‌دهم که از این قبیل یادها بگذرم؛ اما وقتی این یادها با مسئولیتی روشنگر برای بیان حقایقی مکتوم به هم می‌آمیزد آدمی می‌ماند که چه بکند و چه بگوید؟

یاد استاد بزرگ موسیقی آوازی ایران زنده‌یاد شجریان از این قبیل است. واقعیت این است که من از دیرباز و بیش از چهار دهه با ایشان دوستی و مودت داشتم؛ اما در مواردی یادهای خاطره‌انگیزش دیگر به فرد من تعلق ندارد. متعلق به یک فرهنگ و یک میهن و انقلاب است.

دو واقعیت دیگر بر این مسئولیت می‌افزاید. اول تجلیل عظیم مردمی از هنرمندی که عمری را در خدمت آنها بود و خود را با فروتنی و البته طنزی نیشدار «صدای خس و نشان‌دادند که تا چه حد هوشیار و تا چه اندازه حق‌شناس هستند؛ و به‌راستی کیست که انبوه جمعیت سوگوار در برابر بیمارستان شجریان را ببیند و فریادهای پرسوز و خشم‌آلود آنان را بشنود و بر خود نلرزد؛ و مگر غیر از این است که این همه عواطف انسانی و مردمی، مسئولیتی عظیم بر مسئولیت‌های ما می‌افزاید. پس باید با این مردم شریف و آگاه، هرچه بیشتر شفاف بود و صادق. نشان صداقت هم گفتن همهٔ حقیقت است. از گذشته‌های دور به ما آموخته‌اند که بدترین نوع دروغ، گفتن نیمی از حقیقت است.



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

اما دلیل دومی که مرا برای بازگفتن یادهایی از استاد شجریان ملزم می‌کند، لشکرکشی قوم یا جوج و مأجوج بسیج شده از سوی اطلاعات آخوندی است. بارها از خود پرسیده‌ام چه شده است؟ چه اتفاقی افتاده که کر هماهنگ و گوش خراش وزارتی مرکب از زاغ و زغن‌های لندن و استکهلمی به فغان و ناله به میدان آمده‌اند و در فضای مجازی یا یک تلویزیون به قول زنده‌یاد زری اصفهانی، «بی‌وطن» با مجری بدنام و کم‌خرد و بی‌سوادش که همیشه با کوله‌باری از بلاهت نقش سفره‌اندازی و پاندازی مزخرفات صدمن یک غاز یک نفوذی تمام‌سوخته را بازی می‌کند، این چنین به فغان آمده‌اند و زوزه می‌کشند؟ واقعاً «رفت از سر خفتگان خماری؟».

به‌راستی که سکوت در برابر یاهوهای این لشکر جرار دست‌چین شده و آموزش‌دیده نوعی پوشاندن حقیقت است؛ همان‌طور که برشت گفته است، «آن کس که حقیقت را لاپوشانی می‌کند تبهکار است».

واقعیت این است که به تجربه دریافته‌ایم این لشکر درهم‌شکسته، با سازوبرگ عربده و توهین، تهمت و فحاشی، بی‌هدف و خودبه‌خود به میدان نیامده‌اند. به فرموده مأموریتی را دنبال می‌کنند و با ناجوانمردی تمام بر پیکر بی‌جان استادی شلاق می‌زنند که دستش از دار دنیا کوتاه شده است؛ اما گلبانگ بلند آزادیخواهانه و خروش مرگ‌بر دیکتاتور او هم‌چنان در همه جای میهن به گوش می‌خورد.

آخوندها بنا به طینت هنرکش و ضدفرهنگی خود از موج عظیم تجلیل مردم از شجریان به‌شدت ترسیدند. وحشت تبدیل شدن این موج عظیم حمایت به یک حرکت اجتماعی باعث شد که عوامل رژیم با محاصره پیکر بی‌جان شجریان توسط پاسداران و یکسری مقامات ریزو درشت پیکر استاد را با شتاب به مشهد بردند. درحالی‌که به قول اعضای خانواده‌اش پیکر او باید روی دوش میلیونی مردم تهران مشایعت می‌شد.

اجازه دهید اینجا واقعیتی را بیان کنم، شدت تألمات من از درگذشت استاد شجریان بسیار زیاد بود. تصنیف «یاد باد» او را، با آن صدای فاخر و نجیبش، در بیداد همایون که با همکاری زنده‌یاد مشکاتیان ارائه‌شده زمزمه می‌کردم که:

روز وصل دوستداران یاد باد

یاد باد آن روزگاران یاد باد



و براین مصیبت فرهنگی به‌واقع ماتم گرفته بودم. در اینجا استاد محمد شمس به یاری‌ام آمد، بسیاری خاطرات مشترک گذشته را یادآوری‌ام کرد و تصمیم گرفتیم که شمه‌ای از حقایق ناگفتهٔ سالیان را برای همان خلق محبوبی که اکنون به میدان آمده و در ستایش استاد اشک می‌ریزد بیان کنیم.

در آن گفتگوها، مخاطبان اصلی من و استاد شمس مردمان بودند. همان انسان‌های شریف و قدرشناسی که برای از کف‌دادن آن بانگ آزادیخواهانه‌شان اشک می‌ریختند و ناله سر می‌دادند.

ما دقیقاً بنابر وظیفهٔ اخلاقی، انسانی، فرهنگی، ملی و مبارزاتی خویش عمل کردیم تا بر یک حقیقت مسلم که سالیان سال به‌دلایل مشخص امنیتی ناگفته مانده بود؛ گواهی دهیم. این کار هم ادای دین به خود استاد بود و هم پاسخی به خلق محبوبمان که در حمایت از هنرمند عزیزشان به خیابان‌ها آمدند و مثل خود استاد شعار مرگ بر دیکتاتور سر می‌دادند. این بود که با امانت کافی از مناسبات دوستانه استاد با مجاهدین و اعضای مقاومت سخن گفتیم و من دوتا از کارهای مشترکی که با استاد داشتم را پخش کردم و هنوز چند اثر پخش نشده دیگر هم موجود است.

پیشاپیش می‌دانستیم که برای رعایت حداکثر امانت و صداقت باید با زبان دل سخن بگوییم؛ و از این‌رو هر چه را که در قلب و جان و دلمان بود با همان زبان دل و جان بی‌پیرایه بر زبان رانیدیم. هم‌چنین از همان آغاز برایمان روشن بود که تیری شلیک خواهد شد و قلب پر از حقد، زهر و کین مزدوران را مجروح و به درد خواهد آورد. لذا انتظار عکس‌العمل و باران یاهوها و لجن‌خوری‌هایشان را داشتیم.

میزان این عکس‌العمل‌های لومپنی و یاهوها و تهمت‌هایی که حقیقتاً شایسته خود گندگاو چاله‌دهان‌ها، از نوع داخلی و خارج کشوری آن بود، به‌وضوح نشان داد تیر ما درست به کانون و قلب هدف اصابت کرده است. مگر ما، یعنی من و آقای محمد شمس، چه گفته بودیم که عده‌ای معلوم‌الحال پاچه‌ورمالیده این‌چنین به فغان آمده و با عروتیزکردن و با همان بیان سخیف و ادبیات فاسد لومپنی به این عربده‌کشی‌های مضحک روی آورده‌اند؟

ما صرفاً یک گزارش ساده داده بودیم، آن‌هم ملاقات‌ها و دیدارهای استاد شجریان با

## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

خانم مریم رجوی، بانو مرضیه و نیز برخی از مسئولان مجاهدین و شورا در پاریس بود و بس! همین و لاغیر.

اما رسم دوران ما این است که وقتی آب به لانهٔ عقرب و رطیل‌های نظام جاری شود شیادانی که جز دهان‌دریدگی و تهمت، هنر دیگری ندارند به میدان فرستاده می‌شوند تا آن حقیقت را لوث کنند.

ما از ملاقات استاد شجریان با خانم مریم رجوی سخن گفته بودیم. امثال آن وکیل خودفروخته بی‌چاک و دهان‌نه‌تنها به این ملاقات برده نشدند بلکه حتی خبرش را هم از او پنهان داشتیم؛ در این ملاقات به خاطر اینکه استاد به ایران رفت و آمد داشت دامنه حاضران بسیار محدود بود؛ اما کسانی از معتمدین هم در جریان بودند که به همان دلایل ترجیح می‌دهم به آنها اشاره‌ای نکنم.



استاد محمد شمس  
استاد محمد رضا شجریان  
و دکتر حمیدرضا طاهرزاده

البته برای همه روشن است که اگر ده‌ها نفر دیگر هم بیایند و گواهی دهند و بر صحت گفتار ما مهر تأیید بزنند باز هم دهان‌هرزه‌گوی این فرومایگان خودفروخته بسته نخواهد شد. مزدور منفور نفوذی با شتاب در یکی دیگر از چهارشنبه‌بازارهای تلویزیونی به پشت‌دوربین آن ابله بی‌سواد خواهد آمد و به یاهو‌سرایی و چاقوکشی، تهمت‌پراکنی و هتاک‌های بی‌شرمانه و فرافکنانه خواهد پرداخت!

بدون کمترین تردید تمام این پروژهٔ ردیلانتهٔ پرده‌داری‌ها و رفتار بی‌شرمانه در «اتاق مبارزه با نفاق وزارت اطلاعات» طراحی و برنامه‌ریزی می‌شود.

به‌عنوان نمونه سایت جام نیوز (رژیم) مصاحبهٔ ما را «ادعای وقیحانه» نامید و نوشت: «گروهک تروریستی منافقین، پس از عدم موفقیت در سوءاستفاده از درگذشت محمدرضا شجریان برای ایجاد اغتشاش و ناامنی در کشور، حالا با توسل به تکنیک دروغ بزرگ سعی در مصادره استاد آواز ایرانی و دست‌وپا کردن اعتبار برای خود دارد.»!

یک سایت دیگر وابسته به رژیم به نام بولتن نیوز نوشت: «سازمان تروریستی منافقین که اعتبار خود را از گذشته نیز بیشتر از دست داده است بعد از نوید افکاری این بار به سراغ محمدرضا شجریان رفتند تا با استفاده از نام او برای خود کسب مشروعیت کنند. سازمان تروریستی منافقین در چندین بخش خبری خود، مدعی شدند که استاد شجریان سال‌ها قبل به پاریس سفر کرده بود و با همشهری خود، مسعود رجوی، ارتباط نزدیکی داشت و شجریان را حامی شورای ملی مقاومت معرفی کردند.»

سایت مشرق (رژیم) هم در مقاله‌ای تحت عنوان «تکنیک "دروغ بزرگ" برای مصادرهٔ شجریان» نوشت: «پس از فوت محمدرضا شجریان استاد آواز ایران خاطره‌گویی‌ها برای مصادره وی از طرف افراد معلوم‌الحال شروع شده است و منافقین هم که هیچ آبرویی

نزد مردم ندارند، با این روش به دنبال وجهه‌سازی برای خود هستند!» جالب‌تر آن که من در مصاحبه‌ام تصریح کرده بودم که زنده‌یاد شجریان «به هیچ سازمان سیاسی و جریان سیاسی وابسته نبود یعنی رابطهٔ تشکیلاتی با هیچ‌کس» نداشته و علاقه‌اش به مجاهدین ناشی از روح آزاده او بود و خودش هم به کرات گفته بود که اهل کار سیاسی نیست.

سایت آفتاب (رژیم) از یک مزدور علنی وزارت اطلاعات به نام مسعود خدابنده نقل می‌کند که در مصاحبه با «پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی» گفته است: «یادم هست سازمان مجاهدین خلق مدتی به دنبال شجریان بود تا او را جذب کند که بالاخره به زبان آمد و علنی علیه‌شان حرف زد که بگذارند و بروند.» جالب است که همین مزدور که بی‌هیچ پرده‌پوشی و شرم و حیایی از وابستگی‌اش به وزارت اطلاعات حرف می‌زند، در یاهوهای خود دست به جعل تازه‌ای زد و مدعی شد که نه یک‌بار بلکه سه بار! برادر





## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

مجاهد مهدی ابریشمچی را به هتل محل استقرار شجریان برده است و استاد تقاضای دیدار با او را رد کرده است؟!

این حرف مهمل و ادعای پوچ را هم بگذارید در کنار جعل قبلی‌اش که مدعی شده بود خودش به عربستان رفته و سه کامیون طلا از عربستان سعودی برای مجاهدین به بغداد ارمغان برده است.

درحالی که بر کسی پوشیده نیست و اسناد آن هم موجود است که مجاهدین مطلقاً نه به عراق و نه هیچ کشور ثالثی به جز خلق قهرمان هیچ‌گونه وابستگی مالی و غیره نداشته و اسناد فعالیت‌های انتفاعی آنها نیز در بازارهای عراق گواه این حقیقت درخشان است. ضمناً باید روی این نکته تأکید کنیم که رژیم برای لجن‌مال کردن شجریان نقل‌قول‌ها و حتی مصاحبه‌هایی از قول شجریان منتشر کرد که او بارها آنها را قویاً تکذیب کرد. دیگر مزدوران رنگارنگ رژیم هم با خشم و دهان‌دریدگی هیستریک، افسار پاره کرده و به فحاشی و قیحانه‌ای مبادرت ورزیدند. در این میان دیگر نیازی به پرداختن به مزدوران خرده‌پا و آبروباخته‌ای از قبیل حامد صرافپور، زهرا معینی، عفت اقبال، بخشعلی و... نیست. شاید همین اندازه اشاره به این موجودات هزل هم زائد باشد.

البته وزارت اطلاعات و برنامه‌ریزان کارکشتهٔ آن به‌خوبی به بی‌اعتباری این قبیل مزدوران و مهره‌های سوخته واقف‌اند و می‌دانند که هیچ‌کس برای مهملات و اراجیف سخیف آنها که از دور هم خارج‌شده‌اند پیشیزی ارزش قائل نیست.

وزارت اطلاعات در یک اقدام هماهنگ دیگر، فرمان به میدان آمدن رسته دیگری از مزدوران با رنگ و لعاب و نقاب‌های متفاوتی را صادر کرد. از میان آنها باید به مسعود بهنود، روزنامه‌نگار ساواکی - وزارتتی لندن‌نشین؛ خودفروخته بدنامی که نشان غلامی از هر دو رژیم بر پیشانی سیاهش نقش بسته اشاره کرد!

مسعود بهنود با فرومایگی تمام در پیام توئیتی خود چنین نوشت: «خبر دیدار محمدرضا شجریان با مریم در پاریس و در زمانی که مرضیه هم زنده بود و حالا نیست که تکذیب کند، جعل کثیفی است که با شناخت هیچ‌یک از یاران و نزدیکان او نمی‌خواند. این خبرسازی‌ها فقط نشان از ورشکستگی و بی‌اعتباری مجاهدین دارد. شجریان با مردم بود نه با دشمنان مردم.»





استاد محمدرضا شجریان  
و حمیدرضا طاهرزاده

با یک مقایسه ساده بین ادبیات استفاده‌شده و محتوای ددمنشانه‌ای که سردمداران رژیم در مطبوعات خود در این باره ابراز کرده و آنچه این حقیر ساواکی - اطلاعاتی، بر قلم ننگینش آورده و تغوط کرده به‌خوبی به دستورالعمل و سناریوی مشترک و آموزشی وزارت اطلاعات پی خواهیم برد. البته هرآن کس که با متدهای ساواک و وزارت اطلاعات اندک آشنایی داشته باشد به‌خوبی می‌داند که وقتی موجودی دنی همانند بهنود حرف از مردم و دشمنان مردم می‌زند مقصودش چه کسانی است! اطلاعات آخوندی به موازات بهنود یک باند منحط اطلاعاتی را به سردمداری یک مهرهٔ نفوذی رسواشده به میدان فرستاد، مصداقی نفوذی چاقوکش و سینه‌چاک وزارت، بعد از توجیه از سوی اربابانش در وزارت بدنام، حاضریراق و شتابان برای انجام مأموریت محوله، به میدان امدادسانی به وزارت خبیثه شتافت.

این لمپن مزدور نفوذی با دهان متعفن و کثیفش و با همان ادبیات هزل و پستی که از ذهن علیلش نشأت می‌گیرد، به سیاق همیشگی، به‌طور افسارگسیخته و دیوانه‌وار به فحاشی و هتک حرمت به اعضای مقاومت مبادرت کرد و با همان سناریوی تکراری وزارتی به تکذیب سخنان ما پرداخت. بعد هم چاک دهان عفن و آلوده خود را مثل همیشه گشود و گذشته از من و استاد شمس، دیگر اعضای شورا را از هرآن چه که لایق



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

خود و تبار گرگ‌صفت، فاسد، هرزه و تبهکارش است؛ بی‌نصیب نگذاشت ... او پیش‌تر هم‌چون حیوان درنده و خونخواری که از قفس گریخته باشد، در لباس دادستان، آن هم از جنس مدعی‌العموم‌های آدم‌خوار رژیم، از جلادانی چون قاضی صلواتی‌های رژیم تقاضای ۹ بار اعدام برای مسئول شورا را کرد و گفت: «از ۶۴ تا الان ۳۵ سال می‌گذره مسئول این که نرفتیم ایران، پشت خط موندیم خط جلو نرفته دیگه کیه؟ نایستی پس به‌خاطر این ۳۵ سال ۹ دفعه مسعود رجوی رو اعدامش کنیم؟ ...» (میهن تی.وی ۵ شهریور ۹۹)

تقاضای ۹ بار اعدام برای مسعود رجوی، رهبر پاکباز مقاومت ایران از سوی این مزدور نفوذی مفلوک، دقیقاً حاکی از عمق کینهٔ سبعانه او به مجاهدین و رهبری آنها دارد. این موجود حقیر و مالیخولیایی نارسیست، در این کینه‌توزی بی‌حدومرز به مقاومت گوی سبقت را از اربابان جلادش هم‌چون لاجوردی هم ربوده است.

آیا جای تعجب دارد که چنین فرد سفله، سفاک و درنده‌ای، انسان‌های ارزشمند و شریفی مانند دکتر منوچهر هزارخانی را مورد ردیالانه‌ترین حملات و قیحانه خویش قرار دهد و ناجوانمردانه این روشنفکر بزرگوار میهنمان را که تنها گناهِش ایستادگی شرافتمندانه بر مواضع خویش در مقاومت و حمایت از مجاهدین در جنگ تمام‌عیار با رژیم بوده «مزدور» بنامد؟ و بی‌شرمانه بگوید: «هزارخانی امروز که روشنفکر و نویسنده و فلان که نیستش یک مزدور تمام‌عیاره، یک جیره‌خوار تمام‌عیاره، یک آشغال تمام‌عیاره، که در قبال پول وجدان خودش رو می‌فروشه» بعد هم اضافه می‌کند: «همه آنهایی که در این محدوده امروز هستند در محدودهٔ فرقه رجوی یک‌مشت تفاله‌اند»، ناگفته پیدا است کسی که دکتر هزارخانی را با همه سوابق مبارزاتی درخشان و افتخارآمیزش که حتی مخالفانش هم بر آن مقرر و بدان اذعان می‌کنند، با فرافکنی مزدور بخواند، بدون تردید خود یک مزدور پلید و هرزه و فاسد به‌تمام‌معنا است.

قابل ذکر این‌که تاکنون حتی پاسداران رژیم هم به خود اجازه نداده‌اند که این قبیل اتهامات را به دکتر هزارخانی عزیزمان وارد کنند! حال همین خود دلیل روشنی مبنی بر عمق انحطاط فکری، روحی و روانی و میزان توصیف‌ناپذیر کینهٔ حیوانی این نفوذی‌ها را می‌باشد.



در اینجا مایلم چنین نتیجه بگیرم که با این حساب وضعیت و موقعیت من و استاد شمس از پیش مشخص و روشن است. لازم به تأکید است که هم‌رزم و همکار دیرینهٔ عزیزم استاد محمد شمس و من هم که مورد هتاک‌های رذیلانهٔ این نفوذی آبروباخته و تمام‌سوز شده قرار گرفته‌ایم، به‌خوبی به‌وجوه مختلف ارزش و اهمیت این اقدام خویش واقف و بدان عمیقاً مفتخریم. استاد شمس و من اگر دست به انتشار یک سری حقایق مسلم تاریخی در مورد استاد شجریان بزرگوار زدیم فقط و فقط به وظیفهٔ اخلاقی و انسانی و مبارزاتی و میهنی خود در قبال ظلم و جور بیشرمانه‌ای که رژیم در حیات و ممات استاد بر او روا داشته بود عمل کردیم، طبعاً این وظیفهٔ وجدانی ما بود.

جالب اینجاست که در میانهٔ جنگ ما با وزارت اطلاعات علی‌مخدره‌ای که خودش را برای منافع مالی و ارث و میراث خانواده به وزارت بدنام آلوده کرده به جناب شمس خرده می‌گیرد و ابلهانه تلاش می‌کند تا ملاقات خانم مرضیه با استاد شجریان را تکذیب کند! آخر باید به او گفت که سرکارعلیه آن موقع که اصلاً اروپا نبود و در ایران تشریف داشتی! ضمن اینکه خانم مرضیه با آن قدرت درایت و فرزانیگی مختص خودش، هرگز بسیاری مطالب مهم من جمله همین دیدار را به آدم‌های نامطمئن، هرکس که می‌خواهد باشد و هر نسبتی که با خودش داشته باشد، در میان نمی‌گذاشت. لطفاً اجازه دهید تا در این مورد به همین بسنده کنم و گرنه مثنوی هفتاد من خواهد شد. ضمناً برخلاف تصور نفوذی تمام سوخته، خواهر مجاهد گرانقدرمان خانم بدری پورطیباخ در جریان اقامت چندروزهٔ آقای شجریان در فرانسه از موضع دبیرخانهٔ شورا برای رتق وفتق امور و تنظیم دیدارها شرکت داشته و حضورش در ملاقات خانم مرضیه با آقای شجریان ربطی به مسئولیت ایشان در رابطه با خانم مرضیه نداشت. خانم پورطیباخ، مسئولیت خطیر و سنگین کلیه امور مربوط به خانم مرضیه را سال‌ها بعد و به دنبال جنگ آمریکا با عراق و پس از بازگشت خانم مرضیه از عراق به پاریس عهده‌دار شد و تا واپسین دم حیات بانو مرضیه با تمام وجود به آن اقدام کرد.

برگردیم به ادامهٔ ماجرا: اما رسوایی به همین جا خاتمه نیافت. سعید بهبهانی، سفره‌انداز بی‌سواد و ابله «بی‌وطن تی.وی» برای داغ کردن بیشتر تنور مربوطه، یک عنصر بریده از شورای ملی مقاومت را به آشپزخانه خویش آورد. محمدرضا روحانی که از قدیم‌الایام



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

به پوشال‌بافی، مبالغه‌گویی، چاپلوسی و حرف مفت و بی‌اساس زدن معروف بود، در برنامه از پیش تعیین شده‌اش با حالتی عصبی و هراسناک، «غیرنرمال» و لجام‌گسیخته به صحنه کیچن تی وی آمد و بی‌اختیار بند را آب داد و اعتراف کرد که استاد شجریان به پاریس آمده بود! اما... برای ملاقات با کریم قسیم؟! چه دروغی مضحک و آشکاری؟ به هر حال، چنین به نظر می‌رسد که مزدور نفوذی از فرط سراسیمگی فرصتی پیدا نکرده بود تا از قبل وکیل خودفروخته را برای یاهوسرایبی در آن برنامه رسوا توجیه مکفی کند؛ بنابراین اظهارات روحانی در قالب توجیهات و حرف‌های بلاهت بارش، تمام تلاش‌های مذبحخانه رژیم و مزدورانش را برای تکذیب سفر استاد شجریان به پاریس برای دیدار افراد مقاومت کاملاً خنثی و نقش بر آب کرد. البته سزاوار است که به خاطر این دسته‌گل به آب دادن و اعتراف ناخواسته از ایشان قدردانی شایانی به عمل آید که با بیانات فاخر! خود و از سر تعجیل و از فرط استیصال بر صحت گفتار ما مهر تأیید زده است.

مضحک‌تر این که ۷ سال بعد از این که شورا از لوث وجودش پاکیزه شده، او در این مصاحبه با بلاهتی مضحک، مدعی من هم گشته که چرا اسرار درون شورا (بخوانید سفر زنده‌یاد شجریان به پاریس و ملاقات‌های ایشان) را افشا کرده‌ام؟! قابل ذکر این که ما همان زمان هم که ایشان در شورا بودند از بابت دهان‌لقی‌ها و بی‌مرزی‌هایش، بسیاری خبرها را به ایشان نمی‌گفتیم. روحانی با صراحت به مسافرت استاد به پاریس اذعان کرده و می‌گوید که شجریان را برای ملاقات با قسیم از آلمان به پاریس آورده بودیم!! تازه قسیم می‌گوید که خودش مقیم آلمان است باید به پاریس بیاید تا شجریان را که از آلمان برای دیدنش به پاریس رفته ملاقات کند؟! واقعاً زهی بلاهت و بی‌شرمی!!

به هر حال رژیم برای مقابله با ما سه عنصر خودفروخته خود را به صورتی دستپاچه فعال کرد و به صحنه آورد. عنصر اول مزدور ایرج مصداقی بود که در سناریوی وزارتی قرار بر این بود با مزدوران دیگر نقش چاقوکش دهان‌دریده سر بازارچه وزارت اطلاعات را بازی کند. دیگر بر کسی پوشیده نیست که نامبرده یک دژخیم نفوذی وحشی و پلشتی است که بعد از بیانیه ۱۴۰۴ زندانی سیاسی و افشاگری آقای فریدون ژورک، به‌منابه کسی که از همان سال ۱۳۶۰ و با دستیاری و کتاب و گزارش‌نویسی برای لاجوردی



جلاد تا قتل عام اشرف در سال ۱۳۹۲ در خون مجاهدین به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم دست داشته است. بدون شک این مزدور نفوذی باید در کنار همکار خویش، سردرّخیم حمید نوری و برای جنایات بی‌شمارش محاکمه و مجازات شود.

مهره دوم، مزدور بدنام و فرومایه مسعود خداینده است که در تقسیم کار از سوی وزارت بدنام، مسئولیت تولید دروغ‌های گوبلزی (آخوندی) به این فرد معلوم‌الحال محول شده بود. او همان کسی است که شخصاً به همدستی با مالکی جنایتکار و قاتل در کشتار مجاهدین اقرار می‌کند. سومین مهره همان مسعود بهنود است که در بالا بدان پرداختیم. این‌ها به‌اضافه تعدادی از رسانه‌های وزارت اطلاعات از بولتن‌نیوز و مشرق‌نیوز و... به میدان تاختند تا به‌زعم خویش به نفی کامل روابط مقاومت با استاد شجریان اقدام کنند. آنها بر آن شدند تا به‌این ترتیب غافلگیری خویش را از اعلام رابطه مقاومت با شجریان به این شکل مفتضحانه جبران کنند. یک علیامخدره هم به‌عنوان سس غذای این آشپزخانه مربوطه وارد شد تا به‌طرز احمقانه‌ای دیدار شجریان و مرضیه، این دو اسطوره آواز را از بیخ و بن و به سبک وزارت بدنام تکذیب کند!

هم‌میهنان عزیز به یاد دارند که به دنبال درگذشت هنرمند مبارز و ارزنده مقاومت، خانم مرجان، وزارت اطلاعات با انتشار یک شماره نشریه مجاهد جعلی درصدد برآمد تا با کمک برخی از هنرمند نمایان خودفروخته، هنرمندان میهن را در تقابل با مقاومت قرار دهد، که البته با شکست بسیار فضاحت‌باری روبه‌رو شد.

ولی این بار با استفاده از تجربه شکست‌خورده قبلی دست به آن حرکت ابلهانه نزد اما حماقت بسا بزرگتر دیگری را مرتکب شد. حرکتی بس ابلهانه و از سر استیصال که نشان داد که این رژیم پایه‌گور تا چه حد در غرقاب و منجلاب درماندگی دست‌وپا می‌زند. برای هرکس که دستی در آتش مبارزه با این رژیم داشته باشد کاملاً روشن و قابل فهم است که این قبیل عکس‌العمل‌های هیستریک رژیم از روی بن‌بست و درماندگی و ذلت است.

راستی باید این نکته را نیز روشن ساخت که چرا بازگفتن یک خاطره ارزشمند مشخص از یک واقعیت محض تاریخی و آن‌هم مربوط به بیست‌وپنج سال پیش، این چنین رژیم را از کوره به در آورده و لشکریان مفلوک زاغ و زغنش را بسیج کرده و به آوردگاه گسیل



کرده است؟!

باید این نکته بدیهی را هم اضافه کنم که خانم مریم رجوی به دلیل جایگاهی که در این مقاومت داشته و دارند همواره ملاقات‌هایی داشته و دارند که به دلایل مشخص و روشن هیچ لزومی برای انتشار آنها وجود ندارد. از جمله باید به مجموعه ملاقات‌های تاریخی ایشان با یهودی منوهین از بزرگ‌ترین مشاهیر عالم موسیقی کلاسیک و خصوصاً ویولون اشاره کنم. اولین دیدار خانم رجوی در محل اقامت لرد منوهین در پاریس بود که اتفاقاً با اسکورت رسمی پلیس‌های فرانسه همراه بود که بنده و خانم مرضیه هم افتخار حضور داشتیم. دیدار بعدی خانم مریم رجوی با یهودی منوهین بزرگ در محل اقامت ایشان در شهر اورسوراواز برگزار شد. یهودی منوهین به همراه هیأتی از بنیاد خودشان به آنجا تشریف آوردند و مورد استقبال گرم مجاهدین مستقر و خود خانم رجوی قرار گرفتند. طبعاً از این ملاقات‌های علنی فیلم‌برداری هم به عمل آمد.

باین که یهودی منوهین هیچ مشکلی برای پخش خبر و فیلم‌های این ملاقات نداشت، اما مقاومت برای این که مبادا لرد منوهین از سوی رژیم و مزدورانش تحت فشار قرار بگیرد از پخش آن صرف‌نظر کرد.

لرد منوهین هم‌چنین در جریان سفر خانم رجوی به انگلستان، ایشان را به جلسهٔ بزرگداشت و کنسرتی که در حضور دولتمردان آمریکایی و اروپایی به‌افتخار جشن هشتادسالگی لرد منوهین در دانشگاه کمبریج برگزار شده بود، دعوت کرد. این اسطورهٔ فراموشی‌ناپذیر هنر و انسانیت که علاوه بر هنر بی‌نظیرش، به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین مفاخر برجستهٔ عالم انسانیت در قرن بیستم شناخته می‌شود، در سخنرانی خویش در مورد آیندهٔ بشریت و نقش زنان در پروسهٔ تکامل جوامع بشری ضمن معرفی جامعی از خانم رجوی به میهمانان تأکید نمود که آیندهٔ ایران را این بانوی بزرگوار رقم خواهد زد. ولی مقاومت ایران خبر و گزارش و فیلمی را از این جلسه منتشر نکرد، تنها پس از درگذشت این استاد بی‌همتا بود که گزارشی از این دیدارها در سیمای آزادی به اطلاع هم‌میهمانان رسید. دیدارها و ملاقات‌های بسیار ارزشمندی که من این شانس و افتخار را داشتم در جریان بسیاری از آنها باشم.

در مورد ملاقات خانم رجوی با استاد شجریان باید در نظر داشت که باتوجه به



رفت و آمدهای استاد به ایران و تهدیدات مسلم و آشکار امنیتی که از سوی حاکمیت هنرکش آخوندها متوجه زنده‌یاد شجریان بود، ما به دلیل ارزش والایی که برای ایشان به‌عنوان یک گنجینهٔ ملی قائل بودیم حاضر به پذیرش هیچ‌گونه ریسکی در این مورد نبودیم. پس این بسیار طبیعی و بدیهی است که هیچ عکس و فیلمی از این ملاقات وجود نداشته باشد. حتی من سال‌های بعد هم که به دیدار استاد می‌رفتم شخصاً برای جلوگیری از هر نوع امکان ضربه‌خوردن امنیتی ایشان از هرگونه عکس‌گرفتن با استاد پرهیز می‌کردم. این‌همه دقت و توجه مقاومت در این امر برای شجریان عزیز هم قابل‌درک و هم ستودنی بود. ضمن این‌که حوادث سال‌های بعد و حمله ۱۷ ژوئن به اور در سال ۲۰۰۳ و به غارت‌بردن همهٔ مدارک و اسناد مقاومت و نقش فعال رژیم در این پرونده کاملاً نشان داد که این ملاحظه تا چه اندازه درست و منطقی بوده است.

در اینجا حیف است که به دو نکته دیگر اشاره نکنم. اول این‌که در آن ایام چندروزهٔ اقامت در پاریس، استاد شجریان به ملاقات با مادر عزیز رضایی، که عزیزترین ماست، رفت. استاد با خضوع و فروتنی همیشگی خود آن‌چنان تحت تأثیر شخصیت والای عزیز قرار گرفته بود که به اصرار می‌خواست دستش را ببوسد. به هر روی، در پی درگذشت استاد و بعد از مصاحبه با سیمای آزادی، توفیق زیارت عزیز را پیدا کردم. عزیز از تواضع استاد و رفتار محبت‌آمیزش یاد کرد و من و استاد شمس را مورد محبت خود قرارداد و به من فرمودند چقدر خوب شد که شما این اسرار را که در نهان‌خانهٔ دل و صندوقچهٔ امانت‌های سازمان حفظ کرده بودید گفتید و چه آتشی به جان رژیم و مزدورانش انداختید!

نکتهٔ دوم در مورد زنده‌یاد مجاهد صدیق محمد سیدی کاشانی معروف به «بابا» است. مجاهد والامقامی که عمری را با مدیریت دلسوزانه‌اش در راه بسط فرهنگ و موسیقی در مجاهدین سپری کرد و خدمات ارزنده‌اش برای ارتقای درک و بینش و کیفیت موسیقی فاخر در مقاومت فراموش ناشدنی است. بابا در نهاد ترانه و سرود سازمان آرشبو مخصوصی داشت و برای نهادهای مختلف سازمان ترانه‌ها و آوازهای اصیل موسیقی ایرانی را ضبط و تکثیر می‌کرد و می‌فرستاد. در این میان آثار استاد شجریان جای ویژه‌ای داشت. هنوز چندین نوار کاست قدیمی که بابا با ذوق سلیم خویش به شکل





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

گلچینی از بهترین ترانه‌های خوانندگان به‌نام ازجمله بنان، مرضیه، قوامی، شجریان، خوانساری و بسیاری دیگر تهیه کرده بود را در آرشیو شخصی‌ام به یاد ایشان حفظ کرده‌ام. یادش گرامی

با این شعر از حافظ که شجریان عزیز در اولین دیدارمان بعد از سال‌ها در سال ۱۳۶۶ و با صدای بی‌مانندش خواند به پایان می‌برم:

روندگان طریقت ره بلا سپرند رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز





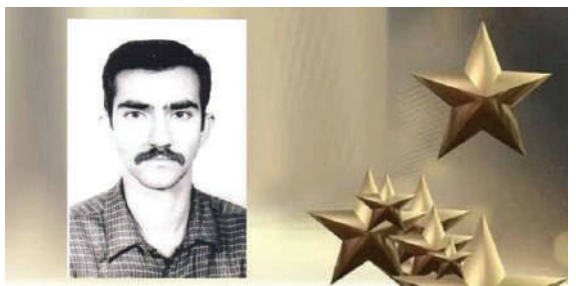


# کسب اعتبار نداشتن از خون شهیدان مجاهد توسط مزدور نفوذی ایرج مصداقی

مسعود کلانی - آذر ۱۳۹۹







مجاهد شهید مهرداد کلانی

مسعود کلانی

- توئیت مسعود کلانی: «برادر شهیدم مهرداد نامه‌هایش از زندان را برای من می‌فرستاد و من در اختیار سازمان مجاهدین قرار می‌دادم تا در کمیسیون حقوق بشر برای نجات جان او و سایر زندانیان زیراعدام مطرح شود...»
- من و سازمان این نامه‌ها را با یادداشتی برای خیلی از مجامع حقوق بشری و مشخصاً گزارشگر ویژهٔ کاپیتورن و کمیسیون حقوق بشر و دبیر کل می‌فرستادیم.»
- مزدور نفوذی ایرج مصداقی به نحو مجرمانه در پی بهره‌برداری از خون مجاهد سرموضعی است که به این نفوذی تمام سوز و مطرود تف می‌کند

## گواهی‌ها و اسناد در باره یک مزدور نفوذی



**مسعود کلانی**  
@masoudkalani

[Follow](#)

**مسعود کلانی** @masoudkalani · 16h

مزدور نفوذی ایرج مصداقی، به نحو مجرمانه‌ای در پی بهره‌برداری از خون #مجاهدین سر موضوعی است که به این نفوذی تمام سوء و مطرود تف می‌کند.  
#ایران  
#ایران\_افشاگر  
#انحلال\_سپاه\_پاسداران

46 52

[Show this thread](#)

**مسعود کلانی** @masoudkalani · 16h

من و همکاران این نامه‌ها را با یادداشتی برای خیلی از معامج حقوق بشری و مشخصا گزارشگر ویژه کانیتورن و کمیسیون حقوق بشر و دبیرکل صی فرستادیم...  
#ایران  
#ایران\_افشاگر  
#انحلال\_سپاه\_پاسداران

2 47 54

[Show this thread](#)

**مسعود کلانی** @masoudkalani · 16h

برادر شهیدم مهرداد، نامه‌هاییش از زندان را برای من صی فرستاد و من در اختیار سازغان #مجاهدین قرار می‌دادم تا در کمیسیون #حقوق\_بشر برای نجات جان او و سایر زندانیان زیر #اعدام مطرح شود...  
#ایران  
#ایران\_افشاگر  
#انحلال\_سپاه\_پاسداران

7 113 135

[Show this thread](#)



گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

نامهٔ شهید مهرداد کلانی که در اسفند سال ۷۴ در سلول انفرادی نوشته و مخفیانه به سازمان مجاهدین رسانده است:

با زبان بیان آرزو شده بقدر وسع اظهار نظر کنم اما سازمان و قدر خروج از کشور برای من  
 به سبب این که فعلاً در حد صعبت بین من و سایر همکاران بوده و داشتن سابقهٔ قبل و  
 دربار اول گفتگو با کارکنان سلول و وقت بهره‌اشکان - این موارد اعصابی بوده است  
 اسامی آن افراد به حکم اعلام دادند دست قفل حاکم در دادگاه ۲۰ دقیقه بود و بعد  
 نیز معاونان و کلنگ که معطف در همان ساعت دادگاه اسامی آن افراد در دادگاه و بعد  
 دفاع از من **مجلس** ۵ دقیقه محبت کرد بودن و کلنگ در دادگاه و انقلاب خاندن مناسب  
 دانسته زیرا با معصیتی که در دادگاههای انقلاب حاکم است و کلنگ نیز توانسته است  
 بعضی بعضی همکاران را از من جدا کند اما معاونان منافق از فعلی معلوم کردند از من  
 معتمد نیز نمی‌تواند از خود من دفاع کند چون من در دادگاه چه می‌گویم کارهای از من است  
 در روزی که کسی چنین ممنوعی بود از دروسان ما که کسی را در روزی که چنین کارها  
 در سه روزی که دست ما بر سر کرده و جیل و معصیتی در دادگاههای انقلاب حکم فرما  
 چند روز بعد در دفتر دادگاه حکم اعلام ما من اطلاق کردند و گفته که اقدام  
 و کمپنوس که در روز من به در میان خانی کسی سر من منور شود و سلامت برادر من

با نام خدا  
 اسلام و مسیحیت با هم نیست شما را بعد موافقت در کاره که بود گفته اند  
 بین نامه از اسفند انفرادی زندان اوین در آستانهٔ اجرای حکم اعلام برادر من  
 تعجب هر دو کارهای فرزند علی که هستم که در تاریخ دوازدهم ۲۴ خرداد ماه سال ۱۳۷۴  
 دفع که آقای کلانی در سلول و هیئت مراجعین برای اولین بار به تفران سفر کرده بودند  
 با او گفتگو و معصیتی با ایشان در هیئت مراجعین در دفتر سازمان ملی داشتیم که بعد از  
 دیوار داشتند علی و دینار توسط علی در رژیم در کشور مستقیم و سلامت همکاران از سازمان  
 هادیان و دیوار را که نویس که تا کنون کارکنان سلول داشتیم مدت ۲۴ ماه در زندان بودیم  
 در زندان من ۱۷۱ روز بودیم حدوداً ۶۰ روز از آن در ۷۴ خرداد سال ۱۳۷۴ خرداد سال ۱۳۷۴  
 ما را در سلول مستقیم که بعد از اجرای مراحل بازجویی و بازپرسی در روزی ۵۵ نفر  
 در مستقیم در دادگاه انقلاب بر است آن خبر را در روزی که حکم اعلام کنیم بر است من  
 بر علیه من عبارت بود از ۱- ارتقا و تلفیق با سایر همکاران معصیتی در رژیم را که  
 دوست گرفتن به من اعلام را در روزی تلفیق و داشتن که را در روزی و همکاران از سازمان  
 و داشتن خبر معصیتی شرکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری زندان ۷۴ و ارتقا

زیر و در او برای آن که در دادگاههای انقلاب واقع در زندان من حکم کرده از من خبر  
 اعلام برای اطلاعات این گفته است در صورتی که رژیم منی است که در همان  
 حاضر اقدام به اجرای حکم اعلام می‌کند و کسی در آستانهٔ اعلام من مستقیم است  
 کسی هم هستند که حکم اعلام دارند و وقت من هنوز در دفتر مستقیم است که می‌توانم  
 از جمله همکاران علی حسینی، محسن حیدری، احمد خرمی که در رفته بودی هستند  
 نام من ۷۴ تا الان که من در زندان هستم تعدادی از دروسان ما را اعلام کرده  
 از سال ۷۴ تا الان که من در زندان هستم تعدادی از دروسان ما را اعلام کرده  
 که عبارتند از: علی حاج قاضی - رحمان صفی - ۳ - محمد سلیمی - ۴ - تقی سلیمی  
 ۵ - محمد شاه آبادی - ۶ - محمد شاکر کرمی - ۷ - محمد شاکر کرمی - ۸ - طاهر کریمی - ۹ -  
 ۱۰ - محمد حجت گلشنی - ۱۱ - محمد خرمی - ۱۲ - محسن شادمانی که در روزها  
 حال اینها (۱۴) اعلام شده و کسانی که در آستانهٔ اعلام است آنها این است  
 اطلاع کسی نیست که از من خبر من برای اعلام برده اند سلسلهٔ افراد از روز  
 معصیتی بوده اند که معصیتی نه و در معصیتی مخالف اعلام بوده اند

رژیم در هیچ است که فقط آگاهی که در صورت ما شده و آدم کشنده است  
 که آستانهٔ اعلام برای اعلام می‌کنند در صورتی که تمامی این افراد که مردم و مفروضه  
 را گفته اند نه بجهت آزادی دانسته و به کلیت بر سر منی و مسلطان می‌دانسته اند  
 حق می‌تواند این نامه از من اعلام انفرادی فرماید از من و دیگر همکاران از طرف خود  
 کسی که حکم اعلام دارند و در آستانهٔ اعلام هستند معصیتی را که در روزها  
 سلول و معصیتی معصیتی و غیره دنیا که اگر از من خبر در آستانهٔ خوانند همه  
 هستند و به اطلاع من می‌رسد می‌توانم دست خود را برای که در جیل من  
 سعی می‌کنم به آگاهی مردم آزاد دنیا می‌کنم  
 می‌توانم که آید من با بجهت ستم که از آن اعلام اعلام به عقب بنام  
 می‌توانم که هرگز نمی‌توانم برای اطلاع اعلام بنام معصیتی معصیتی از من  
 در صورتی که اعلام ما در معصیتی معصیتی اساسی و در معصیتی ما در رژیم  
 که معصیتی می‌کنند در در آستانهٔ اعلام و معصیتی معصیتی می‌تواند که در معصیتی

بگو احکام اعلام برادران من در باران با من با من است که معصیتی معصیتی  
 رژیم در آستانهٔ اعلام در رژیم معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 زیرا با آقای کلانی در سلول و هیئت مراجعین در دفتر سازمان ملی داشتیم که بعد از  
 بازده معصیتی معصیتی که آقای کلانی در سلول و هیئت مراجعین در دفتر سازمان ملی داشتیم که بعد از  
 می‌دانم و طاعت - من می‌دانم که این همه می‌تواند این سالها ما را مستقیم که در روزها  
 شد که در آستانهٔ اعلام معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 نیز می‌تواند می‌تواند معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 در حال حاضر من در رژیم است که اینها از روزها را به من می‌تواند در باران اعلام برادران  
 اوین است معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 می‌توانم که از من خبر من برای اعلام برده اند سلسلهٔ افراد از روز  
 دیگر در رژیم معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 بازده معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 و گفتگو می‌کنند در رژیم رژیم و اینها معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی

از طرف سازمان ملل ما در معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 اقتصاد کلانی را ما در رژیم معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 بین المللی توسط رژیم معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 دنیا و کشورهای برای رژیم و در آستانهٔ اعلام معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 مستقیم و معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 همه معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 اینها معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 و غیره برادران و کسانی که در روزها در ایران و خارج از این رژیم معصیتی  
 سایر رژیم معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 تقاضای از زندان من معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی  
 می‌توانم که معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی معصیتی

# گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

با دستگیر ایزنها و آرزوی موفقیت شما را دارم  
 محمد روزگار لاری اموال اسفند ۷۴ سلول زندان  
 زندان ایزنها مرسوم به اسما سفید

دارود سلیمی، علی‌رضا شریعت‌ناب، علی‌زایی اشاره کرده‌اند که در مورد اینها  
 بنفوس اطلاع شریعت‌ناب می‌تواند همان‌طور که با اینها در زندان گذرانده‌اند  
 هر زمان اینها را می‌توان از جمله مجروحان دانست که در سال ۶۰ جز زندان نباشند  
 و در زندان‌ها، علی‌زایی، علی‌قنایان، علی‌صاری، وحید یوسف و دیگر  
 ساسانی‌ها هم در آنجا، اصغر حسینی، محمود موسوی، محمد  
 می‌توان اشاره کرد. باید مواظب باشید که در زندان برای گرفتاری شما  
 کسانی دیگر را احاطی زندانی‌های که شما خواستار دربار آنها هستید  
 بعد از رفتن شما رژیم به اجرائی احکام صادر خواهد بود  
 که با اولین تماسی خواهیم بود که حکم اعدام آنرا خواهد شد

## متن نامهٔ شهید مهرداد کلانی که قبلاً در نشریهٔ مجاهد شمارهٔ ۴۲۷ در بهمن ماه ۱۳۷۷ منتشر شده است:

این جانب مهرداد کلانی از زند علی‌اکبر هستم که در تاریخ دوشنبه ۲۹ بهمن ماه سال ۱۳۶۸ و وقتی که آقای کالیانلو و هیأت همراهان برای اولین بار به تهران سفر کرده بودند دیدار و گفتگویی مختصری با ایشان و هیأت همراهان در دفتر سازمان ملل داشتیم که بعد از دیدار با ایشان جلو دفتر توسط عوامل رژیم دستگیر شده و به علت هواداری از سازمان مجاهدین و دیدار و گفتگویی که با آقای گلابدیلو داشتیم مدت ۲۴ ماه در زندان بوده و در فروردین سال ۷۱ آزاد شدم. مجدداً در تاریخ ۲۰ خرداد سال ۷۲ به خاطر ارتباط با سازمان مجاهدین دستگیر شدم که بعد از طی مراحل بازجویی و بازپرسی در دیماه همان سال در شعبهٔ دادگاه انقلاب به ریاست آخوند لولندی محاکمه شدم. کیفرخواست تنظیمی بر علیه من عبارت بود از:

۱- ارتباط تلفنی با سرمل سازمان مجاهدین در خارج از کشور؛  
 ۲- گوش کردن به برنامه و ایدئولوژی آنها و داشتن کد رهگیری و هواداری از مجاهدین و دادن خبر چگونگی شرکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری و خردنامهٔ ۷۲ و ارتباط با زندانیان آزاد شده به قصد وصل ارتباط آنها با سازمان و قصد خروج از کشور برای پیوستن به مجاهدین که فقط در حد صحبت است و من سرمل سازمان بوده و داشتن سابقهٔ قتل و دیدار و گفتگویی با آقای کالیانلو و هیأت همراه ایشان.

این موارد اتهامی بود که بر اساس آنها به من حکم اعدام دادند. مدت کل محاکمه و دادگاه ۲۰ دقیقه بود و آقای نیز به عنوان وکیل که فقط در همان ساعت دادگاه ایشان را دیده و در همان دفاع از من نطقهٔ صحبت کرد. بودند وکیل در دادگاه انقلاب جانش نماینده داشته زیرا با وضعیت من در دادگاههای انقلاب حکم است و کجانی نمی‌تواند از مشهم به خصوص هوادار از مجاهدین دفاع کند. ما را به عنوان اشراق قبل محکوم کرده‌اند. خود مشهم نیز نمی‌تواند از خود دفاع کند. خود من در هر چه می‌گفتم آقای لولندی می‌گفت دروغ می‌گوی. حتی نموده بود که در دوستان ما که آقای لولندی گفتش را در آورده و به سوی دوست ما پرت کرده چنین وضعیت من در دادگاههای انقلاب حکم فرستاد. چند روز بعد در



فریادی از آن سوی میله‌ها  
 تنها استیگاری با مجاهد شهید مهرداد کلانی از سائل ایرانی این در اسفند اعلام

مجاهدین در زندان‌ها و محققان افغان  
 مجاهدین در زندان‌ها و محققان افغان  
 مجاهدین در زندان‌ها و محققان افغان

این جانب مهرداد کلانی از زند علی‌اکبر هستم که در تاریخ دوشنبه ۲۹ بهمن ماه سال ۱۳۶۸ و وقتی که آقای کالیانلو و هیأت همراهان برای اولین بار به تهران سفر کرده بودند دیدار و گفتگویی مختصری با ایشان و هیأت همراهان در دفتر سازمان ملل داشتیم که بعد از دیدار با ایشان جلو دفتر توسط عوامل رژیم دستگیر شده و به علت هواداری از سازمان مجاهدین و دیدار و گفتگویی که با آقای گلابدیلو داشتیم مدت ۲۴ ماه در زندان بوده و در فروردین سال ۷۱ آزاد شدم. مجدداً در تاریخ ۲۰ خرداد سال ۷۲ به خاطر ارتباط با سازمان مجاهدین دستگیر شدم که بعد از طی مراحل بازجویی و بازپرسی در دیماه همان سال در شعبهٔ دادگاه انقلاب به ریاست آخوند لولندی محاکمه شدم. کیفرخواست تنظیمی بر علیه من عبارت بود از:

۱- ارتباط تلفنی با سرمل سازمان مجاهدین در خارج از کشور؛  
 ۲- گوش کردن به برنامه و ایدئولوژی آنها و داشتن کد رهگیری و هواداری از مجاهدین و دادن خبر چگونگی شرکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری و خردنامهٔ ۷۲ و ارتباط با زندانیان آزاد شده به قصد وصل ارتباط آنها با سازمان و قصد خروج از کشور برای پیوستن به مجاهدین که فقط در حد صحبت است و من سرمل سازمان بوده و داشتن سابقهٔ قتل و دیدار و گفتگویی با آقای کالیانلو و هیأت همراه ایشان.

این موارد اتهامی بود که بر اساس آنها به من حکم اعدام دادند. مدت کل محاکمه و دادگاه ۲۰ دقیقه بود و آقای نیز به عنوان وکیل که فقط در همان ساعت دادگاه ایشان را دیده و در همان دفاع از من نطقهٔ صحبت کرد. بودند وکیل در دادگاه انقلاب جانش نماینده داشته زیرا با وضعیت من در دادگاههای انقلاب حکم است و کجانی نمی‌تواند از مشهم به خصوص هوادار از مجاهدین دفاع کند. ما را به عنوان اشراق قبل محکوم کرده‌اند. خود مشهم نیز نمی‌تواند از خود دفاع کند. خود من در هر چه می‌گفتم آقای لولندی می‌گفت دروغ می‌گوی. حتی نموده بود که در دوستان ما که آقای لولندی گفتش را در آورده و به سوی دوست ما پرت کرده چنین وضعیت من در دادگاههای انقلاب حکم فرستاد. چند روز بعد در





گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

## متن نامهٔ منتشر شده مهرداد کلانی از داخل زندان و در آستانهٔ اعدام در نشریه مجاهد

فریادی از آن سوی میله‌ها

نامهٔ افشاگرانهٔ مجاهد شهید مهرداد کلانی از سلول انفرادی اوین در آستانهٔ اعدام مجاهد شهید مهرداد کلانی، پس از پایان تحصیلات دبیرستانیش به صفوف هواداران مجاهدین پیوست. هنگامی که در سال ۶۴ برای پیوستن به پایگاه‌های نظامی مجاهدین در منطقهٔ مرزی قصد خروج از کشور را داشت، دستگیر شد. او را به زندان سندانج بردند و از آنجا به اوین منتقل کردند. بیش از یک‌سال در زندان اوین به‌سر برد و سرانجام در اثر تلاش‌های خانواده‌اش، رژیم او را به قید ضمانت آزاد کرد.

پس از آزادی از زندان، مهرداد بار دیگر با سازمان ارتباط برقرار کرد و در زمینه‌های مختلف اجتماعی و شبکه‌های خبری مجاهدین در داخل کشور به فعالیت پرداخت.

وی بارها خواستار اعزام به منطقهٔ مرزی و پیوستن به صفوف مجاهدین شده بود. از جمله او طی نامه‌یی در اسفندماه سال ۶۳ نوشته بود که «باز هم از شما می‌خواهم که اگر می‌توانید کاری کنید یا راهی پیش‌پایم بگذارید و راهنمایی کنید تا بتوانم پیش شما بیایم، تا من هم بتوانم کاری برای خلق و خدا و کشورم انجام دهم و در مبارزهٔ شما و سایر مجاهدان و مبارزان علیه این دجالان و سفاکان شرکت کنم و در نابودی ایادی این رژیم و آزادی خلق در زنجیرمان شریک و سهیم باشم. من وقتی می‌بینم که جوانان مجاهد و مبارز با تحمل سخت‌ترین شکنجه‌ها و سختی‌ها و رنج‌ها در راه سرنگونی این دژخیمان، همه کاری انجام داده و می‌دهند و جانشان را نیز با همهٔ اخلاص و پاکی نثار می‌کنند و وقتی خودم را می‌بینم که هیچ کاری نکرده‌ام، از خودم خجالت می‌کشم و از روی همهٔ مبارزان و مجاهدان شرم دارم. البته من هم بیکار ننشسته‌ام و با رهنمودهایی که از رادیو به‌دست می‌آورم دست به کارهایی زده‌ام. اما دلم می‌خواهد کارهای بیشتر و بهتری انجام دهم.»

مجاهد شهید مهرداد کلانی که مردادماه سال ۷۵ در زندان اوین اعدام شد، یکی از هواداران مجاهدین بود که در جریان قتل عام زندانیان سیاسی تلاش‌های گسترده‌یی برای



افشای جنایت‌های رژیم آخوندی انجام داد. وی به‌طور خستگی‌ناپذیری برای جمع‌آوری اسامی و مشخصات تعداد هرچه بیشتری از شهیدان قتل‌عام و سایر جنایت‌های رژیم کوشید. وی در روز دوم بهمن‌ماه سال ۶۸ پس از ملاقات با گالیندوپیل دستگیر شد و ۲ سال در زندان به‌سر برد. او بار دیگر در خرداد سال ۷۲ به اسارت دژخیمان رژیم درآمد و به اعدام محکوم شد. در تیرماه ۷۴ مهرداد موفق شد از زندان رژیم فرار کند ولی مدت کوتاهی بعد در مردادماه دستگیر شد و از آن پس تا پایان زندگی پرافتخارش در تیرماه سال ۷۵ در سلول‌های انفرادی اوین به‌سر برد. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد. بخش‌هایی از نامهٔ افشاگرانهٔ مهرداد را که در آخرین ماه‌های حیاتش در سلول انفرادی اوین خطاب به پروفسور دنی کاپیتورن، گزارشگر ویژهٔ ملل متحد در مورد وضعیت نقض حقوق بشر در ایران، نوشته شده است را در زیر می‌خوانید:

### نامهٔ افشاگرانهٔ مجاهد شهید مهرداد کلانی از سلول انفرادی اوین در آستانهٔ اعدام

به‌نام خدا

با سلام و خسته نباشید خدمت شما و امید موفقیت در کاری که به‌عهده گرفته‌اید. این نامه را از سلول انفرادی زندان اوین در آستانهٔ اجرای حکم اعدام برایتان می‌نویسم. این‌جانب مهرداد کلانی فرزند علی اکبر هستم که در تاریخ دوشنبه ۲ بهمن‌ماه سال ۱۳۶۸ وقتی که آقای گالیندوپیل و هیأت همراهشان برای اولین بار به تهران سفر کرده بودند دیدار و گفتگوی مختصری با ایشان و هیأت همراهشان در دفتر سازمان ملل داشتم که بعد از دیدار با ایشان جلو دفتر توسط عوامل رژیم دستگیر شدم و به‌علت هواداری از سازمان مجاهدین و دیدار و گفتگویی که با آقای گالیندوپیل داشتم مدت ۲۴ ماه در زندان بودم و در فروردین سال ۷۱ آزاد شدم. مجدداً در تاریخ ۳۰ خرداد سال ۷۲ به‌خاطر ارتباط با سازمان مجاهدین دستگیر شدم که بعد از طی مراحل بازجویی و بازپرسی در دیماه همان سال در شعبهٔ ۲ دادگاه انقلاب به ریاست آخوند راوندی محاکمه شدم. کیفرخواست تنظیمی علیه من عبارت بود از:



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

۱- ارتباط تلفنی با سرپل سازمان مجاهدین در خارج از کشور،  
۲- گوش کردن به برنامهٔ رادیویی آنها و داشتن کد رادیویی و هواداری از مجاهدین و دادن خبر چگونگی شرکت مردم در انتخابات ریاست‌جمهوری خردادماه ۷۲ و ارتباط با زندانیان آزادشده به قصد وصل ارتباط آنها با سازمان و قصد خروج از کشور برای پیوستن به مجاهدین که فقط در حد صحبت بین من و سرپل سازمان بوده و داشتن سابقهٔ قبل و دیدار و گفتگو با آقای گالیندوپل و هیأت همراه ایشان.  
این موارد اتهامی بوده که براساس آنها به من حکم اعدام دادند. مدت کل محاکمه و دادگاه ۲۰ دقیقه بود و آقای نیز به‌عنوان وکیل که فقط در همان ساعت دادگاه ایشان را دیدم در دادگاه به‌عنوان دفاع از من ۵ دقیقه صحبت کرد. بودن وکیل در دادگاه انقلاب حالتی نمایشی داشته زیرا با وضعیتی که در دادگاه‌های انقلاب حاکم است وکیل نمی‌تواند از متهم به‌خصوص هواداران مجاهدین دفاع کند. ما را به‌عنوان منافق از قبل محکوم کرده‌اند. خود متهم نیز نمی‌تواند از خودش دفاع کند. خود من در دادگاه هر چه می‌گفتم آقای راوندی می‌گفت دروغ می‌گویی. حتی نمونه‌یی بوده از دوستان ما که آقای راوندی کفشش را درآورده و به‌سوی دوست ما پرت کرده، چنین وضعیتی در دادگاه‌های انقلاب حکمفرماست. چند روز بعد در دفتر دادگاه حکم اعدام را به من ابلاغ کردند و گفتند که اعتراضیه‌ام را بنویسم که با پرونده به دیوان عالی کشور فرستاده شود. به‌علت زیادبودن پرونده‌ها در دیوان حدود یک سال طول کشید تا جواب اعتراض من از دیوان برگشت که دیوان نیز حکم اعدام دادگاه را تأیید کرده بود. تقریباً همهٔ پرونده‌هایی که به دیوان عالی کشور فرستاده می‌شوند احکامش تأیید می‌شود. آنها نیز آخوند هستند و احکامی که توسط امثال خودشان صادر شده را رد نمی‌کنند. حکم تأییدشدهٔ من به اجرای احکام شعبهٔ ۶ دادسرای انقلاب فرستاده شده بود. در این شرایط بود که به‌خاطر داشتن حکم اعدام در تیرماه (سال ۷۴) اقدام به فرار از زندان کردم. اما متأسفانه بعد از مدتی که فراری و مخفی بودم لو رفتم و در مردادماه مجدداً دستگیر شدم. از زمان دستگیری که تقریباً ۸ ماه می‌شود در انفرادی هستیم. در انفرادی از همه چیز از جمله تلویزیون، روزنامه، مجله، کتاب و هر چیز دیگری محروم هستیم. هفته‌یی یکبار به حمام می‌برند که آن هم خیلی مواقع آب سرد یا فشار ندارد. بعد از



۱۰۰ روز که در انفرادی باشی هفته‌یی یکبار آن‌هم به مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه به هواخوری می‌برند. هستند کسانی که مدت نزدیک ۲ سال یا حتی بیشتر در انفرادی‌ها هستند. هرچقدر بخواهند زندانی را در انفرادی نگه می‌دارند و کسی هم نیست به فریاد زندانی برسد. هستند کسانی که به‌علت فشارهای جسمی و روحی زیاد و مدت زیادی که در انفرادی بوده‌اند، تعادل روانی خود را از دست داده‌اند و دیوانه شده‌اند. باز هم با این وضعیتی که دارند آنها را در زندان و در همین انفرادی‌ها نگه می‌دارند وضعیت غذا نیز از نظر کیفی و کمی در سطح پایینی قرار دارد و زندانی معمولاً حتی سیر هم نمی‌شود. در تاریخ ۷ آذرماه (۷۴) از اجرای احکام شعبه یا دادسرا به سراغ من آمدند و گفتند که برای ملاقات آخر و قبل از اجرای حکم اعدام به خانواده‌ام تلفن بزنم. تا آن زمان ملاقات نداشتیم و ممنوع‌الملاقات بودم که تقریباً ۴ ماه می‌شد. یک نفر دیگر نیز مثل وضعیت من بود که اجرای حکم اعدام را به او نیز ابلاغ کردند.

اجرای حکم اعدام ما به‌علت این‌که آن روزها مصادف بود با بررسی وضعیت حقوق بشر در سازمان ملل و انتخاب هیأت شما به‌جای آقای گالیندویل و آمدن شما به تهران به‌عقب افتاد و طبق گفتهٔ مسئولان رژیم به بعد از عید موکول شده است... در صورتی که رژیم مدعی است که در حال حاضر اقدام به اجرای حکم اعدام نمی‌کند و کسی در آستانهٔ اعدام‌شدن توسط رژیم نیست. کسانی هم هستند که حکم اعدام دارند و وضعیتشان هنوز دقیقاً مشخص نیست که می‌توانم از جمله از صادق علی سیستانی، حسین حیدری، احمد باختری که در بند عمومی هستند نام ببرم.

از سال ۷۲ تا الان که من در زندان هستم تعدادی از دوستان ما را اعدام کرده‌اند که عبارتند از ۱- علی حاج‌قاسمی ۲- رحمان شیخی ۳- محمد سلامی ۴- تقی سلیمانی ۵- علیرضا شاه‌آبادی ۶- محمد رکنی ۷- حمیدرضا کمیجانی ۸- طاهر گرمی‌زاده ۹- محمد دخت‌گلشن ۱۰- محمد غروی ۱۱- محسن قارداش که در مهرماه امسال (۷۴) اعدام شده و کسان دیگری که متأسفانه اسامی آنها یادم نیست. اینها کسانی هستند که از پیش خود ما برای اعدام برده‌اند. مسلماً افراد زیادی نیز بوده‌اند که مخفیانه و در شهرهای مختلف اعدام شده‌اند.

رژیم مدعی است که فقط آنهايي که تروریست باشند و آدم کشتند یا بمب گذاشته



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

باشند را اعدام می‌کند در صورتی که تمامی این افراد که نام بردم و خود من نه کسی را کشته‌ایم نه بمب‌گذاری داشتیم و نه عملیات مسلحانه‌یی داشته‌ایم. من توسط این نامه از سلول انفرادی فریاد یاری و کمک‌خواهی از طرف خود و همهٔ کسانی که حکم اعدام دارند و در آستانهٔ اعدام‌شدن هستند را به گوش شما و سازمان ملل و همهٔ مجامع حقوق بشری دنیا که گزارش شما در آنها خوانده، منتشر و به اطلاعشان می‌رسد می‌رسانم و دست خود را برای کمک و یاری به سوی شما و همهٔ آنها و مردم آزادهٔ دنیا بلند می‌کنم.

همان‌طور که آمدن شما باعث شده که اجرای احکام اعدام به عقب بیفتد از شما می‌خواهیم هر کار که می‌توانید برای لغو احکام اعدام بنمایید. توضیح خواستن از رژیم در مورد اعدام‌ها و هم‌چنین مطرح‌شدن اسامی و وضعیت ما در گزارشی که منتشر می‌کنید و در سازمان ملل و مجامع حقوقی دنیا می‌تواند کمکی در جهت لغو احکام اعدام زندانیان در ایران باشد. لازم به تذکر است که تنها محکوم‌شدن رژیم در سازمان ملل و غیره مفید واقع نخواهد شد. من وقتی که بعد از دیدار با آقای گالیندوپل دستگیر شدم طی مراحل بازجویی و بازپرسی بازجوها ضمن این که به آقای گالیندوپل و هیأت همراهشان فحش و کلمات زشتی می‌دادند و خطاب به من می‌گفتند که این همه طی این سال‌ها ما را محکوم کردند چه شد؟ چکار توانستند بر علیه ما بکنند ما هر کاری که بخواهیم انجام می‌دهیم و حالا تو را نیز شکنجه می‌کنیم. کجا هستند آنها و گالیندوپل که تو را نجات دهند. در حال حاضر همان بازپرسی که امثال این حرفها را به من می‌زد دادیار ناظر بر زندان اوین معروف به سیدمجید می‌باشد.

باید ضمن پیگیری‌های مستمر که از جمله آمدن هیأت شما برای دفعات مختلف و مکرر در زمانهای نزدیک به هم به تهران است، تضمین بگیرید هر جا که می‌خواهید برای بازدید بتوانید بروید و با هر کس که می‌خواهید بتوانید دیدار کنید و کسانی که با شما دیدار و گفتگو می‌کنند مورد تعرض رژیم واقع نشوند. کشورهای مختلف دنیا از طرف سازمان ملل باید موظف شوند به این که روابط سیاسی، تجاری، اقتصادی‌شان را با این رژیم موکول به رعایت حقوق بشر و قوانین بین‌المللی توسط رژیم کنند. باید فشار زیادی از طرف سازمان ملل و مجامع حقوقی دنیا و کشورهای مترقی بر روی رژیم وارد



## گواهی‌ها و اسناد در بارهٔ یک مزدور نفوذی

شود تا رژیم را مجبور به رعایت حقوق همه‌جانبهٔ بین‌المللی کند از جمله این فشارها می‌تواند تهدید و اجرای تحریم‌های همه‌جانبهٔ بین‌المللی باشد. این خواست‌ها تنها از طرف من نیست بلکه از طرف همهٔ آنهايي که اعدام می‌شدند و همهٔ زندانیان و کسانی که در داخل ایران و خارج با این رژیم ضدبشری مبارزه می‌کنند و خواستهٔ مردم ایران است.

تعدادی از زندانیان سیاسی نیز به‌عنوان تبعید در زندان گوهردشت کرج می‌باشند که می‌توانم از جمله به مهرداد ابریشم‌کار، پرویز باهو، وحید چیتگر، داوود سلیمانی، علیرضا شریعت‌پناهی، علی زارعی اشاره کنم که دیدار با آنها به‌خصوص علیرضا شریعت‌پناهی می‌تواند حقایق زیادی را برای شما روشن کند. از زندانیان زندان اوین نیز از جمله محمود دلنواز که از سال ۶۰ در زندان می‌باشد و فرید فرهادیان، علی زارعی، علی قناتیان، علی صارمی، رحیم یوسفوند، سیامک علی‌محمدزاده، اصغر خیزی، اصغر مزحی، محمود موسوی، حمید میرسعیدی، مجیدرضا صاحب‌جم، حسین سلیمی، ایرج یآوری می‌توانم اشاره کنم. باید مواظب باشید که رژیم برای فریب‌دادن شما کسانی دیگری را جای زندانیانی که شما خواستار دیدار با آنها هستید، جا نزنند. بعد از رفتن شما رژیم به اجرای احکام اعدام مبادرت خواهد نمود که ما اولین کسانی خواهیم بود که حکم اعداممان اجرا خواهد شد. با تشکر از شما، آرزوی موفقیت شما را دارم.

مهرداد کلانی اواخر اسفند ۷۴

سلول انفرادی زندان اوین موسوم به آسایشگاه



# ای جلاد ننگت باد

عوامل دستگاه سر کوب و شکنجه آخوندها  
در خارج کشور چه می کنند؟

## مجموعه شماره ۱

درباره مز دوران وزارت اطلاعات:

کریم حقی  
ناصر خواجه نوری  
علی راستین  
سعید شاهسوندی  
علیرضا نوری زاده









